

مجموعه گفتگوی تمدن‌ها



مانی و سنت مانوی



فرانسوا دگره

ترجمه

دکتر عباس باقری



مانی و مانویت: این دو کلمه هرگز نتوانسته‌اند از ملعنتی که از آغاز بر آنها بار شده رهایی یابند، به رغم کارهای چندتن از نادر کارشناسانی که کوشیده‌اند واقعیت تاریخی را روشن کنند، هرگز یک دادرسی عمومی برای اعاده حیثیت به این انسانها و آیینشان صورت نگرفته است... گروهی که از نظر جماعات انشعابی مسیحی «بلشویک‌های قرن چهارم بودند، ستون پنجمی که از خارج آمده بودند تا در کلیسای مسیحیت رخنه کنند و آن را به اختیار خود درآورند».

کتاب حاضر، پژوهشی است ممتاز از یک استاد و محقق برجسته فرانسوی که چشم دل را به تمامی بر اسطوره مانی برمی‌گشاید و این آیین ایران باستان و گردش و گسترش آن را در دیارهای دیگر آن طور که باید و شاید معرفی می‌کند.



نشر و پژوهش
فرزان

قیمت: ۱۸۰۰ تومان

فروش نشر مرکز

تلفن: ۸۸۹۷۰۴۶۲



مافی ۳ سنت مافوی

۶۴۲۵-۲

N: 964-321-040-5

شابک: ۹۶۴-۳۲۱-۰۴۰-۵

مانی و سنت مانی

فرانسوا دکره

ترجمه دکتر عباس با

مجموعه گفتگوی تمدن‌ها

۵۱/۳۰۰

۵۱/۴

۱/۴۰۰

مانی و سنت مانوی

مجموعه گفت و گوی تمدنها
به مناسبت سال جهانی گفت و گوی تمدنها

تاریخ و فرهنگ افغانستان



سند قراخوجه، مرکز مانوی حاکم نشین های اویغوری قرن نهم (تورقان، چین).

مانی و سنت مانوی

نوشته فرانسوا دکره

ترجمه دکتر عباس باقری



تهران ۱۳۸۳

Decret, Francois

دوکره، فرانسوا

مانی و سنت مانوی / نوشته فرانسوا دوکره؛ ترجمه عباس باقری. - تهران: نشر و پژوهش فرزانه، ۱۳۸۰.

هفت، ۲۱۵ ص: مصور. -

ISBN 964-321-040-5

Mani et la tradition manichéenne.

عنوان اصلی:

چاپ دوم.

۱. مانویت. ۲. مانی، پیامبر ایرانی، ۲۱۶-۲۲۷۶. الف. باقری، عباس، ۱۳۰۹ - مترجم.

ب. عنوان.

۲۷۳/۲

BT۱۴۱۰/د۹م۲

۱۳۸۰

م۸۰-۱۲۲۱۰

کتابخانه ملی ایران



مانی و سنت مانوی

فرانسوا دوکره

ترجمه دکتر عباس باقری

مجموعه گفتگوی تمدنها

چاپ اول: ۱۳۸۰

چاپ دوم: ۱۳۸۳ تیراز: ۱۶۵۰ نسخه

حروفچینی: شراره رحیمی؛ لیتوگرافی: لاله

چاپ: الوان؛ صحافی: دید آور

حق چاپ و نشر محفوظ است

خیابان افریقا، بالاتر از پمپ بنزین، خیابان تور، پلاک ۳۳، طبقه دوم، تهران ۱۹۱۵۶-۵۳۹۷۱

تلفن: ۳-۲۰۲۷۵۷۰؛ فاکس (دورنگار): ۲۰۲۷۵۷۴

صندوق پستی: ۱۹۶۱۵/۵۷۶

E-mail: info@farzanpublishers.com

www.farzanpublishers.com

شابک: ۵-۴۰-۳۲۱-۹۶۴-۹۶۴-۳۲۱-۰۴۰-۵ ISBN: 964-321-040-5

فهرست مطالب

۱	پیشگفتار
۳	زیر بار ملعنت
۳	مانی، مانویت!
۶	روزگار پیامبر
۸	طرح بزرگ ساسانیان
۲۲	هنگامی که ستارهٔ مغان اوج می‌گیرد
۲۸	جمعیت‌های مسیحی در امپراتوری «شاه شاهان»
۳۶	فرقه‌های تعمیدی در سیر گنوستیک
۴۰	جنبش الخزایی
۴۸	زندگانی مانی
۵۰	کودکی
۵۳	مانی در میان مغتسله
۶۳	«اکنون زمان آن رسیده که ظاهر شوی»
۶۷	سفرهای تبلیغی مانی
۷۵	کشتن پیامبر
۸۴	گنوس مانوی
۸۶	«هرگز کتابی همانند آنها که من نوشته‌ام، نوشته و آشکار نشده است.»
۹۱	اسطورهٔ مانوی
۹۴	دو «اصل» و سه «زمان»

شش □ مانی و سنت مانوی

- ۹۶ دو قلمرو آغازین
 ۹۸ پیکار در زمان میانی
 ۱۰۲ نخستین انسانها
 ۱۰۳ بیداری و رستگاری
 ۱۰۵ «صلیب روشنی»
 ۱۰۸ "تو می توانی خود را یکپارچه روحانی ببینی"
 ۱۱۱ مسیح تاریخی، «نجاتبخش روحانی»
 ۱۱۴ مانی، فارقلیط، «حواری عیسی مسیح»
 ۱۱۸ هبوط، تبعید، و قلمرو روشنی
 ۱۲۵ برگزیدگان و شنوندگان
 ۱۳۳ زندگی جمعیت مانویان
 ۱۴۴ سنت مانوی
 ۱۴۷ مانویت در ایران و خراسان
 ۱۵۱ آیین مو-مو-نتی (یا مار مانی، «سرور مانی») در خاور دور
 ۱۵۹ «زندیقان» در سرزمین اسلام
 ۱۶۶ «خرافه ننگین» مانوی که امپراتوری روم را مسموم می کند
 ۱۷۲ چهره انسانی کیش مانوی در افریقا
 ۱۸۳ به سوی «نومانویت» قرون وسطایی: پاولسین ها و بوگومیل ها
 ۱۹۳ ۹. ماجرای بزرگ کاتارها
 ۲۰۶ سرنوشت مانویت
 ۲۱۳ گاهشمار رخدادها
 ۲۱۵ ۱۰. کتابشناسی

درباره نویسنده کتاب

فرانسوا دِکره، نویسنده کتابی که در دست دارید، استاد و پژوهشگر فرانسوی، دارای درجه دکترای تاریخ و نیز دکترای ادبیات است. او مدتها در کشورهای شمالی آفریقا کار کرده و در زمینه تاریخ و تمدن باستانی آنجا کارشناسی کم نظیر است. از ۱۹۷۱ تا ۱۹۸۱ در دانشگاههای اوران و لیون درس داده و سپس از ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۷ استاد تاریخ باستانی در دانشکده آنتیل-گویان و از آن پس استاد انستیتوی اوگوستینیانوم در دانشکده لاتران رم شده است. پژوهشهای او درباره انی و کیش مانوی و تاریخ آن بسیار گسترده و ژرف و بی همانند است. آثار چاپ شده او، که عمدتاً درباره مانوی و مانویت است، غیر از این کتاب، عبارت است از:

۱. صور مانویت در افریقای رومی. مباحثات فورتوناتوس و فاستوس و فلیکس با قدیس آوگوستینوس (۱۹۷۰).
۲. افریقای مانوی (۱۹۷۸).
۳. تأثیرهای برخورد امپراتوری های روم و ساسانی بر مسیحیت در ایران، از شاپور تا یزدگرد اول (۱۹۷۹).
۴. افریقای شمالی در دوران باستان از آغاز تا قرن پنجم (۱۹۸۱).
۵. صور کیش مانوی. ملاحظاتی درباره دستنویس تبسه (۱۹۸۹).
۶. "De Moribus Manichaerum" آوگوستینوس هیپویی (۱۹۹۱).
۷. پژوهشهایی درباره کیش مانوی در افریقای شمالی و رم در زمان قدیس آوگوستینوس (چاپ پنجم، ۱۹۹۵).
۸. کارتاژ یا امپراتوری دریا (چاپ چهارم، ۱۹۹۵).

پیشگفتار

زیر بار ملعنت

مانی، مانویت!

اگر کلمات نیز همانند موجودات سرگذشتی داشته باشند، این دو کلمه هرگز توانسته‌اند از ملعنتی که از آغاز - و درست به دلیل همان آغاز - بر آنها بار شده‌رهایی یابند. به رغم کارهای چند تن از نادر کارشناسانی که کوشیده‌اند تا واقعیت تاریخی را روشن کنند، کارهایی که هیچ تأثیر واقعی بر داوری همگانی نداشته‌اند، هرگز یک دادرسی عمومی برای اعاده حیثیت به این انسانها و آیینشان صورت نگرفته است، انسانها و آیینی که از قرن سوم میلادی، از همان زمان که مانی جان خود را در راه «ارتداد نفرت‌انگیز و ضد مقدسات»¹ خود گذاشت، محکومیت قطعی یافته‌اند.

مسلماً ما امروز اندکی از عرف سیاسی - پلیسی دوران باستان و قرون وسطا دور شده‌ایم، زمانی که شاهان و امپراتوران، مسیحی یا بی‌دین، و نیز خلفای مسلمان، با تفتیش عقاید مقدس یکسان خود در این زمینه، «ملاعین»² را، که درست یا نادرست مؤمن به مانویت بودند، در آتش می‌انداختند یا به تیغ دژخیم می‌سپردند، یا به حبس با اعمال شاقه می‌فرستادند. باینهمه، جای انکار نیست که برای تشخیص چنین خطای فاحشی، چنین تفسیر ساده‌نگرانه‌ای که به استنتاجی ابتدایی می‌انجامد، هنوز هم فاضلانه از «بینش

*. اعداد لاتین ناظر است بر یادداشتهای نویسنده که در آخر کتاب می‌آید... ناشر.

مانوی» سخن گفته می‌شود. مانویت همچنان به عنوان گناهی علیه روان شناخته می‌شود. و برای کسانی که جا دارد مردم با فرهنگ روزگار ما نامیده شوند، نام پیامبر ایرانی و نظام دوگانه‌باوری او جز نماد پوچی و کوتاه‌بینی فکری چه چیز را افاده می‌کند؟ واژه‌نامه‌ها نیز بر همین معنای متداول صحه می‌گذارند، معنایی که پیوسته در مطبوعات و گفت‌وگوها به کار می‌رود: «مفاهیم مانوی» مفاهیمی متضاد هستند که، به سبب نادرست و نابخردانه بودن، باطلند. اگر به پیشرفت در کثرویی فکری و پلیدی در اخلاق باور داشته باشیم، این پیشرفت همان است که مانویت را در متعالیه افراط جای داده‌ایم. از همان اواسط قرن چهارم میلادی آریانیست‌ها^۱، که سرسختانه از سوی آتاناسیوس^۲، اسقف اسکندریه، تعقیب می‌شدند و بیم آن داشتند که در دادگاههای امپراتوری به ارتداد متهم شوند، خطاب به قسطنطین، امپراتور وقت روم، نوشتند: "اگر قرار است که چنین شود، رحم کن، مگذار ما را مانوی قلمداد کنند."^۳

بدترین سرنوشتی که هر گروه انشعابی یا الحادی را تهدید می‌کرد این بود که با آن فرقه ملعون مشتبّه شود. قیاسی که نقل می‌کنیم، هر اندازه هم که اکنون دیگر کهنه و بیجا باشد، به‌خوبی نمایانگر مخالفت مؤمنان کاتولیک و حتی اعضای گروه‌های انشعابی چون دوناتیان^۳ افریقایی در برابر مانویان است: "آنها بلشویک‌های قرن چهارم بودند، ستون پنجمی بودند که از خارج می‌آمدند تا در کلیسای مسیحیت رخنه کنند و آن را به اختیار خود درآورند."^۴

۱. Ariens، پیروان آیین آریوس (Arius، ۲۵۶-۳۳۶) اسقف اسکندریه که به تثلیث و الوهیت عیسی اعتقاد نداشت...م.

2. Athanase

۳. Donatistes، پیروان دوناتیوس (Donat، وفات ۳۵۵) که به دلیل اختلافات درون کلیسای افریقا عاقبت از طرف امپراتور قسطنطین تبعید شد...م.

به این ترتیب، چگونه می‌توان برای مانی و پیروان او در مجموعه‌ای که اختصاص به «پیشوایان روحانی»^۴ دارد جایی در نظر گرفت؟ آیا ثبت نام او در ردیف بزرگانی که بیانگر بالاترین نیازهای روان و وجدان بشر بوده‌اند، در ردیف قدیسان مصور بر شیشه‌های رنگین کلیساها که ایمان پرفروغ و معجزه‌هایشان روشنی‌بخش غنی‌ترین لحظات کیش آنهاست، خلاف وعده نیست؟ مثلاً چگونه می‌توان این مرتد ایرانی را در ردیف آوگوستینوس^۵ قرار داد، آوگوستینوس که خود فراری آن فرقه منفور بود و تا واپسین روز زندگی، با نوع دوستی فراوان کلیسای پیروزمندش، برای رسوا کردن «مانی» شاید^۶ از هیچ اقدامی فروگذار نکرد، رسوا کردن همان مانی که «تعالیم او یا فریبکار می‌پروراند یا فریب‌خور»^۶، همان مانی که «آیین شیاطین گزافه‌گو را می‌آموزد»^۷ و فرقه تبه‌کارش — *pestilentissima haeresis* — دام مرگ می‌گستراند: «کار جنون را به جاهای چنان دوری برده‌ای، چنان با افسون مزورانه گمراه شده‌ای... که گویی در زنا غوطه‌ور و در فحشا غرقه‌ای!»^۸

چنین است وضع پرونده‌ای که بُرد در آن از پیش مسلم نیست. اما چه کسی می‌تواند بگوید که بین اسقف هیپو [آوگوستینوس]، یا فلان پیشوای مورد قبول در سنتی استوار یا دست‌کم در افسانه‌ای طلایی، و مانی کدام یک ماجرای معنویت را بیشتر به پیش برده‌اند؟ این ماجرا قابل اندازه‌گیری با ترازوی پیروزی نیست. هر ماجرای ویژگی خود را دارد و جایگزین ناپذیر است و از آن مانی بیشتر از بسیاری دیگر.

۴. کتاب حاضر چهلمین اثر از مجموعه‌ای زیر عنوان «پیشوایان روحانی» است که از طرف مؤسسه انتشارات سوی (Seuil) فرانسه در سال ۱۹۷۴ چاپ و منتشر شده است. — م.
 ۵. Augustin (۳۴۵-۴۳۰)، از قدیسان و بزرگان کلیسای مسیحیت و اصلاً از افریقا بود. ابتدا — چنانکه در همین کتاب به تفصیل خواهد آمد — مانوی شد. سپس توبه کرد و تا پایان عمر در گفتار و آثارش به ستیزه با مانویان و سایر فرقه‌های انشعابی مسیحیت ادامه داد. از کتابهای مشهور او می‌توان اعترافات و شهر خدا را نام برد. — م.

روزگار پیامبر



نقش رجب، پنج کیلومتری شمال تخت جمشید، روی بلندیها. نقش برجسته‌های اردشیر
اول و شاپور اول (قرن سوم).

طرح بزرگ ساسانیان

قطعاً برای هیچ پیامبری به انجام رساندن رسالتش آسان نیست. اما کار او مشکل‌تر خواهد شد اگر وظیفهٔ پر مخاطرهٔ پیام‌آوری زمانی برعهدهٔ او قرار گیرد که سیاستمداران کشورش مصمم باشند دست به کاری زنند که بجاست طرح بزرگ آنها نامیده شود.

آیا در اینجا باید به عنوان دیباچهٔ مطلب سرگذشت عاموس^۱، پیامبر کوچک تَّقْوَع^۲، نزدیک بیت‌لحم در سرزمین یهودا، را یادآور شویم که در اواسط قرن هشتم پیش از میلاد به او فرمان داده شد که رمه‌اش و درختان افرایش را رها کند و برود حقایقی تلخ را به گوش بنی‌اسرائیل برساند؟ این واقعه در زمان پادشاهی یربعام^۳ دوم، از دودمان یهو^۴، رخ داد و صدای عاموس و سازش‌ناپذیری و سرسختی او دست‌کم نابهنگام به‌نظر آمد. همچنان‌که بارها و بارها پس از آن در کشورها و دوره‌های گوناگون دیگر نیز پیش آمده، هنگامی که مقامات کشوری و مذهبی احساس کنند که باید در راه هدف مشترک نظم جامعه به یاری هم بشتابند، آنجا هم شخصی روحانی به نام اَمَصِیّا^۵ متولی معبد بیت‌ئیل^۶، آن «خانه‌خدای» ثروتمند بود

1. Amos

2. Tequoa

3. Jéroboam

4. Jehu

5. Amasias

۶. Bethel (عبری = خانهٔ خدا)، شهری در فلسطین--م.

که به نام پادشاه، خشم خود را به شدت آشکار کرد و به شبان اخلالگر دستور داد که هر چه زودتر به صحرای خود بازگردد: "ای راعی برو به زمین یهودا فرار کن و در آنجا نان بخور و در آنجا نبوت کن. اما در بیت ثیل بار دیگر نبوت منما چون که آن جایگاه مقدس پادشاه و خانه سلطنت می باشد." (کتاب عاموس نبی، هفتم، ۱۲-۱۳).

ده قرن پس از عاموس نبی، مانی ظهور کرد تا او هم پیام خود را آشکار سازد، در حالی که کشورش دقیقاً در همان هنگام می کوشید تا جایگاهی را که در زمان سلسله پرافتخار هخامنشی داشت بازیابد. اقدامات افتخارآمیز کورش، «شاه بابل، شاه کشورها»، و داریوش، در ایران از یاد نرفته بود. آنها مرزهای امپراتوری را تا حدودی پیش بردند که دیگر هرگز به آن حدود نرسید: از شمال تا دریای آرال، دریای خزر، دریای سیاه، و مصب رود دانوب؛ از جنوب، تا خلیج فارس؛ از شرق، تا آن سوی آمودریا (جیحون)، کرانه سیردریا (سیحون)، و دره سند؛ و بالاخره از غرب، تا مصر و صحرای لیبی.

بی شک برپایی دوباره امپراتوری ایرانی هخامنشی رؤیایی تحقق ناپذیر بود. آیا با به کار بردن یک اصطلاح امروزی که گویای گرایش دیرینه دولتهای توانای برتر است، می توان گفت که ایران ساسانی در قرن سوم میلادی مقام پیشوایی را از هموارد خود، روم، در این منطقه، که غربی ها اکنون آن را خاور میانه می نامند، ربوده بود؟

امروز ما بهتر می توانیم به این پرسش پاسخ بدهیم و پاسخ مثبت می دهیم کشفیات باستان شناسی به راستی به ما اجازه تهیه فهرستی از آثار فراوان و انکارناپذیری داده اند که گواه بر شکوفایی و غنای آن تمدن است.

شهر استخر در فارس، همان جایی که تبار هخامنشیان از آنجا برخاسته بود، گهواره ساسانیان نیز بود. ساسان افسانه ای، نیایی که نام ساسانیان از

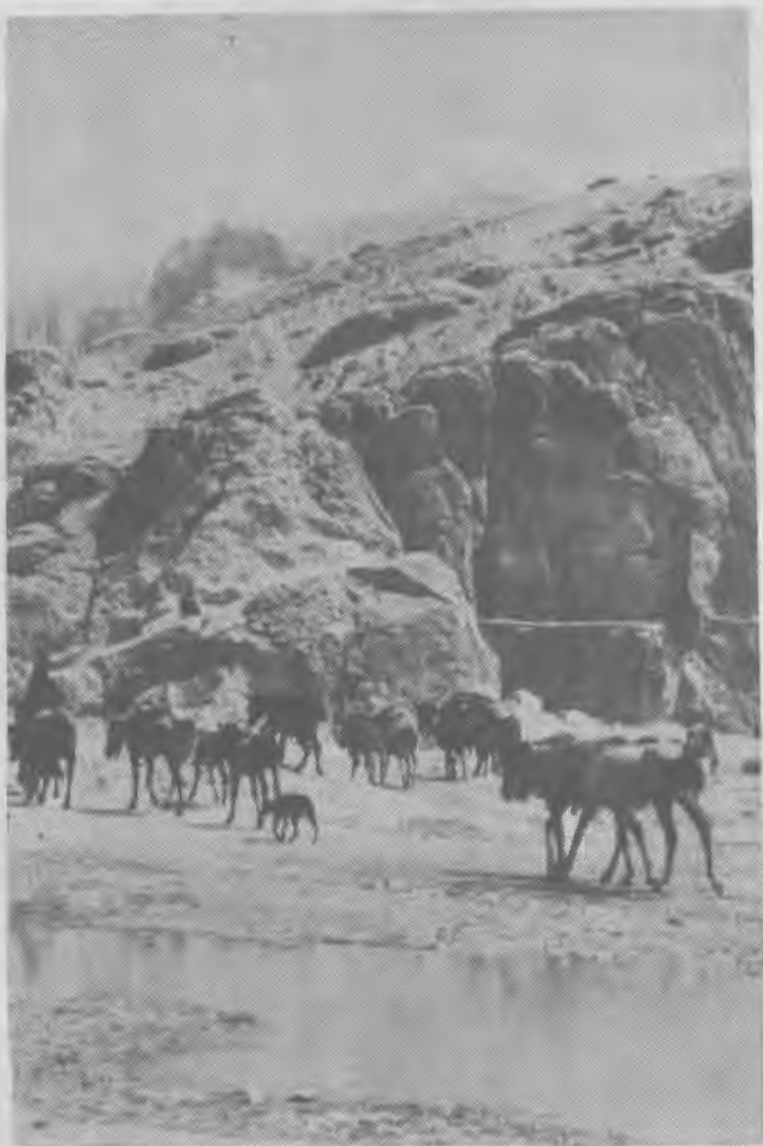
اوست، در این شهر مستحکم، در نزدیکی تخت جمشید داریوش، نگهبان پرستشگاه اردوی سورا آناهیتا^۷ (برتر، نیرومند، بی آلاش) بود. اعتبار آناهیتا با اهوره مزدا و میترا کوس برابری می‌زد؛ پلوتارک از او به عنوان «الاهة جنگجو» نام می‌برد و او را با آتنه^۸ قیاس می‌کند. خاندان پادشاهی جدید پارسی در چنین مکان برجسته‌ای زاده شد، و چون از تبار چنان نیایی بود، پیش‌بینی بخت مساعدش در آینده امکان داشت. این خاندان با تمام توان کوشید تا خود را شایسته سرنوشت بزرگی نشان دهد که احساس می‌کرد رسالت آن را دارد، یعنی بر خود واجب می‌شمارد. این سلسله همچنین سخت مصمم بود تا هر مزاحمی را که سد راه او باشد بی‌پروا سرکوب کند و ما خواهیم دید که مانی از جمله همین مزاحمان بود.

در سال ۲۰۸، بابک (پاپک)، پسر ساسان، که او نیز در پرستشگاه آناهیتا در استخر هیربد («استاد معرفت») بود، با زور خود را به عنوان شاه حاکم‌نشین پارس قبولانند. این رخداد آغاز عصر ساسانیان بود. نخست هم‌اوردیه‌ای خویشاوندان و سپس نبرد اردشیر، وارث جاه‌طلب بابک، با شاه بزرگ اشکانی، اردوان پنجم، همه به سود «شاه» جوان پارس پایان یافت. عاقبت در سال ۲۲۴ آخرین پادشاه اشکانی در جنگ به قتل رسید و شکست‌دهنده او همچون فاتحی وارد تیسفون شد و دو سال بعد همان جا به عنوان «شاه شاهان» تاجگذاری کرد.

امروز مسافران فرصت دارند تا به تماشای نقش برجسته‌های سنگی خیره‌کننده‌ای بروند که به فرمان اردشیر در صخره نقش رستم (شش کیلومتری شمال تخت جمشید) و در تنگه‌ای که به شهر فیروزآباد (گور)

7. Ardvi Sûra Anâhitâ

۸. Athéna، در اساطیر یونان، الاهی حکمت، حامی فنون جنگ و صلح، فرمانروای طوفان، و نگهبان آتن-م.



نقش برجسته تاجگذاری اردشیر اول، دره نقش رستم، شش کیلومتری شمال
تخت جمشید (قرن سوم).

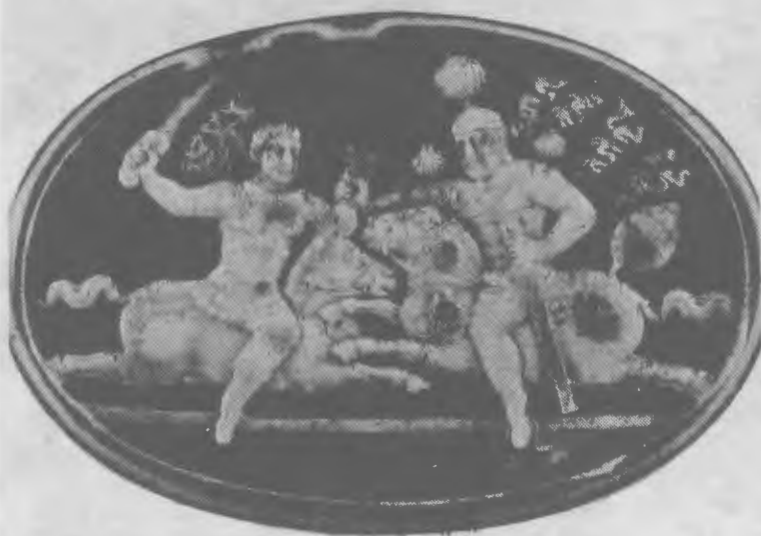




منتهی می شود نقر شده است. در اینجا دو نقش دیده می شود که یادبود انتصاب جدید از اسوی اهوره مزداست. در نقش برجسته ای که در مدخل دره معروف نقش رستم - آرامگاه شاهان هخامنشی - قرار دارد، خدا، که تاج کنگره داری بر سر و شاخه ای برسم (گیاه مقدسی که نماد نیروی طبیعت گیاهی است) به دست راست دارد، نیمتاجی به اردشیر اهدا می کند. اردشیر، دست چپ را بالا برده، انگشت سیابه را به نشانه تکریم به سوی خدا گردانده و دست راست را برای گرفتن نشان پادشاهی دراز کرده است. باینهمه، آشکار است که شاه پیشاپیش تاجی بر سر دارد که بالای آن گویی^۹ نهاده شده و این گوی از آن پس شاخص تمام شاهان ساسانی خواهد بود. گرچه انتصاب اردشیر به پادشاهی از جانب آسمان اهدا و تبرک می شود، درواقع این پادشاهی از پیش بازور به دست آمده است. در زیر نعل اسبان، سرهای دشمنان شکست خورده قابل شناسایی است: اهریمن، روان بدی که منکوب اهوره مزداست و کالبد اردوان مقهور شاهنشاه جدید که این نیز غلبه روشنی بر تاریکی بدی است. چنین می نماید که تمام پیروزیهای افتخارآمیز ساسانیان در این نقش برجسته متحجر شده است.

تلاش برای تمرکز و تقویت اقتدار داخلی، دفاع از مرزهای مورد تهدید، گسترش امپراتوری - نخست از سوی حدود خاوری، سپس نبرد پیروزمندانه با روم - و، بالاخره، ایجاد یک مذهب دولتی واقعی به قصد آنکه در خدمت امر ملی باشد، هدفهای بزرگی بود که ساسانیان قرن سوم میلادی برای خود معین کرده بودند.

طبعاً اداره امور مالی بویژه بسیار مورد توجه بود، خصوصاً که هزینه های اصلی باید در درجه نخست برای نگهداری و تجهیزات ارتشی نیرومند، با

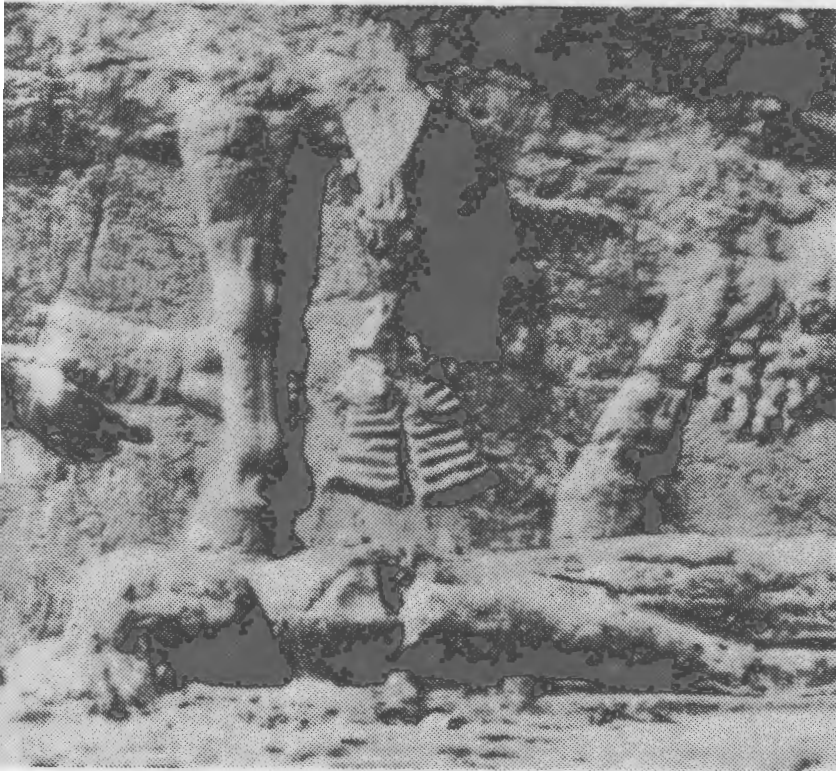


غلبه شاپور بر امپراتور والریانوس در سال ۲۶۰ (کنده کاری قرن سوم یا چهارم).

سواره نظام سنگین زره دار عظیم، صرف می شد که برای نگهداری مرزها و مقاصد جنگی، یعنی تلاش در راه برپایی دوباره امپراتوری بزرگ ایران، ضروری بود.

به این منظور، کوششهای نخستین شاهان ساسانی قاطع بود و اقدامات آنها سرسختانه دنبال می شد. اردشیر باید ابتدا در چند جبهه می جنگید: در شمال، در منطقه قفقاز، ارمنی ها از سوی سکاها و رومی ها تقویت می شدند. در شرق، امپراتوری نیرومند کوشان ها - که پایتختهای آن پیشاورکونی و کاپیسی (بگرام)^{۱۰} در شمال کابل بود - به این اتحاد پیوسته بود، اتحادی

10. Kâpici (Begrâm)

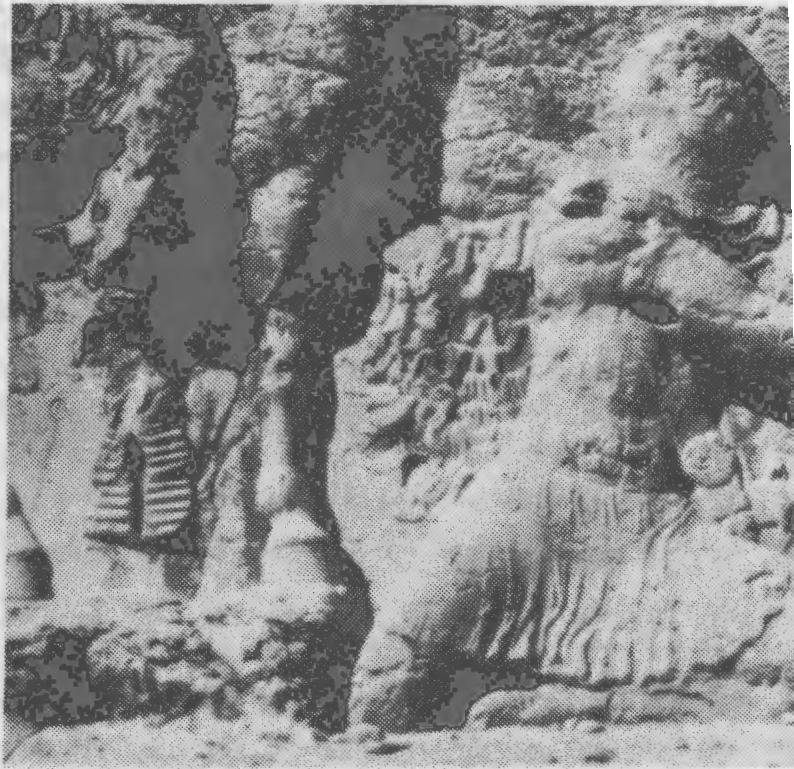


۹. فیلیپ عرب در حال استغاثه به شاپور. کالبد گوردیانوس نقش بر زمین، زیر پای اسپ شاهنشاه، (نقش برجسته در بیشاپور).

که ده سال طول کشید تا قطعاً از هم پاشید. رم در مقابله با تیسفون از همان هنگام دو محل را از دست داد - نصیبین^{۱۱} و حران^{۱۲} - و این تازه آغاز

۱۱. Nisibis، شهر مرزی ایران و روم در دوره اشکانیان و ساسانیان، اکنون در جنوب شرقی ترکیه واقع است. - م.

۱۲. لاتین: کارای (Carrhae)، شهری قدیمی در بین النهرین، اکنون در جنوب شرقی ترکیه آسیای واقع است. - م.



یک رشته خفت و خواری برای روم در زیر ضربات شاپور (نخست از سال ۲۴۰ شریک پادشاهی و سپس در حدود ۲۴۱ تا ۲۷۲ تنها پادشاه) بود که سپس فاجعه آمیز شد. شاپور نخست به جنگ با کوشان‌ها برخاست و امپراتوری را به مرزهای پیشین خود رساند: تا پوروشاپور (پیشاور) پیش راند و پس از آنکه درهٔ سند را اشغال کرد از هندو کش گذشت و تا به

سغد یانا^{۱۳} (سغد) و مارا کاند^{۱۴} (سمرقند) نرسید از پاننشست. آنگاه، در سال ۲۴۲، شاپور از جانب غرب به سوی سوریه راند و تا آنتیوخیا^{۱۵} (انطاکیه) پیش رفت. گوردیانوس سوم، امپراتور روم، شتابان خود را به آنجا رساند تا راه بر او ببندد که فرمانده گارد خودش، فیلیپ عرب، او را کشت و قدرت را به دست گرفت. روم، برای استقرار صلحی ناپایدار، پذیرفت که به ایرانیان خراج بدهد و بخشهایی از سرزمین بین النهرین و ارمنستان را به آنان واگذارد. اما در سال ۲۶۰ بود که فاجعه‌ای شوم غرب را غرق شگفتی کرد. امپراتور والریانوس که از تهاجم شاه شاهان آگاهی یافته و خطر کرده و تا ادسا^{۱۶} تاخته بود، به دست دشمن آشتی ناپذیر خود افتاد و همراه با او هفتاد هزار سپاهی روم به اسارت درآمدند.

این فاجعه در تاریخ روم بی سابقه بود و فرصت خوبی شد برای لاکتانیوس^{۱۷} مسیحی تا درباره مرگ هولناک یا ننگ آمیز «سرکوبگران» کلیسا داد سخن بدهد.^۹

اما بی شک به جای گوش دادن به حکایاتی که این مورخ بذله گو با بیانی شیرین شرح و بسط داده، بهتر است نگاهی به آن کتاب مصور پیروزی بیندازیم که به فرمان امپراتور ساسانی بر صخره‌های فارس حک شده است. در تنگه پرشیب رودخانه بيشاپور، «زیبا (شهر) شاپور»، با تماشای یک نقش برجسته سه طبقه، پیروزیهای سه گانه شکست دهنده رومی ها یک جا دیده می شود. شاهنشاه ایران و انیران (شاه شاهان ایران و غیرایران) سوار بر اسب، به حالتی باصلابت، می خواهد نیمتاجی را که فرشته کوچکی از آسمان

13. Sogdiane 14. Maracanda 15. Antioche

۱۶. Édesse (سریانی: اورهای، عربی: الرها)، شهر قدیم، در محل کنونی اورفه، جنوب ترکیه آسیایی-م.

۱۷. Lactance (حدود ۲۶۰-۳۴۰)، نویسنده مسیحی در اثبات حقانیت مذهب مسیح. متولد آفریقا-م.

برایش می‌آورد بگیرد. در زیر نعل اسب او کالبد گوردیانوس سوم بر زمین افتاده، فیلیپ عرب زانوی راست بر زمین زده دستها را به حالت استغاثه دراز کرده است. والریانوس، آخرین مغلوب، هم پشت سر امپراتور ایستاده و امپراتور پیروز و اسیرکننده او دست راستش را که در آستین بلندی پوشیده - نشان ستایش و خدمتگزاری در سنت ایرانی - گرفته است.

در سال ۱۹۳۶ در نقش رستم، هنگام رفت و روب پایه‌های یک برج چهارضلعی - کعبه زرتشت (و بنا به یک فرض دیگر، آتشکده) - سنگنبشته بزرگی به زبان پهلوی ساسانی و سپس در دو سوی دیگر به زبانهای پهلوی اشکانی و یونانی کشف شد. این نبشته را، که از آن پس کارهای برجسته شاپور^{۱۸} نامیده می‌شود،^{۱۰} می‌توان شرح نقش برجسته پیروزی شاپور شمرد:

"تازه ما پادشاهی خود را در استانها مستقر کرده بودیم که قیصر گوردیانوس، سپاهی از گوت‌ها و ژرمن‌های سرتاسر روم فراهم آورد. بر ضد امپراتوری ایران و بر ضد ما از آسورستان گذشت و در میزبیه^{۱۹} [یا میزیخه] در مرز آسورستان نبردی منظم [بین ما] درگرفت. و قیصر گوردیانوس کشته شد و ما ارتش روم را نابود کردیم. رومی‌ها فیلیپ را قیصر کردند و قیصر فیلیپ به سازش آمد و پانصد هزار دینار بابت خونبهای کسانش به ما پرداخت و خراجگزار ما شد... و باز این قیصر هم نشان داد که دروغ‌گوست و به ارمنستان آسیب زد. و ما به امپراتوری روم لشکر کشیدیم و در باربالیسوس یک ارتش رومی مرکب از شصت هزار سپاهی را از بین بردیم و سوریه و مردمانش و سرزمینهای دور و برش همه را ما آتش زدیم، ویران کردیم، و به انقیاد خود درآوردیم.

18. *Res Gestae Divi Saporis*

19. *Mizikhé*



غلبه شاپور بر فیلیپ عرب (نقش برجسته، نقش رستم، قرن سوم).



آناهیتا، رقیب اهوره مزدا (گلدان متعلق به دوره ساسانی، قرن چهارم).

سوی ما حرکت کرد. او همراه خود (...) یک نیروی هفتاد هزار نفری داشت. و ما در آن سوی حران و ادسا به نبرد سختی با قیصر والریانوس پرداختیم. و قیصر والریانوس را ما با دستهای خود اسیر کردیم و سایر بزرگان: فرمانده گارد امپراتوری، سناتورها، و سردارانی که فرماندهان آن ارتش بودند همه به دست ما افتادند. و ما آنها را به فارس فرستادیم و سوریه و کیلیکیا و کاپادوکیا را آتش زدیم، ویران کردیم، و به انقیاد خود درآوردیم... و ما با بسیاری ملل دیگر در صدد نبرد برآمدیم و به دلیری شهرتی عظیم به دست آوردیم که در اینجا همه را، جز آنچه گذشت، منقوش نکردیم. اینها را فرمان دادیم حک کنند تا آنان که پس از ما می آیند بر این آوازه، بر این دلاوری و توانایی ما آگاه شوند."

چون شاپور درگذشت، دو پسرش که هر یک مدت کوتاهی پادشاهی کردند - هرمز اول (۲۷۲-۲۷۳) و بهرام اول (۲۷۳-۲۷۶) - وارث قلمروی بسیار گسترده شدند.

مانی شاهد صعود معجزه آسای ایران در زمانی کمتر از نیم قرن بود و توانست بگوید: "در جهان چهار امپراتوری بزرگ وجود دارد: نخست امپراتوری بابل و ایران، دوم امپراتوری روم، سوم امپراتوری اکسوم^{۲۰}، چهارم امپراتوری چین."^{۱۱}

برای مجریان طرح «امپراتوری» طبعاً اهمیت بسیار داشت که مذهب، مثل تمام نیروهای زنده تحرک پذیر، جای مناسب خود را در بنای ملی احراز کند. اما این پویایی نیروهای الهی و تواناییهای معنوی، مسائل پیچیده‌ای پیش می‌آورد.

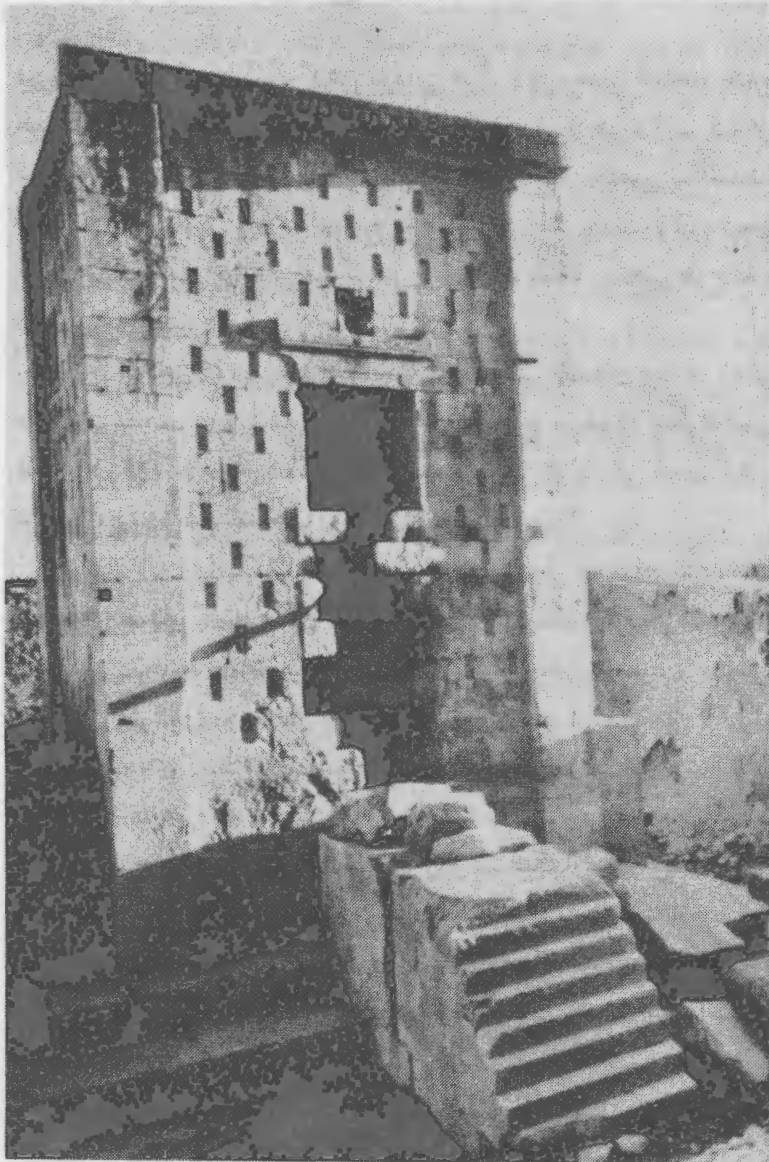
۲۰. Axoumites، طبق روایات حبشی، مملکت اکسوم به دست پسر سلیمان نبی و ملکه سبا در اکسوم تأسیس شد و تا قرن ششم بر قسمتی از حبشه کنونی و سودان فرمانروایی داشت. - م.

هنگامی که ستاره مغان اوج می گیرد

در زمان اشکانیان، با آنکه کیش مزدایی هرگز دین رسمی شناخته نشد، همچنان دین مردم ایران بود.^{۱۲} روحانیت - موبدان و هیربدان - که از میان گروه بی پایان مغان برگزیده می شدند، هیچ امتیاز خاصی نداشتند. اشکانیان که از حس مدارا و تسامح مذهبی برخوردار بودند، و این نتیجه طبیعی یونانی مآبی آنها بود، هیچ گرایش ویژه‌ای به مسائل مذهبی طرح شده در اوستا نداشتند.

کیش مزدایی که در زمان اشکانیان مذهب سنتی ساده‌ای بود، در زمان ساسانیان مذهب دولتی شد. اینجا دو مسئله مطرح می شود: چگونه این تحول در قرن سوم رخ داد، و رفتار مقامات، پس از «ایرانی شدن» کیش مزدایی در برابر سایر مذاهب رایج در کشور، چه بود؟

پاره‌ای از روایات که ریشه مذهبی دارند متمایل به معتبر شناختن فرضیه‌ای هستند که بنا بر آن تقارنی اعجاز آمیز، بلکه بهتر بگوییم رابطه علّیتی، بین تجدید حیات کیش مزدایی به وسیله خاندان جدید و جهش درخشان امپراتوری در زمان اردشیر و شاپور وجود دارد. به این ترتیب، بر اساس نامه‌ای که ظاهراً به وسیله هیربدان هیربد زمان اردشیر نوشته شده و برگردان فارسی آن به دست ما رسیده - نامه تنسر به شاه طبرستان^{۱۳} - شاه شاهان به عنوان تعقیب کننده کافران و بدعتگذاران در راه عظمت بخشیدن به کیش رسمی توصیف می شود. مسلماً نه بدین علت که این پادشاه بی رحم تر از پیشینیان خود بود بلکه: "به تو می گویم که اندک بودن شکنجه و اعدام در زمان گذشته و فراوانی آن در زمان کنونی ناشی از ملت است نه از شاه." در واقع این سند، که از صافی قدمت تاریخ گذشته و نمی تواند به تمامی حاصل افزوده‌های بعدی باشد، مربوط به قرن ششم و بازتاب اوضاع



راست: کعبه زرتشت، دره نقش رستم (دوره هخامنشی). چپ: شاه در حال نیایش در برابر محراب آتش که نقش اهوره مزدا بر غواز آن دیده می‌شود. پایین: محراب آتش مزدایی در نقش رستم.





سکه شاپور با نقش یک آتشدان.

و احوال زمان خسرو انوشیروان (خسرو اول) است. شاپور هم بیشتر از پدرش کیش مزدایی را تا حد مذهب دولتی بالا نبرد. چنین به نظر می‌رسد که این پیشرفت با روندی کند و آرام و به کوشش گروهی از روحانیان که خواهان «موقعیت» رسمی بودند حاصل شد. به هر حال، رسیدن به این هدف تا زمان پادشاهی هرمز اول و بخصوص بهرام اول طول کشید.

در بدنه شرقی کعبه زرتشت، به دنبال نبشته مشهور پهلوی ساسانی که گویای «اقدامات» پادشاه فاتح رم است، نبشته دیگری به همان خط پهلوی

دیده می شود که آغاز آن چنین است: من، کرتیر، موبد، در برابر خدایان و شاپور شاه شاهان، فرمانبردار بودم. "کرتیر، هیربد سابق («استاد معرفت» و روحانی ساده آتش در پایین ترین درجات روحانیت پارسی)، ارتقای خود را به مقام بالای موبدی («مغ بزرگ») که عنوان شاخص سلسله مراتب خاص مزدایی است) تشریح می کند. این ترقی مقام نشان دهنده مراحل تجدید حیات کیش مزدایی و استقرار آن به عنوان کیش دولتی در حکومت دینی ساسانی است. هرمز و بهرام به کرتیر، که در زمان شاپور هنوز هیربد بود، عنوان «موبد اورمزد» را اعطا کردند. بالاخره، آخرین مرحله این تعالی روحانی در زمان پادشاهی بهرام دوم فرارسید: "او مرا در تمام امپراتوری، از لحاظ مرتبه و شأن برتر از همه قرار داد، مرتبه و شأن وزورگ [بزرگ] را به من اعطا کرد؛ کشور پس از کشور، سرزمین پس از سرزمین، در سرتاسر امپراتوری، مرا موبد تمام امور الاهی و قاضی سرتاسر امپراتوری کرد... نام کرتیر، نجاتبخش روان بهرام، موبد اورمزد را او برای من ابداع نمود."

اما در همان هنگام که ستاره کرتیر، مغ بزرگ، در آسمان ایران اوج می گرفت، در همان هنگام که بزرگان کلیسای زمان پشتکار خستگی ناپذیر و خدمات خود را عرضه می کردند، نتایج مصیبت بار آن نیز آشکار بود:

"و من، کرتیر، از آغاز برای خدایان و شاهان و برای روان خودم رنج بسیار بردم؛ آتشها و مغ های بسیار را در امپراتوری ایران و در امپراتوری انیران نیز رونق بخشیدم (...).

آیینهای اهریمن و دیوان از امپراتوری رانده شدند، یهودیان، بوداییان، برهمنان، ناصریان، مسیحیان، مکتاک ها^{۲۱}، و زندیقان (=مانویان) امپراتوری نابود شدند.^{۱۴}

۲۱. maktaks یا mouctiques، احتمالاً منظور پیروان آیین جین است...م.

به این ترتیب، نبشته‌کرتیر مذاهب بیگانه‌ای را که سرکوب بی‌رحمانه مورد نظر دولت مذهبی ایرانی-مزدایی در ثلث آخر قرن سوم میلادی متوجه آنها بود با دقت تمام نام می‌برد. موبد بلند پایه «مذهب حاکم»، الهامبخش تدابیر دولتی، با این عمل خود ضمناً گواهی می‌دهد که ایران آن زمان تا چه اندازه عرصه تمدنهایی با غنای استثنایی بوده و مذاهب گوناگون در آن با هم تلاقی می‌کرده‌اند و، در نتیجه، کم و بیش متقابلاً بر هم اثر می‌گذاشته‌اند. چنین محیط جغرافیایی و انسانی، گهواره کیش مانوی بود.

جمعیت‌های مسیحی در امپراتوری «شاه شاهان»

انطاکیه، پایتخت سوریه غربی، نقطه عزیمت گسترش مسیحیت به سوی اوسروئنه^{۲۲} [خسرون]، بین‌النهرین علیا، و از آن سوی دجله به آدیابنه^{۲۳} بود، اما نمی‌دانیم نخستین مبلغان آن چه کسانی بودند. واقعیت آن است که برخی روایات کم و بیش افسانه‌ای - از جمله روایاتی که اورینگنس^{۲۴} نقل کرده^{۱۵} یا حکایات مذکور در کتابهای مصائب توما^{۲۵}، شرح وقایع عذایی^{۲۶}، شرح وقایع آربلس^{۲۷} (اربل) - می‌خواهند مسیحی شدن این کشورها را تا زمان حواریون بالا ببرند.

مبلغان، هر که بوده باشند، چنین به نظر می‌رسد که مسیحیت از پایان قرن اول در اوسروئنه نفوذ کرده است. با اتکای به مهاجرنشینهای فراوان یهودی، ظاهراً گسترش آن سریع بوده زیرا در حدود سال ۱۹۰ کشیشان

۲۲. Osrhoène، ناحیه قدیم واقع شمال غربی بین‌النهرین که مرکز آن ادسا بود.-م.

۲۳. Adiabène، ناحیه آشور قدیم، شرق دجله و بین زاب صغیر و زاب کبیر.-م.

۲۴. Origène، عالم الاهیات و مفسر مذهبی اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم میلادی.-م.

25. *Passion de Thomas*

26. *Chronique d'Addai*

27. *Chronique d'Arbelès*

منطقه شورایی تشکیل دادند و در آن راجع به اختلاف نظر مربوط به عید پاک اظهار نظر کردند و نامه‌ای هم به رم فرستادند.^{۲۸}

اخیراً باستان‌شناسی آنچه را در نوشته‌ها آمده تأیید کرده است. کاوشهایی که از سال ۱۹۲۲ در دورا-اُوروپوس^{۲۹}، در ساحل رود فرات، صورت گرفته به کشف کلیسایی انجامیده که بی‌شک در ثلث نخست قرن دوم ساخته شده است. این شهر مرزی دارای یک معبد میترايي، یک کنیسه، یک معبد خدایان سه گانه پالمورایی، همه با لوازم و تزیینات فراوان، بوده و این کلیسای مسیحی نیز که در خانه‌ای قرار داشته و مجهز به جایگاه تعمید و مزین به نقاشیهای دیواری بوده، در کنار همانها جا داشته است.

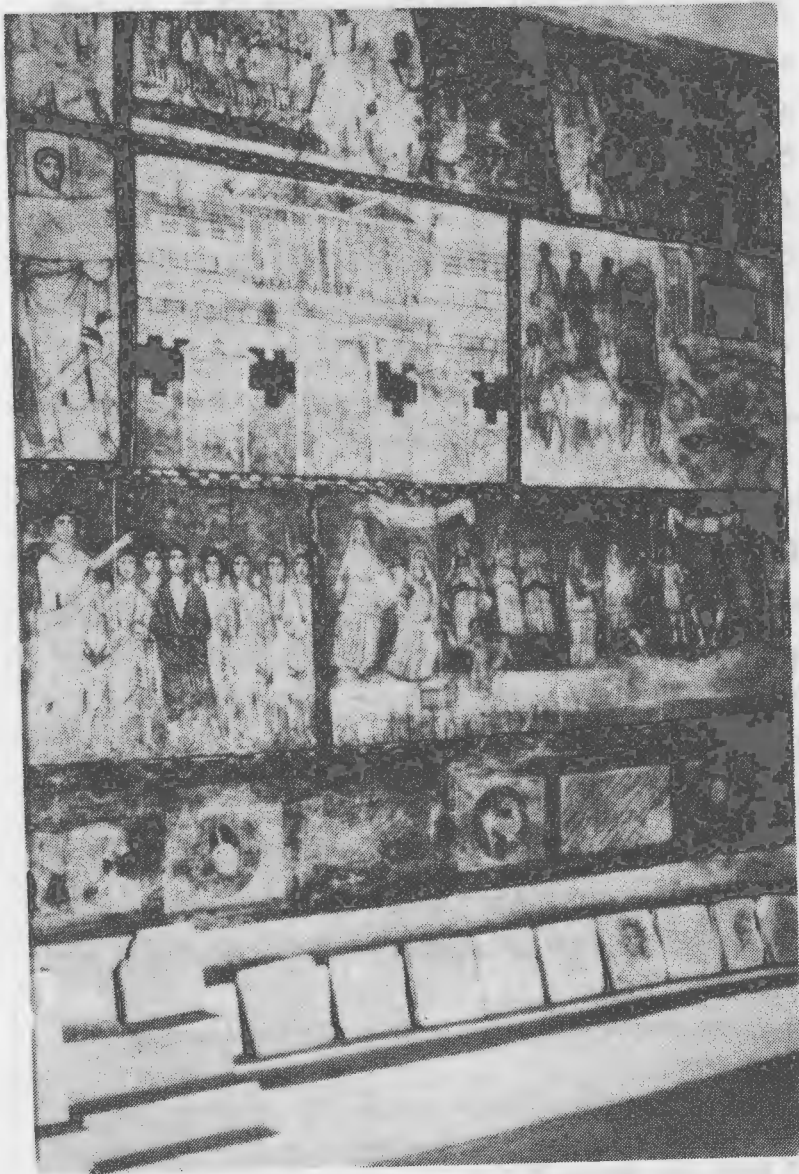
اوسروئنه، همچنین، زیر نفوذ انشعاب مرقیون^{۳۰} (حدود ۸۵-۱۶۰) قرار گرفت که اصل آن از سینوپ در آسیا بود و از آنجا به سرعت در تمام استانهای امپراتوری رواج یافت. بی‌آنکه بخواهیم در اینجا نظریه‌های متقابل کسی را که ایرنایوس^{۳۱} «نخستین مولود شیطان»^{۳۲} می‌نامید شرح دهیم، کافی است به چند جنبه از این آیین جسورانه که به تدریج شکل گرفت و بی‌شک بر اندیشه‌های مانی بی‌اثر نبود اشاره کنیم: دوگانه‌باوری بنیادی؛ کاستن کتابهای مقدس تنها به انجیل لوقا، آن هم با پاکسازی آن، و ده رساله بولس قدیس؛ نفی کامل خدای مهیب یهودیان، همان خالق واضع قوانین تورات که انسانیت را با آن قوانین به یوغ گناه بست و به خدمت خود گرفت؛ از سوی دیگر، فرمانبرداری از خدای خیرخواهی که پسرش عیسی مسیح را

28. Eusèbe, *Historia Ecclesiastica*, V, 23. 29. Doura-Europos

30. Marcion

۳۱. Saint Irénée (۱۳۰-۲۲۰)، اسقف لیون، نویسنده آثار معتبر مذهبی. در رساله‌ای به نام بر ضد بدعت عقاید گنوسی را به شدت محکوم کرد.-م.

32. Irénée, *Adv. Haeres.*, III, 3, 4.



دورا-آئوروپوس: نقش دیواری یک کنشت (میانۀ قرن سوم).

برای نجات و رستگاری انسان فرستاد، عیسی مسیحی که البته مبرا از جسمیت و بری از مصیبت واقعی بود. مرقیون، *sanctissimus magister* [پیشوای مقدس] - مریدانش او را چنین می‌نامیدند - به این آیین دوگانه‌باوری، که متأثر از ضدیهودیتی شدید بود، قواعد اخلاقی بسیار سختی را می‌افزود که بویژه نهی از دواج و ممنوعیت‌های غذایی دقیقی را در بر می‌گرفت. نفوذ آیین مرقیون، که بر پایه ساختار کلیسایی مستحکمی استوار بود، در جهان مسیحیت قابل توجه بود و بویژه بیشتر بر جامعه‌های شرقی، در بین‌النهرین و ایران که پیش از کیش مزدایی به آنجا رسیده بود، تأثیر می‌گذاشت.

در اواسط قرن دوم طرفداران انشعاب مرقیونی در اوسروئنه بسیار فعال بودند و این هنگامی بود که در یک خانواده اربیلی تبار مقیم ادسا، نزدیک رودخانه مشهور دیصان (قراقیوم)، بردیصان (پسر دیصان) پا به جهان گذاشت. در غرب او را به نام بردزان^{۳۳} بهتر می‌شناسند (حدود ۱۵۴ - ۲۲۲). اثر ادبی مذهبی و شاعرانه او به منظور دفاع از چیزی نوشته شده است که او خود آن را ایمان ناب (ارتدوکس) می‌پنداشت. بنابراین، او با آیین رو به پیشرفت مرقیونیه به مبارزه برخاست اما خود نیز نتوانست از مظنون شدن به دوگانه‌باوری در امان بماند - نفوذ کیش مزدایی ایرانی؟ - و، بنابراین، در زمره گنوستیک‌ها^{۳۴} محسوب شد.^{۱۶}

خوب معلوم است که مرقیون و بردیصان، به‌رغم اختلاف نظرهایشان،

33. Bardesane

۳۴. پیروان گنوستیسیسم (gnosticism)، یا مذهب گنوسی (از کلمه یونانی *gnosis* به معنی معرفت و شناخت)، عنوان مجموعه‌ای از ادیان و مذاهب و نحله‌های دینی که در قرون اول و دوم ق.م، و نیز در قرون اول، دوم، و سوم میلادی، در فلسطین، سوریه، بین‌النهرین، و مصر وجود داشته، و به مناسبت اینکه در همه این فرق نوعی معرفت باطنی و روحانی و فوق طبیعی مایه نجات و رستگاری انسان شناخته شده است، همه آنها را تحت عنوان عام گنوستیک‌ها ذکر کرده‌اند. (دایره‌المعارف فارسی) اصول گنوستیسیسم در ص. ۳۷ به بعد کتاب حاضر تشریح شده است. - م.

به درستی همچون دو راهب راه گنوس شناخته شدند که سرانجام این راه به مانی انجامید. در واقع احتمال بسیار می‌رود که ابن ندیم مورخ و کتاب‌شناس عرب که کتاب الفهرست خود را در حدود سال ۹۸۷ نوشته، بر یک روش کنایی بسیار پرمعنای فن واقعه‌نگاری در سنت گنوسی عمل کرده باشد که می‌نویسد:

"محمد ابن اسحاق گوید: مانی ظاهر شد (...) پس از مرقیون که در حدود یکصد سال پیش از او، در زمان آنتونیوس، در سال اول پادشاهی او، ظهور کرده بود و ابن دیصان (بردیصان) که سی سال پس از مرقیون ظاهر شده بود.¹⁷"

تنها به این نکته اشاره می‌کنیم¹⁸ که این فاصله‌ها اعتبار نمادین دارند و بویژه از این جهت درخور توجهند که تاریخ تولد «جسمانی» آن سه شخصیت را بیان نمی‌کنند بلکه معرف دوران سه گانه ظهور اجتماعی آنها هستند که هر کدام سرآغاز پایه گذاری یک کیش جدیدند: مرقیونی، دیصانی، مانوی.

مسیحیت تنها تا مرزهای شرقی امپراتوری روم و نواحی آن مثل اوسروئنه، که با همسایه نیرومندش درباره آنها منازعه داشت، پیش نرفته بود. ما، بر اساس کتاب اعمال رسولان، آگاهیم که شنوندگان موعظه‌های حواریون در مراسم عید پنجاهه^{۳۵} فقط ساکنان بیت المقدس نبودند بلکه مسافران بیگانه اعم از یهودی یا تازه‌مؤمنانی نیز بودند که به مناسبت عید به شهر آمده

۳۵. Pentecôte، عیدی است که مسیحیان به مناسبت هفتمین یکشنبه پس از عید پاک به یادبود نزول روح القدس نزد حواریون گرامی می‌دارند. یهودیان همین عید را به مناسبت هفتمین هفته پس از اعطای لوح قوانین به موسی برگزار می‌کنند...م.

بودند. آنها کیستند؟ "پارت‌ها، مادها، عیلامی‌ها، ساکنان بین‌النهرین..."^{۳۶} بنابراین، اگر واقعیت تاریخی داشتن این متن را بپذیریم، مردمانی که سپس جزو امپراتوری بزرگ ایران و ایران شدند به تعداد زیاد در این واقعه حاضر بوده‌اند و، بنابراین، ناموجه به نظر نمی‌آید که «گواهان» عید پنجاهه توانسته باشند مبشر «خبر»ی باشند که به گوش خود شنیده بوده‌اند. کتاب تاتیانوس^{۳۷}، که در سالهای ۱۷۵ - ۱۸۰ میلادی نوشته شده است، مؤید شکوفایی آموزش انجیلی در استانهای خاوری است. البته دانستن اینکه آیا کتاب دیاتسرون - «هماهنگی اناجیل»^{۳۸} - در بین‌النهرین نوشته شده یا نه، مشکل است. در واقع، با وجود موفقیتی که این کتاب انجیلی در خاور به دست آورد، مطلقاً امکان ندارد بتوانیم محل دقیق تألیف آن را تعیین کنیم. بااینهمه، معلوم است که این محل در «سرزمین آشوریان» بوده است زیرا نویسنده کتاب کشور اصلی خود را چنین می‌نامد. (ناحیه آدیابنه واقع بین دجله و کشور مادها که از تیسفون تا ارمنستان گسترده بوده است)، کشوری که باید نخستین کارشناس تاریخ در زمینه روایات گوناگون عهد جدید را در دامن خود می‌پروراند. بی‌شک بعدها تاتیانوس که از این حیث به خط‌مشی عمومی کلیسای سریانی معتقد بود - این کلیسا همچنان گرایشهای بسیار شدید ریاضت‌پیشگی داشت - متهم شد که دچار خطاهای آنکراتیتی^{۳۹} شده و قدیس هیرونوموس^{۴۰}، که مهارتی در حمله‌بندیهای فاطع داشت، حتی او را متهم می‌کرد که «اسقف آنکراتیت‌ها»

36. *Actes des Apôtres*, II, 9.

۳۷. Tatien (حدود ۱۲۰- پس از ۱۷۳)، اهل سوریه، از مدافعان مسیحیت، نویسنده کتاب دیاتسرون (*Diatessaron*)، که در آن متون چهار انجیل را در هم آمیخته است. -م.

۳۸. *Enkratisme*، مکتبی است از مکاتب مسیحیت که به ریاضت‌پیشگی و پرهیز کامل حتی از ازدواج عقیده داشت و بنیانگذار آن تاتیانوس بود. -م.

۳۹. Saint Jérôme (حدود ۳۴۷-۴۲۰)، دانشمند مسیحی، از آباء کلیسا. -م.

است. این مدافع سرسخت ایمان مسیحی، که در واقع هم مخالف با ازدواج بود. همان‌طور که پیش‌تر مرقیون بود و سپس مانی هم شد. اگر لازم می‌آمد، برای دفاع بهتر از نظریه‌های خود، ابا نداشت که به ترفندهای پارسایانه زبان‌شناسی هم دست یازد و به این ترتیب بود که دوران زناشویی حنا^{۴۰} را که به روایت انجیل لوقا (۲، ۳۶) هفت سال بوده، به هفت روز کاهش داد که بسیار اندک باشد. همچنین او، چون وسواس داشت تا درباره شراب نوشیدن نجاتبخش کوچکترین تردیدی پیش نیاید، «شراب آمیخته به تلخه» (انجیل متی، ۲۷، ۳۴) را که به مسیح بر روی صلیب چشانده به «سرکه و تلخه» تبدیل کرد. مسلماً مانی این سختگیری بیش از اندازه را می‌پسندید. از نظر او شراب، تلخه شیاطین است.^{۲۰} وانگهی اگر پاره‌ای توافقها در تفسیر متون بین آن دو ملاحظه می‌شود، احتمال بسیار دارد که کتاب دیاتسرون در اجتماعات مانویان مورد استفاده قرار می‌گرفته است. اگر تاتیانوس نماینده برجسته مسیحیت شرقی در قرن دوم بوده است، نباید به سایر منابع که مؤید عقیده ما درباره گسترش وسیع کلیسا در بین‌النهرین و آدیابنه است بهای کمی بدهیم، گسترشی که در مهاجرنشینهای مهم یهودی که از قرن نخست در آنجا ایجاد شده بود با محیطی کاملاً مساعد روبرو شد. کتاب شرح وقایع اریل - که در میانه‌های قرن ششم نوشته شده و حاوی شرح حال و «سیره شهیدان» بین سالهای ۱۰۰ تا ۵۵۰ است - از هفده مرکز اسقف‌نشین نام می‌برد که در دشت حاصلخیز دجله، در سالهای ۲۲۴-۲۲۵، یعنی زمانی که قدرت اشکانیان پایان می‌گرفت، استقرار یافته بود. به مدارایی که کلیسای مسیحی در ایران از آن برخوردار بود و با به قدرت رسیدن خاندان جدید نیز فوراً از بین نرفت، باید عامل

۴۰. Anne، نبیه‌ای از بنی اسرائیل که ۸۴ سال بیوه بود و شب و روز را به عبادت می‌گذراند. آمدن مسیح موعود را بشارت داد...م.

دیگری را هم افزود که به شکلی نامنتظر در رواج مسیحیت سهیم بود. می‌دانیم که سنگنبشته شاپور در مورد تبعید وسیع افرادی که نه فقط اسیر جنگی بلکه مردم معمولی نواحی تسخیرشده سابق امپراتوری روم نیز بودند، تبعیدهایی که پس از فاجعه والریانوس صورت گرفت، بسیار روشن است. به هر حال، بنا بر روایتی قدیمی، در میان این اسیران جمعی مسیحی هم بودند که همچون یهودیان زمان بختنصر دوم (شاه بابل) به «بابل» دور برده شدند. به همین دلیل است که در کتاب شرح وقایع بسیار متأخری که به زبان عربی و احتمالاً دارای منشاء نستوری است – سندی که بخشی از آن افسانه‌ای است اما در این مورد مطالب سنگنبشته شاپور^{۴۱} را تکرار و تشریح می‌کند – چنین می‌خوانیم:

"و شاپور کشور رومی‌ها را ترک کرد و با خود اسیرانی برد که در کشور عراق، شوش، ایران، و شهرهایی که پدرش ساخته بود اسکان داد... آن شهرها را از اسیران مسکون کرد و زمینهایی برای کشاورزی و خانه‌هایی برای سکونت به آنان داد. بدین سان مسیحیان در ایران زیاد شدند، در آنجا صومعه‌ها و کلیساها ساختند. در بین آنها کشیشهایی بودند که از انطاکیه به اسارت گرفته شده بودند: اینان در جندی شاپور اقامت گزیدند و از و دوک^{۴۲} انطاکیه‌ای را به عنوان اسقف انتخاب کردند، زیرا دیمتریوس، اسقف اعظم انطاکیه، بیمار شده و از غصه مرده بود...

مسیحیان در تمام کشور پراکنده شدند و در خاورزمین فزونی گرفتند. در یاران شهر، مقر اسقف اعظم ایران، دو کلیسا ساختند که یکی را کلیسای رومیان و دیگری را کلیسای کارامانی‌ها^{۴۳} می‌نامیدند. در این کلیساها مراسم مذهبی را به زبانهای یونانی و سریانی انجام می‌دادند...

41. Azodoc

42. Karamaniens

... خداوند این رومیان را از مهربانی ایرانیان برخوردار کرد. آنها دارای زمین شدند بی آنکه بهای آن را بپردازند و حامیان مسیحیت در خاورزمین شدند."

این مسائل اصولی و سازمانی به هرگونه بوده، در هر حال مسیحیت در قرنهای دوم و سوم میلادی در این سرزمینها رواجی البته محدود اما مسلم داشته است. بنابراین نمی توان پیشاپیش منکر امکان شناخت مستقیم مانی از مذهب مسیحیت نزد مسیحیان مقیم ایران زمان او شد. این نیز راست است که مانی مراجع دیگری، به غیر از کلیسای مسیحی ارتدوکس، برای آشنایی با مسیحیت یا دست کم برای نوعی معارفه با مسیح و پیام او داشت.

فرقه های تعمیدی در سیر گنوستیک

برای آنکه دیدی دقیق تر و گسترده تر از پیام مسیحیت بدان گونه که مانی در محیط زمان خود دریافته بود داشته باشیم، در واقع باید از تمام فرقه های تعمیدی که نوعی مسیحیت کم و بیش غیر متعارف را اشاعه می دادند یا با دیدی کاملاً مغایر با دید حاکم در بینش مسیحیت از دریچه ارتدوکسی، یعنی دید کلیسای بزرگ، آن را تعبیر می کردند نام ببریم. لیکن ما در اینجا با مسائل بسیار پیچیده ای مربوط به موضوعاتی مواجهیم که با توجه به اندک بودن مدارکی که به دست ما رسیده وضع آنها هنوز به درستی روشن نشده است.

افزون بر این، اشکال دومی هم وجود دارد و آن اینکه ما چه تصویری از گنوس و ماهیت آن در فرقه های متعدد و مختلف موسوم به گنوستیک

می‌توانیم داشته باشیم؟ ریشه گنوس در چیست، با توجه به این مطلب که مشخصه یک کیش گنوسی دارا بودن نظامی طراحی شده و سازمان یافته است،^{۲۲} آیا لازم است که بین گنوس و گنوستیسیسم تمایز قائل شویم؟ از آنجا که موضوع بحث ما این گونه مسائل نیست، ضرورت ندارد که در اینجا به شرح و بسط آنها پردازم و اشاراتی بسنده است. و نیز در این مورد کافی است تعریف مشهور و به شدت مشاجره انگیز آدولف فون هارناک^{۴۳} را نقل کنیم: "اختلاف مهم (بین مسیحیت کاتولیکی و مسیحیت گنوسی) در اصل عبارت از این است که مفاهیم گنوسی نمایانگر عرفی کردن در محد اعلای و یونانی کردن بنیادی و پیش از موقع مسیحیت، به علاوه نفی عهد عتیق است؛ حال آنکه، نظام کاتولیکی، برعکس، عرفی و یونانی کردن تدریجی آن است بدون نفی عهد عتیق."^{۲۳} و همچنین به نظریه مکتب پدیده شناسی اشاره می‌کنیم که در روزگار ما بسیار فعال است. به نظر این مکتب، گنوس اساساً عبارت از یک وضعیت روانی است و هر یک از فرقه‌های گنوسی جز موردی خاص از یک پدیده عام در تاریخ مذاهب نیستند که در زمینی واحد، به استقلال اما با هم، «مثل قارچ»، خود به خود می‌رویند - این تشبیه از ایرنایوس است که پیش تر هم اپیفانیوس^{۴۴} به کار برده است.^{۲۴} - و به انواع گوناگون تکثیر می‌شوند: گنوس «بی دین»، گنوس یهودی، گنوس مسیحی.

تجزیه و تحلیل مکتب پدیدارشناسی هم، مثل مکتب تطبیقی که پیش از آن چنین کرده بود، برخی از الگوهای مشترک نظریه پردازی‌های گوناگون را که بر حسب مورد کم و بیش قطعیت دارد استخراج می‌کند و به این شرح

۴۳. Adolf Von Harnack (۱۸۵۱-۱۹۳۰)، عالم الاهیات آلمانی، پرو لوتر-م.

۴۴. Saint Epiphane (۳۱۵-۴۰۳)، نویسنده مسیحی، متولد فلسطین. از آباء کلیسای

شرقی و نویسنده کتاب پاناریون (Panarion)-م.



تغسیل سه گانه، از مناسک مانداییان عراق.

برمی‌شمارد: دوگانه‌باوری بنیادی اصول متضاد، خواه شریک در ابدیت (ابدی بودن) باشند خواه نباشند، اسطوره هبوط روان، تابش روشنی آسمانی، در جهانی بیگانه بودن که مبین احساس تبعید و تمایل به رهایی از زندان تن یا جسم مادی انسان است، فرضیه شناخت، گنوسیس^{۴۵} رهایی بخش که انسان توسط آن بر طبیعت اصلی خویش آگاهی می‌یابد و، بنابراین، رستگار می‌شود و این رستگاری ورود مجدد به جهان خدایی آغازین است.

از قرن دوم میلادی، نفوذ مسیحیت گنوسی در بخش ماورای اردن سوریه تا قلب بین‌النهرین به وسیله فرقه‌های تعمیدی آغاز شد. مسلماً گرایش تعمیدی در این نواحی به وجود نیامده است و ضرورتاً هم معرف یک نظام گنوسی نیست. با وجود این، چنین نظامی ممکن است برخی از ارزشهای اساسی خود را از راه «تقدیس» تعمیدی به ظهور برساند یعنی نشانه‌های آشکار مادی مبین متانویا^{۴۶}، به معنی دگرگونی درونی و ایمان آوردن. و بدین سان بود که هاتف غیب در سروشهای خود فرمان می‌داد: "خود را در آب جاری رودخانه‌ها بشوید... خداوند فضیلت ایمان به شما عطا خواهد کرد."^{۴۷} و یحیای تعمیددهنده در سواحل رود اردن می‌گفت: "من شما را با آب تعمید می‌دهم که ایمان آورید..." (انجیل متی، ۳، ۷-۱۱). بسیاری از فرقه‌های گنوسی، که بعضی از آنها یهودی-مسیحی بودند، به چنین سنت تعمیدی وابسته‌اند.

در این گروه‌های فراوان و کم و بیش کم‌دوامی که الحادشناسان نامهایی گاه نامطمئن یا مبهم به آنها داده‌اند شناخت فرقه الخزایی^{۴۷} بویژه اهمیت بسیار دارد. در واقع، چنانکه بعداً خواهیم دید، مانی کودکی و جوانی خود، یعنی سالیانی از زندگانی را که در شکل‌گیری ذوق و هدف او تأثیر قاطع داشت، در بین آنها گذرانده است.

45. gnōsis

46. métanoia

47. Elkhasaïtes

جنبش الخزایی

کیش الخزایی یا الخزایی بی شک فرقه‌ای است که گنوس یهودی-مسیحی کاملاً در آن مشهود است. تا همین اواخر مأخذ ما منحصر بود به نوشته‌های کوتاه اوریگنس - در کتابهای اثوسیوس اهل قیصریه^{۴۸} - و هیپولیتوس^{۴۹} و اپیفانیوس. و بعضی از کارشناسان بر این عقیده بودند که رنگ مسیحی محتوای این آیین تنها می‌تواند نتیجه تکامل دیر هنگامی باشد که محصول تماس با غرب در قرن سوم میلادی است. سند مهمی که اخیراً کشف شده به ما اجازه رد این فرضیه را می‌دهد. اما نخست آنچه را اوریگنس در یکی از موعظه‌های^{۲۶} خود گفته است می‌آوریم:

"اکنون شخصی پیدا شده که بر خود می‌بالد زیرا می‌تواند آیین خدانشناسانه و به کلی کفرآمیزی را تعلیم دهد که آیین الخزایی است و به تازگی به ضدیت با کلیساها برخاسته است. من خطاهایی را که این فرقه آموزش می‌دهد برایتان شرح می‌دهم تا گرفتار آنها نشوید. این فرقه قسمتهایی از کتاب مقدس را قبول ندارد اما، از سوی دیگر، متونی را از عهد عتیق و انجیل بیرون می‌کشد و به سود خود مورد استناد قرار می‌دهد. حواریون را به کلی مردود می‌شناسد. می‌گوید ارتداد امر بی‌اهمیتی است، کسی که تأمل کند در مواقع اضطراری به زبان منکر می‌شود نه به قلب. آنها کتابی هم دارند که می‌گویند از آسمان نازل شده و هر کس به آن گوش فرا دهد و به آن معتقد شود گناهانش بخشوده خواهد شد، بخشایشی جز آنکه عیسی مسیح عطا کرده است."

۴۸. Eusèbe de Césarée (۲۶۰-۳۴۰)، عالم الاهیات و نویسنده تاریخ کلیسا. - م.

۴۹. Saint Hippolyte (حدود ۱۶۰-۲۳۵)، از اساتید کلیسای رومی. - م.

بی شک عبارت آخر اشاره به تعمیدی است که در آن فرقه انجام می شد و تعمید دوم مؤمنانی بود که قبلاً تعمید مسیحیت درباره آنها اجرا شده بود. این نکته را هیپولوتوس هم تأیید کرده است. او خود شاهد و شنونده موعظه الخزایی ها و فعالیت تبلیغی شخصی به نام آلکیبیادس^{۵۰} از اهالی آپامیا^{۵۱} در حدود ۲۲۰ میلادی (یعنی اندکی پس از تولد مانی^{۲۷}) در رم بوده است:

"آلکیبیادس می پندارد که با حکایات شورانگیز مردم را به دنبال خود می کشاند. او مدعی است که شفیع جدیدی برای کسب بخشودگی خطاهای انسان، در سال سوم ترایانوس^{۵۲}، پیدا شده و در عین حال تعمید دیگری را توصیه می کند: تا پلیدان، آنان که آلوده و گناهکارند، حتی اگر با اعتقاد هم هستند، دوباره ایمان آورند، آیین کتاب مقدس را بپذیرند، به آن پیوندند و گناهانشان بخشوده شود."

هیپولوتوس بخشهایی از این کتاب مقدس را معرفی کرده است، در این بخشها بر ضرورت تعمید دوم به نام خدا و پسرش تأکید شده است. از قرار معلوم، تعمید جدید ضمناً رسمی برای تشریف به آن فرقه هم بوده که، چون سایر گروههای گنوسی، «شعائر تقدیس» خاصی برای خود داشته است. کتاب مکاشفات، محتوی اطلاعاتی مسیح شناختی است که بسیار شبیه اطلاعات فرقه های یهودی-مسیحی از قبیل آیین ابیون (ابیونیسم)^{۵۳} است. به عقیده الخزای: "مسیح انسانی بوده چون دیگر انسانها. او نخستین

50. Alcibiades 51. Apamée

۵۲. Trajan، امپراتور روم (۹۸-۱۱۷). سال سوم امپراتوری ترایانوس اشاره به ظهور الخزای است.-م.

۵۳. Ebionisme، از واژه Ebion که در زبان عبری به معنای فقیر است و این نام مشترک بسیاری از فرقه های مسیحی در قرون دوم و سوم است.-م.

بار نیست که از باکره‌ای زاده می‌شود. قبلاً هم این اتفاق افتاده، بارهاست که او زاده شده و زاده می‌شود."

نظریه تناسخ پیایی در جهان، مشخصه یهودیت-مسیحیت غیرارتدوکس است. چنانکه از یادداشتهای اپیفانیوس درمی‌یابیم، الخزای (الکزای) مسلماً یهودی بوده است:²⁸

"او مردی بود به دور از اخلاق و شیاد. با آنکه یهودزاده و یهودمذهب بود، از اجرای فرمانهای شریعت [تورات] دست کشید، بدعت به دنبال بدعت آورد و الحاد خود را پایه‌گذاری کرد."

وانگهی اسقف سالامین [اپیفانیوس] آنچه را ما از پیش درباره وحی کتاب مقدس، رسم تعمید، تناسخ پیایی مسیح (که نخستین بار در جسم آدم بود)، تجویز ارتداد صوری (تقیه) به هنگام سرکوبی‌ها می‌دانستیم تأیید می‌کند. و به علاوه، توضیح می‌دهد که در این فرقه بعضی از خوراکی‌ها نیز حرام بوده است.

اما دو جنبه دیگر از کیش الخزایی - دو جنبه ظاهراً متضاد - وجود دارد که جالب توجه است: نوعی اجتناب از مناسک ظاهری، از یک سو، و از سوی دیگر، توسل به تعمید یا «مراسم تقدیس» به منظور تزکیه به وسیله یک عنصر مادی، یعنی آب که در تماس مستقیم و بی واسطه با بدن شخص مورد تقدیس قرار می‌گیرد.

"آخر دیوانگی این شیاد (الخزای) را بنگر! او به‌طور مطلق نثار هر قربانی و انجام هر فریضه‌ای را محکوم می‌داند و اظهار عقیده می‌کند که اینها همه خلاف شئون الاهی است... و با این وصف، دستور می‌دهد که برای

نماز رو به بیت المقدس کنند که پیش از این قربانگاه بود و قربانی‌ها را در آنجا نثار می‌کرده‌اند، وانگهی او یهودیان را سرزنش می‌کند که گوشت می‌خورند و قربانگاه و آتش را به این عنوان که هیچ ربطی با خدا ندارد خوار می‌شمارد.

جز خدای یگانه را نمی‌پذیرند [خلاف تثلیث] و آن خدا را با شست و شوی خود می‌ستایند.. آنها آب را مقدس می‌دانند و به آن چون خدایی می‌نگرند. کم مانده که بگویند زندگی از آن ناشی می‌شود.^{۵۴}

روشن نیست که آیا از ادعای اخیر باید این طور نتیجه گرفت - همان گونه که این الحادشناس می‌خواهد تفهیم کند و گروهی از مورخان نیز چنین نظری دارند - که کیش الخزایی نوعی پرستش بت گونه آب را تعلیم می‌داده است؟ در واقع آیا این تقدیس آب بیشتر وسیله‌ای برای آن جنبش تعمیدی نبوده تا پاره‌ای رسوم متداول در زمان اجرای «احکام قدیم»^{۵۵}، یعنی قربانیهایی را که آتش رکن ترکیه آن بوده و، بنابراین، ماده گرایی شناخته می‌شده رد و نفی کند؟ وانگهی آیا در شرایط و اوضاع و احوال آیینی ایران مزدایی، آتش در چشم یهودی - مسیحیان، عنصر نمادین کیش مخالف نبوده است؟

از مخالفان کیش الخزایی نمی‌شد انتظار داشت که جنبه‌های مسیحی آن آیین را روشن کنند، برعکس، از آن هنگام که یک نسخه خطی یونانی^{۵۶} که بر مبنای نسخه اصلی سریانی متعلق به قرن پنجم تهیه شده،^{۵۷} در مصر - احتمالاً در منطقه اسیوط^{۵۸} یا همان لوکوپولیس^{۵۹} باستانی تبائید^{۵۹} -

54. Epiphane, *Panarion*, XIX, 3, 6-7; LIII, I, 4 et 7.

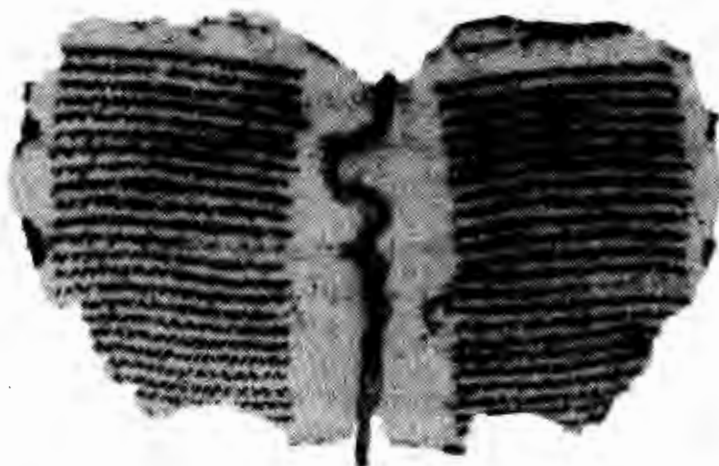
55. Ancienne Loi

56. Codex grec

57. Assiut

58. Lycopolis

59. Thébaïde



دستنویس یونانی (مجموعه مانی، کولتر) به قطع اصلی (ورقهای پوستی: درازا ۴/۵ سانتیمتر، پهنا ۳/۵ سانتیمتر). هر صفحه به طور میانگین ۲۳ سطر. تصویر صفحات ۶۰ و ۶۱ سند مانوی که در آن به رساله‌های غلاطیان و کورنتیان بولس حواری اشاره شده است.

کشف و به‌تازگی بخشی از آن منتشر شد (و ما برای سهولت بیان از این پس آن را دستنویس یونانی می‌نامیم)، اطلاعات ما در این باره فزونی یافت. این سند که برای آگاهی از شرح حال مانی بسیار درخور توجه است، ضمناً امکان این را می‌دهد که دیدی روشن‌تر دربارهٔ جامعهٔ الخزایی‌ها و تعالیم آنها داشته باشیم. شگفت‌زده می‌شویم وقتی به مقام ناجی، یعنی مسیح، در آن آیین پی می‌بریم.

در جریان درگیرهای مانی و مسئولان آن فرقه، آنچه طرفین به یکدیگر ایراد می‌کردند تنها بی‌اعتقادی به شریعت موسی نبود، که الخزایی پایه‌گذار آن محسوب می‌شد، بلکه بویژه خیانت به فرمانهای ناجی (مسیح) بود. این نمونه‌ای است از آن مجادله‌ها که پیشوایان فرقهٔ الخزایی ضمن آن مانی را به بدعتگذاری (استفاده از نان گندم با خمیرمایه، یا نان یونانی) متهم می‌کنند:

تو اکنون چرا تعمید طبق شریعت ما و شریعت پدران ما، شریعتی را که دیرگاهی است با آن زندگی می‌کنیم، نفی می‌کنی؟ وانگهی تو فرمانهای ناجی را هم نفی می‌کنی.

مرد آئنده در دفاع از خود به انجیل استناد می‌کند که ظاهراً همگان آن را قانون برتر و معیار بی‌چون و چرای پاکدینی (ارتدوکسی) می‌دانند:

من به هیچ وجه فرمانهای ناجی را نفی نکرده‌ام. اگر شما نان با خمیرمایه [غیرفطیر] را مردود می‌کنید، چرا فکر می‌کنید که من، چون گفته‌ام می‌توان از آن خورد، پس کافرم؟ این کاری است که به گفتهٔ اناجیل ناجی خود می‌کرده: "نان را تبرک کرد و به پیروانش اهدا نمود." (انجیل متی، ۲۶، ۲۶؛ انجیل لوقا، ۲۴، ۳۰؛ رسالهٔ دوم به کورنتیان، ۲۳) آیا این نانها همه از خمیر گندم نبود؟³⁰

و متهم دست به حملهٔ متقابل می‌زند و مخاطبان را به شگفتی و خشم وامی‌دارد:

من گفته‌های آنان و اسرار آنان را مردود می‌دانستم و آنها را متهم می‌شناختم و دلیل می‌آوردم که احکام مورد استنادشان جزو فرمانهای ناجی نیست.³¹

موقعیت حساسی که مسیحیت بحق در آیین الخزایی به دست آورده بود در اینجا به طور ضمنی دیده می‌شود. کم اعتبار دادن به این موقعیت، بازگشت

به فرضیه قدیمی کسانی است که این آیین را «ایرانی می‌کنند» و ادعا دارند که محیط تعمیدی بین‌النهرین سفلا، که کیش مانوی در آن ریشه گرفت، از وجود مسیح و پیام او بی‌خبر بود. نتیجه آنکه، عناصر مسیحی در آیین مانوی را خاص اطلاعات پراکنده و تصادفی می‌دانند که از سرزمینهای مسیحی شده‌ای - بخصوص افریقا - می‌رسید که پیروان فرقه در آنجاها ساکن شده بودند. امروز این فرضیه به کلی متنفی است.

لازم بود که پیش از بررسی زندگانی مانی به اندازه کافی درباره این *Sitz im Leben*^{۶۰} (جایگاه زندگی) اولیه او تأمل کنیم. پیامبر، به رغم نفوذ چنین محیط فرهنگی و مذهبی، کیشی را پایه گذاشت که عمیقاً اصیل بود.

۶۰. این عبارت در متن اصلی کتاب نیز به آلمانی آمده است. - م.

زندگانی مانی

مانی کان اسعف فضی والغربان من اهل حوج
 و مایلی بادرایا و یا کسایا و کان اخیفارجلان
 و قیلان اصلایه من همدان انتقل الی بابل
 و کان ینزل المداین فی الموضع الذی یسمی
 طیسقون و بهایت لا صنم و کان حق
 یحضر کما یحضر سایر الناس فلما کان فی یوم من
 الا یام هتف به من هیکل بیت لا صنم هاتف
 یا فقی لا تأکل لحما ولا تشرب خمر ولا تنکح بشر
 تکر ذلك علیه دفعات فی ثلثة ايام فلما رآی
 حق ذلك لحق بقوم کانوا بنواحی دستمیان
 یعرفون بالمغسله و بتلك النواحی و البطایح
 بقا هم الی وقتنا هذا و کانوا علی المذبح الذی
 فرفق بالدخول فیه و كانت امراته حاسدا
 بمانی فلما ولدته زعموا كانت تری له المنامات
 الحسنه و كانت تری فی النیقظه کان اصلایا من
 فی صعبه الی الجوشم یرده و ربما اقام الیوم
 و الیومین ثم یرد ثم ان اباه ابعده فحمله الی النوضع

کودکی

"محمد ابن اسحاق گوید: مانی پسر فتک (فتق)، بابک، و او پسر ابو برزام، و از خانوادهٔ حسکانیه بود. نام مادرش میس بود که او را اوتاخیم یا مرمزیم هم می‌نامیدند و از فرزندان اشقانیه بود. گویند مانی اسقف قونا و غربان و از قوم حوخی از حوالی (ناحیه) بادرایا و باکسایا بود و پاهای کجی داشت. گویند پدرش اهل همدان بود و به سرزمین بابل آمد و در مداین - محلی به نام تیسفون که دارای بتخانه بود اقامت گزید. فتک مثل همهٔ مردم به آن بتخانه می‌رفت.

روزی در آن بتکده صدای رسایی شنید که به او می‌گفت: ای فتک، گوشت مخور، شراب ننوش، و با زنان میامیز. و این ندا در مدت سه روز بارها تکرار شد. فتک این را که شنید به گروهی پیوست که در نواحی دست میسان و معروف به مغتسله بودند. و هنوز هم بازماندگان‌شان در آن دشتهای پست باقی هستند و همان‌طور زندگی می‌کنند که به فتک فرمان رسیده بود. همسر فتک، مانی را باردار بود و هنگامی که او را به جهان آورد، خوابهای شگفتی دربارهٔ پسرش می‌دید و در بیداری هم به نظرش می‌آمد که کسی او را می‌گیرد، به آسمان می‌برد، و باز می‌گرداند و گاه یکی دو روز طول می‌کشد تا او را برگرداند. پدرش بعدها کسی را فرستاد تا مانی

را نزد او برد و سپس خود او را تربیت کرد و به کیش خود درآورد. مانی از همان گاه که کودک بود سخنان حکیمانه می‌گفت.³²

ابن ندیم آنچه را می‌توان «انجیل کودکی» مانی نام گذاشت به شرح بالا برای ما بیان می‌کند.

اما پایان واقعیت تاریخی کجا و آغاز افسانه کجاست؟ تولد و کودکی پیامبران بسیار شبیه همدیگرند ولی همیشه با رنگهایی نوین رنگین می‌شوند. بسیار شبیه به یکدیگرند زیرا بی‌شک در زمان خود نسبتاً گمنام و ناشناس می‌مانند. آن سکوتی را که سعادت بی‌پیرایه این فروتنان است، سپس حواریون و مریدانشان بر هم می‌زنند و آنگاه می‌گویند که مادر مانی - که حتی از نام درست او بی‌خبرند، زیرا تا هفت نام برایش می‌سازند - از خانواده اشقانه بوده که مسلماً اشاره به چیزی است اما احتمالاً خبر از احوال مدنی واقعی او نمی‌دهد. زیرا این نام قومی برجسته و منسوب به خاندان پادشاهی اشکانیان است. با این عمل، یک نسب پادشاهی برای کودک تعیین و اعلام می‌شود. پذیرش این که پیامبری از اعتبار نجیب‌زادگی برخوردار نباشد کار آسانی نیست. یوسف، پدر عیسی، مسلماً درودگری روستایی بیش نبود اما انجیلیون^۱ ابا ندارند که بگویند او در عین حال از «خانواده داود» بوده است (انجیل متی، ۱، ۱۶؛ انجیل لوقا، ۱، ۲۷). طبعاً داشتن چنین «تباری»، هرچند نامطمئن، برای شاخه مادری خانواده مانی، پیشاپیش علت غوغایی را که در آینده، یعنی پس از سرنگون شدن خاندان پارت به دست دشمن آنها ساسانیان، درباره پیامبر برپا شد بیان می‌کند. این ملاحظات ظاهراً فرضی است.

ابن ندیم با تکیه بر عبارت «می‌گویند»، رویاهای شگفت و شیفتهگیهای

مریم را نیز نقل می‌کند. بی‌شک مادر مانی زنی ستایش‌انگیز بود و می‌توان رؤیاهای و مهربانیهای بی‌پایان او را تجسم کرد. او مادری بود که به‌تنهایی کودک را در نخستین سالهای زندگانش پرورش داد، کودکی را که از پای راست معلول به‌دنیا آمده بود (مورخ عرب در جای دیگری از معیوب بودن دو پای او صحبت می‌کند). آیا مریم دیگری، اهل ناصره، نیز پیش از زایمان شور و حالی از شادی نمی‌یافت؟ و بعدها آیا آمنه مادر پیامبر اسلام از واحه اقامتگاهش در حجاز، در صحرای عربستان، بازارهای دمشق را و سر و گردن شتران بصره را، که نشان سرنوشت اعجاز‌آمیز محمد (ص) جوان بود، نمی‌دید؟

مورخ عرب، بیرونی^۲، نقل قولی از شاپورگان می‌آورد که در آن به سال تولد مانی اشاره رفته است. اما ماه و روز تولد او را در یکی از کفالات^۳ (فصول) قبطی پیدا می‌کنیم که در ۱۹۳۰ همراه با آثار مانوی دیگری در مدینه مادی، واقع در فیوم مصر، از زیر خاک بیرون آورده شد. این پیشوای ارتداد در هشتم نisan تاریخ بابلی سلوکی (یا هشتم ماه فرموتی مصری) به سال ۵۲۷ تاریخ ستاره‌شناسان بابلی به‌دنیا آمد... که چهار سال از آغاز پادشاهی اردوان شاه گذشته بود. و این چهاردهم آوریل سال ۲۱۶ میلادی بود.

درباره محل تولد مانی کتاب الفهرست از بابل و به‌احتمالی از مداین نام می‌برد («هر دو شهر»: سلوکی - تیسفون) در واقع فتک (یا پاتک)، پدر مانی، پس از آنکه همدان یا اکباتان باستانی، سرزمین اجدادی خود را ترک کرد به آنجا رفت. با وجود این، ممکن است مریم که با رفتن شوهرش

۲. متأسفانه بسیاری نویسندگان غربی آن دسته از بزرگان ایرانی را که آثارشان کلاً یا بعضاً عربی است عرب می‌نامند...م.

نزد مغتسله تنها شده بود خود نیز از شهری که در آن مشتریان بتکده فتک را یک فراری می‌شناختند و با او دوستی نداشتند بیرون رفته باشد. همچنین روایات دیگری داریم که محل تولد او را نقاط مختلفی از بابل شمالی معرفی می‌کنند. هر یک از اینها درست باشد، در هر حال مسلم است که مانی، از لحاظ محل تولد، بابلی است و خود او در شاپورگان خود را چنین معرفی می‌کند: مانی، پیامبر خدای حقیقت، زادهٔ سرزمین بابل. اما این بحثها همه دربارهٔ محل آمدن او به روی این زمین بود. روزهای تولد واقعی پیامبر پس از آن می‌رسد.

مانی در میان مغتسله

اینجا نخست یک مسئله مطرح می‌شود: مانی، وقتی پدرش تصمیم گرفت او را برای زندگی نزد خود ببرد، چندساله بود؟ به کمک دستنویس یونانی اکنون ما از زمان دقیق کارآموزی درازمدت مرتد آینده در فرقهٔ تعمیدیان آگاهیم.

فتک پسر خود را به محض آنکه دیگر حضور مادر برایش گزیرناپذیر نبود از مریم جدا کرد. همان اوقات اعضای گروه، ضمن مذاکراتی که با او داشتند، به سن کوچک در هنگام ورودش به فرقه اشاره می‌کردند:

تو از سالهای جوانی (ék néotētos)، در میان ما، به نیکی زندگی کردی، وفادار به احکام و قواعد زندگانی شریعت ما، همچون نوآموزی خویشندار، در بین ما بودی!³³

مانی خود تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید سالهای شیرخواری خود را



تیسفون (عراق).

هم در آن فرقه گذرانده است. اما بویژه در دو مورد باز به این حادثه اشاره می‌کند که در چهار سالگی او رخ داده بود: در این سن بود که به دست فرشتگان بسیار پاک و نیروهایی مقدس سپرده شد. می‌توان پذیرفت که مانی در سال ۲۱۹-۲۲۰ وارد جماعت مغتسله شده است.

مغتسله چه کسانی بودند؟ تا همین اواخر کارشناسان در این باره اتفاق نظر نداشتند. عده‌ای که نظریه قدیمی رُنان^{۳۴} را درست می‌دانستند، چنین می‌اندیشیدند که آنان گروهی از مانداییان^۴ بوده‌اند. البته چند نشانه بسیار مبهم که از جانب اعراب^۵ دیگری (شهرستانی، بیرونی) ارائه شده بود در تأیید این نظریه مورد استناد واقع می‌شد. با توجه به اختلاف‌های اساسی که این دو فرقه را از هم جدا می‌سازد، جای انکار نیست که یکی دانستن آنها کاملاً ناممکن به نظر آید. نمونه ساده‌ای از جمله موارد فراوان این اختلافها: مانداییان مکلف به ازدواج بودند (چون یحیای تعمیددهنده، که طبق کتاب یحیی^۶، خود باید زن می‌گرفت). مغتسله، برعکس، تکلیف داشتند که پرهیز کامل را رعایت کنند.

مورخان دیگر به دلیلی زبان‌شناختی متوسل می‌شدند و از این راه شباهت بین مغتسله و صبی‌ها را نتیجه می‌گرفتند: این هر دو گروه مناسک ترکیه‌ای داشتند که وجه تسمیه آنها بود. صُبه یا صُبی‌ها (sobaiā) به معنی تعمیدی) به لفظ همسایگان سریانی زبان، و مغتسله («شست‌وشوکنندگان») به لفظ اعراب، این وجه تسمیه بود. نامگذاری آخر (مغتسله) دقیقاً معرف همان صُبه ناحیه واسط و بصره در بین‌النهرین سفلا، یا صُبه کلدیه شده

۴. Mandéens، پیروان آیین ماندایی که آیینی مذهبی است با ترکیبی که شباهتهایی به یوحناپی دارد اما از مکاتب شرقی و بخصوص مانویت تأثیر فراوان گرفته. در قرن نخست میلادی در بابل رواج بسیار یافت. هنوز هم چند هزار نفری از پیروان آن در عراق باقی‌اند. -م. ۵. نگاه کنید به پابریک ص. ۵۲ کتاب حاضر. -م.

6. *Sidrâ De Yahyâ*

است. اما چنین فرضیه‌ای با اسناد ما در تعارض است. ابن ندیم در اشاره کوتاهی که به مغتسله دارد از مؤسس این فرقه نام می‌برد:

"آنها تعلیم می‌دهند که همه باید شست و شو کنند و نیز هر چه را که خود به مصرف می‌رسانند می‌شویند. رئیس بزرگشان الحزیه نامیده می‌شود. اوست که راه بر آیین (یا «فرقه»: ملت) آنها گشود."

پس آن مرتد شخصی است به نام الحزیه (صورت معرب الخزایوس یونانی) یا الخزای به نقل اپیفانیوس که این نام را به همان شکل که در سوریه شنیده به کار برده است. چون بنا بر مآخذ ذکر شده در پیش می‌دانیم که این الخزای، فرقه‌ای بنیان نهاده که نام او را به خود گرفته، بنابراین، امکان داشت نتیجه گرفته شود که مغتسله و الخزایی‌ها یکی هستند اما هیچ‌کس متوجه اشاره ابن ندیم نشد، تا بالاخره دستنویس یونانی نظر الفهرست را تأیید کرد و این مشکل را گشود. در قطعه بعدی که سخن از اختلاف بین رئیس‌ان جمعیت تعمیدی‌ها و مرتد جدید در میان است، مانی در سه مورد از الخزای (پایه گذار شریعت شما) نام برده است:

پس اگر شما به سبب تعمید به من اعتراض دارید، اکنون من، بر اساس شریعت خودتان و با اتکا به الهامات پیشوایتان، به شما ثابت خواهم کرد که انسان نیاز به تعمید ندارد. این در واقع چیزی است که الخزای بنیانگذار (o arkhēgos = آن پیشوای کل) شریعت شما، خود ثابت می‌کند

وقتی او آماده شد که خود را در آب بشوید، چهره انسانی بر

او ظاهر شد که از جانب چشمه به سوی او می‌آمد و به او گفت: "پس همین کافی نیست که صدمات چارپایان تو را تحمل کنم بلکه تو خود نیز مرا آزار می‌دهی و نسبت به آب من ناپارسایی روا می‌داری!" الخزای از این گفته در شکفت شد و پاسخ داد: "پلیدها و آلودگیها و ناپاکیهای جهان، همه را در تو می‌ریزند و تو دفاع از خود نمی‌کنی اما از آنچه من می‌کنم آزرده می‌شوی." آنگاه (آن پرهیب) به او گفت: "اگر آنها هیچ‌یک نمی‌دانند (*ouk egnoson*) که من به راستی کیستم، تو، تو که مدعی خدمتگزاری و راستی هستی، تو چرا رعایت شأن مرا نکردی؟ آنگاه الخزای متأثر شد و دیگر هرگز خود را در آبی شست و شو نداد.³⁵

در بسیاری از قطعه‌های دیگر مربوط به شرح حال مانی که محتوای دستنویس یونانی را تشکیل می‌دهند نیز اشاره به «پیشوای کل» فرقه می‌شود. ما بر اساس نوشته‌های الحادشناسانی چون اورینگنس، هیپولیتوس، و اپیفانیوس (ص. ۴۲ کتاب حاضر) از دیدگاههای مهم آیین الخزایی به‌خوبی آگاهیم. بنا بر این آگاهی‌ها، مانی نخستین دانسته‌های خود را از این فرقه یهودی-مسیحی به‌دست آورد و در همان جا بود که بر رسالت خویش و پیام نوینی که خود را آورنده آن می‌دانست آگاه شد.

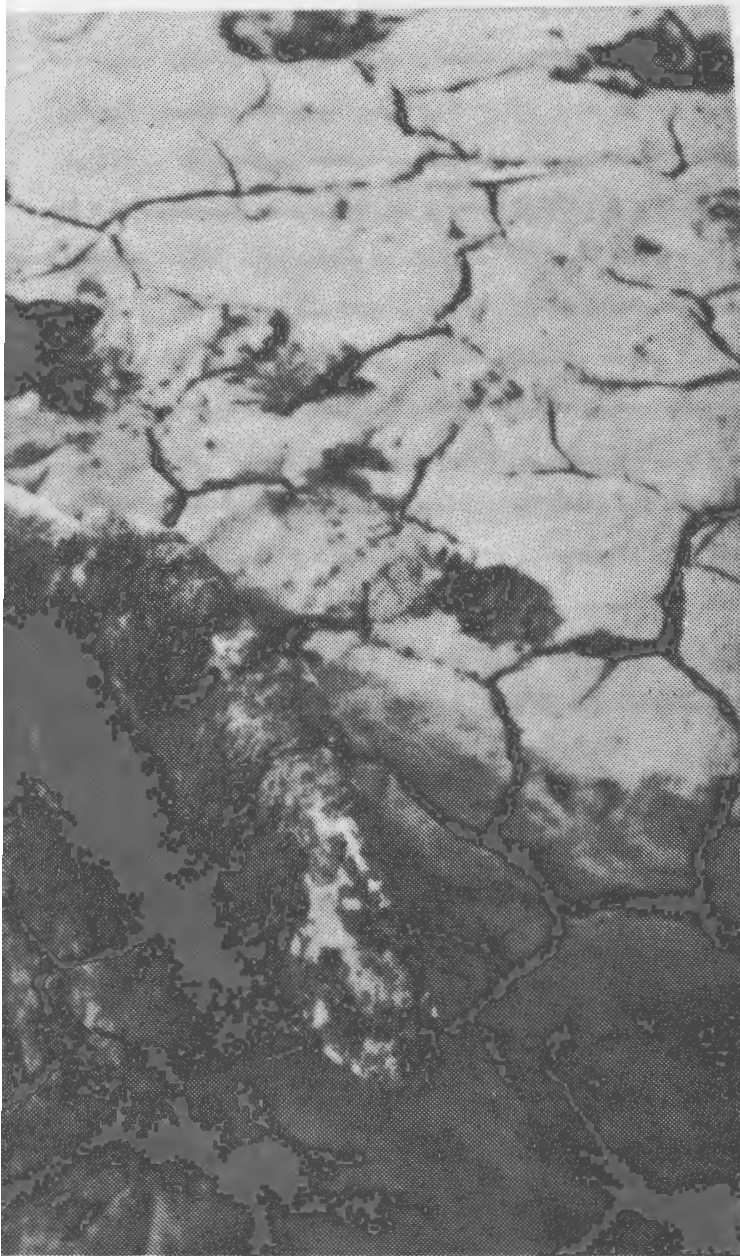
این بلوغ تدریجی بدون برخورد با اجتماعی که پدرش او را به آن راهنما شده بود صورت نگرفت و برای گسیختن از آنها به جسارتی واقعی نیاز داشت. آیا پیش از او [پیامبر] دیگری این ضرب‌المثل را به کار نبرده بود که: "هر پیامبری تنها در کشور و در خانه خود خوار شمرده می‌شود." (انجیل متی، ۱۳، ۵۷)

با اینهمه، بی آنکه بخواهیم اصالت واقعی راهی را که او گشوده کوچک بشماریم، اکنون دلایلی در دست داریم که به موجب آن فکر می‌کنیم این پیشوای مرتد سخت زیر تأثیر برخی از جنبه‌های شریعت الخزایی قرار گرفته بود. هنگامی که تفسیر کاملاً خاص او را از «کتاب مقدس» فرقه می‌خوانیم متوجه می‌شویم که بسیار محتمل است که او، گرچه با مناسک تعمید به شدت مخالف بود، متقابلاً به شدت زیر تأثیر مکاشفات پیامبر مغتسله نیز قرار داشت. حتی بی آنکه دورتر برویم، اگر قرار بود نوآوری مانی را نسبت به آیین الخزایی در یک جمله خلاصه کنیم، من با حسن قبول از تعریف گنوستیسیسم در دیدگاه هارناک (ص. ۳۷ کتاب حاضر: *akute ... Hellenisierung des Christentums*) الهام می‌گرفتم و می‌گفتم که مانویت نمایانگر روحانی کردن «حاد» آیین گنوسی الخزایی است به علاوه یک عنصر اصلی دیگر که عبارت از درکی کاملاً نوین از انجیل‌ها و آثار بولس است.

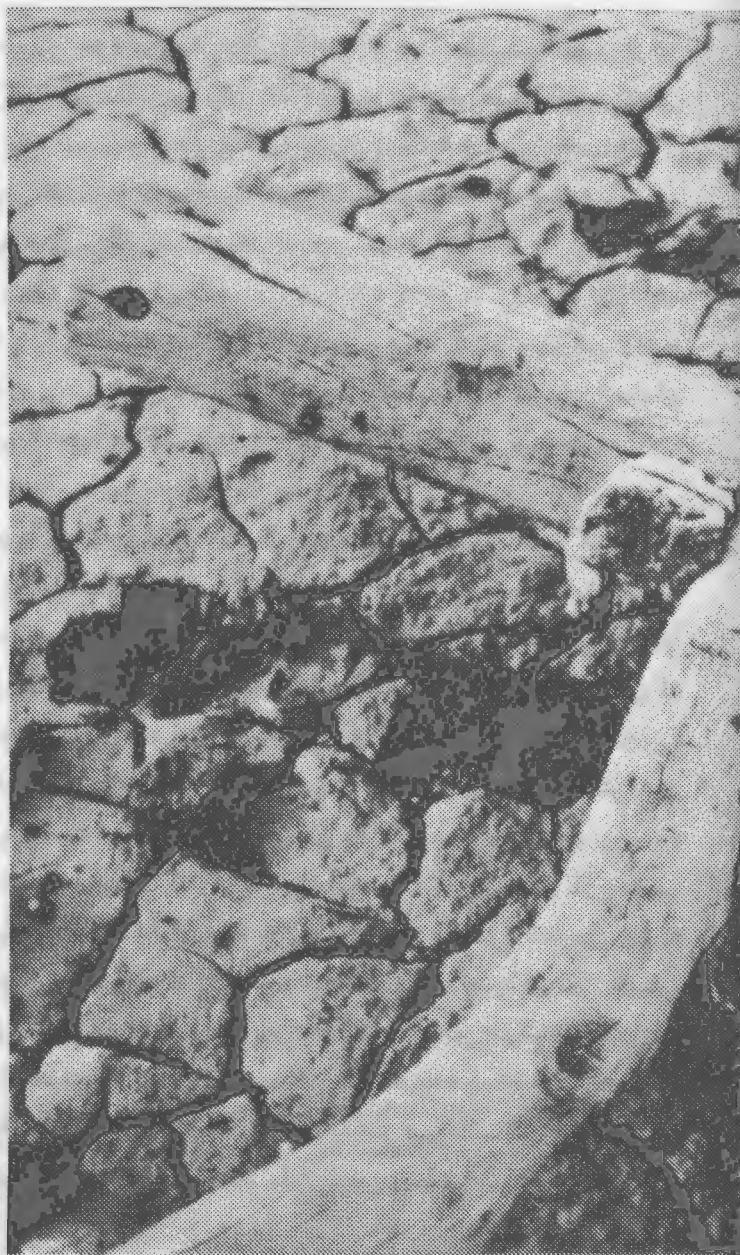
مانی در سالهای نخست اقامت نزد فرقه تعمیدیان ظاهراً سربه‌زیر - به گفته گواهان مثل یک نوآموز آرام - از احکام مفصل و دقیق آن آیین پیروی می‌کرد. اما با خواندن دستنویس یونانی به‌خوبی روشن می‌شود که این پیروی با اطاعت کورکورانه و سرسپردگی ساده‌لوحانه‌ای که معمولاً در گروه‌های اجتماعی یا مذهبی (صومعه‌ای) به عنوان نشانه‌های مسلم پارسایی شناخته می‌شود، هیچ شباهتی نداشت. مانی مرید مشکلی بود و این را خوب نشان داد.

هر آنچه ما درباره دوران الخزایی مانی، که تمام کودکی و نوجوانی او را در بر می‌گیرد، می‌دانیم عبارت از مشاجرات دائمی و تکراری او با «عالمان دینی» فرقه است. احتمال دارد که این مشاجرات، نزدیک یا همزمان با ترک جمعیت یعنی پس از بیست‌سالگی او رخ داده باشد.

طبیعتاً مناسک اصلی - غسلهای تعمید و سایر مراسم تطهیر - بود که سخت‌ترین مشاجره‌ها را پیش می‌آورد. در این باره اگر بخواهیم عبارت خودشان را تکرار کنیم: "تعمید طبق شریعت ما و شریعت پدرانمان" (ص. ۳۹ کتاب حاضر)، تعمیدی‌ها ناگزیر به سازش‌ناپذیری بودند، چه، در غیر این صورت کار فرقه تمام بود. دیدیم که مانی برای دفاع در برابر اتهام ناپارسایی که به او نسبت داده می‌شد و برای آنکه مخالفان خود را در تعارض با شریعت خودشان نشان دهد، به سخنان شخص الخزای استناد می‌کرد. به طور کاملاً منطقی «الهامات» بنیانگذار فرقه باید به آن اعمال که «بی‌حرمتی به مقدسات موجود» بود پایان می‌داد و مؤمنان را وامی‌داشت که بالاخره از شیوه رفتار مرشد خویش پیروی کنند: او دیگر هرگز در هیچ آبی خود را نشست. باید گفت هیچ آبی، زیرا موضوع تنها مربوط به آب چشمه نبود. مانی که درواقع «کتاب مقدس» را به‌خوبی می‌شناخت، به مخاطبان خود یادآور می‌شد که الخزای بار دیگری که باز می‌خواست خود را در سفره آبی بشوید، همان هشدار بار نخست را شنید و این بار آن پرهیب افزود: ما و آن آبها که در دریاست، سخت به هم پیوسته‌ایم.³⁶ تنها مناسک تعمید در مواعید معین نیست که مردود شناخته می‌شود بلکه تعمید تشرف نیز همین حکم را دارد. درواقع، جنبه شگفت‌انگیز این ممنوعیت را باید در مستند ساختن آن به قاعده عیسای مصلوب^۷ شناخت (که اسطوره آن را پس از این در صفحه ۱۰۳ کتاب حاضر خواهیم دید). همچنین این ممنوعیت را باید خودداری آشکار از تن دادن به این حکم شرعی دانست که هدف آن، طبق نظریه رایج در گفتارهای مذهبی یهود، آن بوده که جسم به حالت مطهر به واپسین منزلگاه^۸ یا، به گفته الخزایی‌ها، به «آرامش جامه»³⁷، یعنی «جامه» روح که تن انسان است، واصل شود.



”من یک مریدم که از بابل آمده‌ام...”



مانی به بولس حواری ایمان داشت که نوشته بود: "کیست تا من را از این تن رها کند؟" (رساله به رومیان، ۷، ۲۴). در واقع او عقیده داشت که تن، زندانی بیش نیست و انتظار بهشت برای این جامه‌مندرس جسمانی را مردود می‌دانست. و اما روان، نه با «تبرک» مادی، نه با آب تعمید، بلکه تنها با نور معرفت رستگار خواهد شد:

پاکی (katharotès) که ما از آن سخن گفتیم - پاکی واقعاً
راستین - آن است که با معرفت حاصل شود... بنابراین، فرمانهای
ناجی، معرفت روان را از مرگ و تباهی رهایی می‌بخشد.³⁸

مانی همان‌گونه که با تطهیر جسمانی مخالف بود، تغسیل خوراکیها را هم مردود می‌شناخت. وقتی او را سرزنش می‌کردند که «سبزیها را تعمید» نمی‌دهد، پاسخ می‌داد که این کار هیچ سودی ندارد. در موضوع خوراکیهای گیاهی، تنها خوردنیهایی که فرقه مجاز می‌دانست و تنها خوردنیهایی که بعدها حتی مانویان تندرو هم در مورد آن کوتاه آمدند، طغیانگر [مانی] بعضی از کارها را نیز (به غیر از خوردن) بر خود منع می‌کرد مثل درو کردن یا کاشت درخت زیرا شخصاً از برداشت محصول و چیدن میوه پرهیز داشت. به همین اکتفا می‌کرد که آنچه برای ادامه حیات لازم داشت به عنوان صدقه از دیگران مطالبه کند. با فروش محصولات زمین هم به دلیل احتمال خطر بی‌حرمتی به مقدسات مخالف بود. تعمیدیان دلیل حقیقی این طرز رفتار را نمی‌فهمیدند و بسیار از آن خشمگین می‌شدند. افزون بر این، از او شنیده بودند: باید نان یونانی [غیر فطیر]، نان کافرها را خورد در حالی که سنت اجدادی تنها نان فطیر را مجاز می‌داشت. او را متهم به بدعتهای محکومیت‌پذیر کردند. مانی از این باب ترزلی به خود راه نداد

و به گواهی اناجیل تکیه کرد و به سادگی گفت که مسیح هر نانی که به او پیشکش می شد می خورد و حواریون هرگاه به مأموریت نزد کافران می رفتند نه آسیاب با خود می بردند و نه تنور پخت نان.

در برابر وضعیت تحریک آمیزی که پسر فتک از خود نشان می داد، جامعهٔ پرهیزکار به دو گروه تقسیم شد. در نظر عده ای مانی پیامبر دروغین خطرناکی بیش نبود که باید نزد «یونانیان» می رفت و در «جهان» گم می شد، بویژه که الخزای شخصاً خبر داده بود که جوانی از میان ایشان برخواید خاست، استاد جدیدی خواهد آمد و این آیین را سراپا زیر و رو خواهد کرد. جمعی دیگر، برعکس، می پرسیدند آیا این مرد که آنها ناظر پرورش او نزد خود بوده اند و هیچ چیز قابل سرزنی ندارد، تجسم جدید مسیح نیست — شریعت آنها چنین تعلیم می داد که مسیح تاکنون تجسم های بسیار داشته است — و مایل بودند که او را به عنوان استاد خود برگزینند زیرا، به گفتهٔ آنها: کلام زنده در او گفته می شود.

درواقع در همین سالهای زندگی پنهان بود که پدر [خدا] فارقلیط^۹ خود را نزد خدمتگزار باو فایش فرستاد و پیامبر از رسالت خویش آگاهی یافت.

“اکنون زمان آن رسیده که ظاهر شوی”

در سنت یهود، کودک در دوازده سالگی به مرحلهٔ مهمی از پرورش خود می رسد. معمولاً این سن، هنگام بلوغ مذهبی بود و کودک در این زمان به مناسک تشریف — *bar-mitswa* — می پرداخت که او را مسئول شخص

۹. Paraclet، یونانی: Paraklêtos، معنای وکیل، واسطه، و شفیع می دهد. در اصطلاح شرع مسیحیت از عناوین روح القدس، یکی از ارکان تثلیث الاهی است. در کتب قدیم عربی و فارسی (و اخیر نیز) آن را ترجمه نکردند بلکه به شکل معرب درآوردند و واژهٔ فارقلیط را از آن ساختند. ما نیز همان را به کار می بریم. — م.

خویش و مکلف به گزینش راه زندگانی خود می‌کرد. در این سن - سیزده سالگی - بود که مورخ یهود فلاویوس یوسفوس^{۱۰} به گردآوری اطلاعات دربارهٔ «عقاید گوناگون سه فرقهٔ یهودی آن زمان» پرداخت تا، به گفتهٔ خود، "وقتی همه را شناختم بتوانم به آن که در نظرم از همه بهتر بود پیوندم." نیز در سن دوازده سالگی بود که مسیح - که چهل سال پیش از فلاویوس یوسفوس پابه جهان گذاشته بود - به زیارت بیت المقدس رفت (انجیل لوقا، ۲، ۲۴) و در این زیارت بود که «عالمان دینی» از او آزمایش اولیه‌ای به عمل آوردند و "از هوشمندانه بودن پاسخهایش از خود بیخود شدند." آیا فرقهٔ یهودی مغتسله چیزی از مراسم مربوط به این مرحله را در شرعیات خود گنجانیده بود؟ آیا در آن هنگام به کودکان مناسکی آموخته می‌شد که، طبق آن، وقتی خود توانستند به تنهایی (بی همراهی دیگری) دربارهٔ قانون فرقه تأمل کنند، رسماً به عضویت آن در آیند؟ واقعیت آن است که سن دوازده سالگی برای مانی ضمناً در حکم مرحلهٔ مقدماتی جهتگیری او هم بود: «نخستین بشارت» بود. ابن ندیم این مرحله را به اختصار شرح می‌دهد (و شاپورگان و کفالایون یکم مؤید شرح اوست):

به دوازده سالگی تمام رسید، به گفتهٔ خودش، از سوی شهریار فردوس روشنی که خداست، خدایی که می‌پرستیم و جز از این طریق بر کسی تجلی نمی‌کند، بر او وحی شد و فرشته‌ای که وحی را آورد، به لفظ نبطی توم نامیده می‌شد که معنای آن «همراه جدانشدنی» است. این فرشته به او گفت از این جمعیت کناره گیر، تو پیرو آنان نیستی، تو باید از هر آلودگی بهره‌یزی و ترک شهوات کنی، اما چون خردسالی، هنوز هنگام آن نرسیده که ظاهر شوی.

بی‌درنگ یاد آور می‌شویم که این قضیه یک ملاقات ساده فرشته و مأمور رسالت با او نیست. درواقع این آورندهٔ پیام، که از سوی خدا آمد که شهریار فردوس روشنی است، به زبان آرامی التوم^{۱۱} نامیده می‌شود. نام او اهمیتی زیاد دارد و مورخ عرب آن را به قرین یا همراه پیوسته به جفت خود که مثل همزاد مادرزاد جدایی‌ناپذیرند ترجمه کرده است. مفهوم این حرف آن است که از این پس التوم، همراه – Didyme – مانی خواهد بود و بین آنها حالت دو همزاد واقعی به وجود خواهد آمد. بنابراین، این همزاد که دیگر در وجود مانی جای می‌گیرد و به وسیلهٔ او، همچون خود دیگرش^{۱۲} سخن می‌گوید، کسی جز فارقلیط، همان روح مقدسی که مسیح بشارت داده (انجیل یوحنا، ۱۴، ۲۶)، نیست. متن قبطی کفالا یا برای معرفی این پیام‌آور، که مأمور آغاز رسالت هنوز پنهانی پیامبر است و اسراری را که خود «معرفت» بر آن دارد به صورت الهام سرنوشت کامل بشریت بر او آشکار می‌سازد، واژهٔ فارقلیط را به کار می‌برد:

به این ترتیب، هر آنچه پیش آمده بود و پیش خواهد آمد به وسیلهٔ فارقلیط بر من آشکار شد... هر آنچه چشم می‌بیند و گوش می‌شنود و شعور درمی‌یابد... همه را توسط او شناختم،
توسط او همه را دیدم و یکی شدم در تن و در روان با او.^{۳۹}

همین یار همراه که از سوی خدا آمده – به اصطلاح دستنویس یونانی *suzugos* – مانی را ترک نمی‌کند و به هنگام شدت یافتن مشکلات، شادی و اعتماد در او برمی‌انگیزد اما درمی‌یابد که، با وجود کوششهای او، حضورش در جامعهٔ الخزایی‌ها به شکست خواهد انجامید:

11. at-tamr

12. alter ego

من به راستی با تو هستم و هر جا آنچه را به تو خبر داده‌ام
بشارت دهی، یار و پشتیبان توام، بنابراین دغدغه‌ی خاطر به خود
راه مده و اندوهگین مباش.⁴⁰

مانی بارها، چنانکه خود می‌گوید، هنگام ناامیدیه‌ها این ندای درون را، که
به او جسارت می‌بخشید، شنیده بود:

در برابرش زانو می‌زدم و روانم با مکاشفه‌ی شگفت‌انگیز آن
همراه سعادت‌مند، که تنها اوست که غرق افتخار و عظمت است،
به وجد می‌آمد.

وقتی مانی، پس از سالهای دراز پنهانکاری، دیگر بار باید برای رسالت
خویش قیام می‌کرد، همین همراه پیام تازه‌ای آورد: "آنگاه فارقلیط زنده
به سویم آمد و با من به گفت‌وگو نشست" (کفالایون، یکم). تاریخ این
روز پرشکوه را نشانه‌های گاهشماری که همه مؤید و مکمل یکدیگرند
دقیقاً معلوم کرده‌اند.⁴¹

نخستین تجلی فارقلیط به احتمال قوی در اول آوریل سال ۲۲۸ (۲۸)
نیسان فرموتی سلوکی (۵۳۹) رخ داد. مانی جوان دوازده ساله شده بود.
دومین «الهام»، چنانکه خود مانی، به گفته‌ی دستنویس یونانی (۱۸)،
۱-۱۵)، تصریح کرده، در بیست و چهار سالگی او یعنی ۱۷-۱۸ آوریل
سال ۲۴۰ (۸ نیسان فرموتی ۵۵۱) نازل شد. ابن ندیم بقیه‌ی ماجرا را، پس
از نخستین الهام، چنین حکایت می‌کند: (الفهرست، ص. ۳۲۸، ۱۰-۱۷)

وقتی بیست و چهار سالش به پایان رسید، توأم آمد و به او گفت:

"اکنون هنگام آن رسیده که ظاهر شوی و پیام خود را آشکار سازی.

درود بر تو، ای مانی، از سوی خودم و از سوی خدایی که مرا نزد تو فرستاد. او تو را به پیامبری خود برگزیده زیرا از پیش به تو رسالت داده که (آدمیان را) به حقیقت فراخوانی. تو از جانب او، خبر سعادتبخش حقیقت را بشارت خواهی داد و در این راه آرام و قرار نخواهی گرفت."

سفرهای تبلیغی مانی

به این ترتیب، آن همراه بلندمرتبه مأموریت خود را در قبال مانی به پایان آورد و او را از شریعتی که جسمش بر اساس آن رشد کرده بود آزاد ساخت. پیامبر فرمان یافت که فرقه تعمیدیان را ترک کند، فرقه‌ای که در آن چون بره‌ای به جست‌وجوی آغل، در رمه‌ای بیگانه، یا چون پرنده‌ای در میان پرندگانی که به زبان او سخن نمی‌گویند، روزگار می‌گذرانند. آیا پس از هشدار توم، چنانکه از روایت مانوی برمی‌آید (دستنویس یونانی، ۷۲، ۱۹-۷۴، ۵)، مانی به میل خود مغتسله را ترک کرد؟ بیشتر این طور به نظر می‌رسد که آن جمعیت، بر پایه تصمیم بزرگان‌ش، این بره سرکش را که محتمل بود رفتارش سبب از هم پاشیدن اتحاد مقدس شود، این «یونانی» را که دیگر جایی در خانواده الخزایی نداشت طرد کرده باشد. مانی پس از نخستین شکست خود، نزد برادران، چاره‌ای جز رفتن نداشت. (الفهرست، ص. ۸۹، ۵-۱۴)

بنابراین، چنانکه در همان روایت می‌خوانیم، همراه سه تن از مریدانش به راه افتاد. (الفهرست، ص. ۱۰۶، ۶-۱۹)



از سرزمین بابل آمده‌ام تا بشارتی را در جهان سردهم (بلندیهای فلات ایران. بین تهران و خلیج فارس).

از اینجا برو و به گشت و گذار پرداز! دو تن از پیروان شریعت
(=الخزایی‌ها) به سوی تو خواهند آمد و تو را همراهی خواهند
کرد. و پاتیکیوس (فتک) نیز نخستین کسی است که تو را
بومی‌گزیند و از تو پیروی می‌کند.

به این ترتیب، تمام کوشش مانی تنها به این انجامید که سه تن از شتوندگان^{۱۳}
را قانع کند: فتک، پدرش، که — به گفته الفهرست می‌خواست ببیند این

۱۳. نک: ص ۱۲۶ کتاب حاضر. — م.

کار به کجا می‌انجامد - و دو جوان، یکی بی شک شمعون و دیگری شخصی به نام زکوا یا ابی زکیا.

ما در صدد نیستیم که پیامبر را در سفرهای تبلیغی‌اش دنبال کنیم زیرا اسناد مربوط به این موضوع کمیاب و مغشوش است. با این همه، می‌دانیم که مانی پیوسته تلاشی شگفت‌آور می‌کرد - بخصوص که نقص بدنی او بر مشکلاتش می‌افزود - تلاشی که نخست او را به پایتخت، تیسفون، و سپس، در اواخر پادشاهی اردشیر، به کشور هندوها راهبر شد. بی شک این سفر در زمانی انجام شد که شاپور دره سند را در اشغال داشت و سپاهیان‌اش را برای حمله به پادشاهی کوشان‌ها گسیل می‌کرد. عقیده بر این است که این نخستین سفر برای از شاد کردن، دو سال به درازا کشید. ارشادکننده برای رفتن به هند و بازگشت از آنجا، احتمالاً از بندری در خلیج فارس، راه دریا را پیش گرفت. اگر اقامت در شمال باختری شبه قاره هند - تعیین محل آن فرضی خواهد بود - از چند ماه تجاوز نکرد اما سفر بازگشت با توقف‌هایی برای بشارت دادن در فارس، میسان، آسورستان، «سرزمین مادها و پارت‌ها» همراه بود. پیامبر به نحوی خستگی‌ناپذیر پیام خود را آشکار می‌کرد. اما این نیز شکستی جدید بود که بازتاب آن را بارها و بارها، به صورت ناامیدی بی‌پایانی، در کفالایون (هفتادوششم) می‌بینیم:

این اشخاص، شاهان را تحمل می‌کنند، قیصران و ساتراپ‌ها را که بین ایشانند می‌پذیرند، اما حقیقتی را که من به آنان تعلیم دادم نپذیرفتند. پیام زندگانی را که به آنها رساندم نشنیدند.

با وجود این، شکست او قطعی نبود زیرا در پایان همین سفرها، شاپور که پس از مرگ پدرش اکنون دیگر به تنهایی پادشاهی می‌کرد، از مانی خواست

که به دربار برود. مصاحبه آنها را فیروز (پیروز) برادر کوچک شاه ترتیب داده بود و ابن ندیم در الفهرست آن را چنین شرح می‌دهد: (ص. ۳۲۸، ۲۶، ۳۱):

مانی آیین خویش را بر فیروز، برادر شاه، پسر اردشیر، آشکار ساخت. فیروز او را نزد برادرش شاپور برد. مانویان گویند هنگامی که او به حضور شاپور رسید بر دوشهایش نوری همچون دو چراغ می‌درخشید، شاپور چون این بدید او را گرمی داشت و شأن و اعتبار مانی نزد او فزونی گرفت. با آنکه پیش‌تر قصد گرفتاری و قتل او را داشت، سپس ییمی آمیخته به احترام در او ایجاد شد و از دیدارش شادمان گشت. پرسید بر او چه گذشته و نوید داد که دیگر بار دعوتش خواهد کرد. مانی از او چند چیز خواست از جمله احترام به پیروانش در کشور و در کشورهای دیگر امپراتوری و اینکه بتوانند هر جا می‌خواهند سفر کنند. شاپور خواسته‌های او را پذیرفت. مانی پیش‌تر در هندوستان و چین و خراسان به موعظه پرداخته و در هر ناحیه یکی از همراهان خود را گماشته بود.

تاریخ ملاقات پیامبر و شاهنشاه، که در حکم معرفی «رسمی» کیش جدید است، ممکن است نهم آوریل سال ۲۴۳ (تاریخ ۲۲ مارس سال ۲۴۲ را هم پیش کشیده‌اند) باشد. درباره این رخداد به عنوان پنجاهه مانوی سخن گفته‌اند. مانی هیچ محرک شخصی نداشت: تنها اشتغال ذهنی او رواج کیش خود و دفاع از آن بود.

شاپور ملاقاتهای بسیاری را به مرتد اجازه داد - کفالایون (هفتادوششم، ص. ۱۸۳، ۱۳) به سه مورد اشاره می‌کند که در جریان آنها شاپور به

آیین او گروید. آیا واقعاً می‌توان این را «ایمان آوردن» تلقی کرد؟ - مسلم نیست. به احتمال زیاد، شاه بزرگ شخصیتی نبود که چندان حساسیتی در مسائل مربوط به خدا و زندگانی جاویدان داشته باشد یا دست‌کم به شیوه خاص خود داشت. اما چون سیاستمداری زبردست بود، شاید به دلایلی چنین می‌اندیشید که کیش مانوی برای اجرای طرحهایش مزایایی بیش از دین مزدایی دارد. آیین مانی چون دینی مرکب (یا مختلط) می‌نمود که بر تمام ادیان بزرگ گشوده بود، می‌توانست وسیله‌ای صلح‌آمیز برای نفوذ در امپراتوریهای همسایه باشد. مگر شخص مانی در کتاب شاپورگان خود را مَهر پیامبران نمی‌نامید؟

حکمت و آثار نیک همیشه توسط پیامبران خدا، به شکل دور تسلسلی کامل، از دورانی به دوران دیگر انتقال یافته، چنین است که در یک زمان توسط پیامبری به نام بودا به هند، در زمان دیگری به وسیله زرتشت به سرزمین ایران، در یک زمان دیگر توسط عیسی (مسیح) به غرب آورده شده است. پس از آن، وحی بر من نازل شد و در این زمان پیامبری در من، مانی، پیام‌آورنده خدای حقیقت در سرزمین بابل، تجلی یافت.

به‌رغم چند روایت مخالف وقایع‌نگاران عرب، احساسات واقعی شاپور در برابر آیین هر چه بود به‌نظر می‌رسد که او به وعده‌های خود وفادار ماند. مانی خود به مساعدتهایی که به او می‌شد گواهی داده است:^{۱۴}

شاپور شاه از من حمایت می‌کرد. به تمام بزرگان درباره من نامه‌ای

14. *Homélie*s, III, p. 48.



مجسمه عظیم شاپور اول در بیشاپور.

نوشته بود به این مضمون: "از او نگهداری کنید و حمایتش نمایید به گونه‌ای که هیچ‌کس جرم و گناهی علیه او مرتکب نشود." [و در جای دیگر]، تو در برابر خود دلایل حمایت دقیق شاپور شاه را از من داری، چون نامه‌هایی که نوشته...

نه فقط شاپور شاه برای پیامبر «راههارا هموار کرد» - به نقل از کتاب اشعیا^{۱۵} - بلکه در زمره «ملتزمان» خود جایی به او اختصاص داد. (کفالایا، یکم، ص. ۱۵، ۳۱-۳۴) و، به این ترتیب، مانی احتمالاً در یکی از لشکرکشیهای پیروزمندانه او علیه سپاه روم حضور داشت. برخی نیز احتمال حضور مرتد را در لشکرکشی علیه گوریانوس سوم داده‌اند که او هم در بین سپاهیان خود سرباز سی و هشت ساله‌ای داشت که سپس به شهرت رسید و نام او افلاطون بود. این فرض بسیار جذاب و سرشار از نمادگرایی است - برخورد حکمت یونان و اشراق شرق - اما به کلی دور از حقیقت است. البته امکان دارد که مانی ارتش شاپور را در لشکرکشی سال ۲۶۰، که به فاجعه‌ای برای روم و دستگیری امپراتور والریانوس انجامید، همراهی کرده باشد. اما نقش پیامبر این نبود که روحانی لشکر شاهنشاه باشد. گویی می‌دانست واپسین روزهایش را می‌گذراند، با تمام وجود به تنها وظیفه‌ای می‌پرداخت که تا پایان زندگی او را به خود مشغول می‌داشت:

من مؤمنی وفادار هستم، چون غنچه‌ای شکفته، از کشور بابل.
تبار من از کشور بابل است و سربلند در برابر «دروازه حقیقت»
ایستاده‌ام.

من مؤمنی هستم که از کشور بابل آمده‌ام و به همان جا خواهم

رفت. از کشور بابل می‌آیم تا فریادم را به سرتاسر جهان برسانم.⁴²

او که همیشه ناظر بر تشکیلات مذهبی خود بود، شهرستانهای امپراتوری را، با سفرهای خسته‌کننده خویش از فارس تا آربایستان^{۱۶} زیر پا می‌گذاشت، و این سفرها به سرزمینهای بیگانه هم صورت می‌گرفت تا ابعاد جهانی کیش مانوی آشکار شود. تازه‌مؤمنانی برای وعظ و تبلیغ به مصر رفتند که کیش روشنی با چنان ژرفایی در آنجا ریشه گرفت. جمعی دیگر از آنان دره دجله را در سمت چپ تا بلندیهای کرکوک بالا رفتند و آیین خود را در جامعه‌های مسیحی آن نواحی پراکندند. بالاخره در شرق، مبلغان به آمودریا رسیدند.

با وجود این، پیامبر به رغم پیروزیهای بی‌چون و چرای کیش خود، هر روز با ایستادگی سخت تاریکی در برابر روشنی مواجه بود و این سبب می‌شد که به اقتباس از انجیل یوحنا (۱، ۴-۵) بگوید:

من به این جهان آمده‌ام، من مانی تنها، آمده‌ام تا کلام خدا را برسانم. اما (مردم) به من فرصت ندادند تا پیام خود را به اراده خویش آشکار کنم و مرا پذیرا نشدند.

هنگامی که به پایان آخرین سفرش رسید تلخکامی او چنان بود که با بیانی گیرا در یکی از دعاها ی قبطی بما^{۱۷} می‌بینیم (مزامیر دوست‌وسی و ششم، ص. ۱۹، ۱۲-۱۸):

16. Arbāyestan

۱۷. Bēma، در صفحات بعد همین کتاب درباره این واژه و موضوع آن توضیحات کامل داده شده است...م.

از سرکوبی شدید تا روز صلیب^{۱۸}، شش سال به درازا کشید. من این سالها را چون اسیری در میان بیگانگان به راه سپردن در جهان پرداختم. نیروهای بدی متزلزل شدند و به جنب و جوش افتادند. شمشیرهای خود را به سوی این مرد فروتن گرداندند. دیگر نمی خواستند مرا در کوچه های شهر خود ببینند.

کشتن پیامبر

پیشاپیش می دانیم (ص. ۲۲ کتاب حاضر) که وقایع نگاری های مربوط به سالهای آخر شاپور و پادشاهی دو پسرش نامطمئن است. هرمز، فرزند بزرگتر، ظاهراً همان خوش رفتاری پدر را با مانی داشت اما هنگامی که کمتر از یک سال بعد - شاید از سال ۲۷۳ - بهرام اول به تخت نشست، وضع به سرعت دگرگون شد و به سویی رفت که می توان به حال عادی برگرداندن نامید.

در واقع مدتها بود که دارودسته مغان، با خشم روزافزون، نگران خوش رفتاری با مرتد و در کمین فرصتی بودند تا او را به هر وسیله ممکن حذف کنند و کیش مزدایی را به عنوان کیش دولتی پایدار سازند. اگر - البته فرضاً - شاپور توانسته بود نقشه ای طرح کند و چنین بیندیشد که از کیش مانوی چون اسب تروا برای نفوذ ایران در امپراتوریهای همسایه سود جوید، بهرام اول بیشتر به دلایل کرتیر حساس بود. این هیربد سابق، که پیش از آن توسط هرمز به درجه مگوپت (بزرگ موبدان) ارتقا یافته بود (ص. ۲۷ کتاب حاضر) برای اقناع شاه شاهان به مزایایی که اتحاد همگان برگرد آیین سستی برای دولت در بر داشت، و متقابلاً هشدار به او در برابر

۱۸. اشاره به دستگیری و زندانی کردن و بالاخره کشتن او - م.



سکه بهرام اول، پسر شاپور.

خطر مدارا با مذاهب بیگانه و تهدید نفوذ ویرانگر آن در ایران، لازم نبود زحمت چندانی متحمل شود. این موضعگیری سیاسی کاملاً منطقی بود. می‌دانیم که اگر روم کافر، به رغم بی‌گذشتی آیین امپراتوری (ایران)، خود را - در درجه نخست در برابر مذاهب شرقی - پذیرا تر نشان می‌داد اما امپراتوران مسیحی نیز، یک قرن پس از بهرام، سفارش‌کننده‌های دیگری را به کار بستند و به نوبه خود «بگیر و ببند» راه انداختند. این بار نوبت مانی بود که قربانی شود.

ما (بر اساس موعظه سوم قبطی که در فیوم به دست آمده و نیز بر پایه قطعه‌ای به زبان پارسی میانه که در نزدیکی تورفان^{۱۹} کشف شده^{۴۳}) از صحنه‌سازی شاه بزرگ و موبد بسیار مقتدر او نیک آگاهیم. قضایا در جریان یکی از سفرهای تبلیغی و ارشادی پیامبر به موطن خودش، بابل، آغاز شد و بدون اشکال یا پیشامدی نامنتظر همچنان پیش رفت تا به کشتن او انجامید. مانی می‌دانست که زیارت اینجهانی او به پایان رسیده است، همچون مسیح که برای آخرین بار به هنگام عید پاک به بیت المقدس می‌رفت، احساس باطنی خود را برای همراهانش به زبان آورد:

فرزندان من، مرا بنگرید و از من اشباع شوید، زیرا جسماً از شما دور خواهم شد.

چون به او اخطار شده بود که بی‌درنگ در دربار حضور یابد، راه‌گندیشاپور را پیش گرفت و در بین راه توانست برای آخرین بار مناظر دوران کودکی خود را باز تماشا کند. پیامبر به اتفاق سه تن از مریدان وفادارش که او را همراهی می‌کردند در روز یکشنبه‌ای به شهر، به محل تصلیب، محلی که

۱۹. Tûrfân، شهری در شمال شرقی ایالت سینکیانگ چین-م.

جام آماده در آنجا بود، رسید. آمدنش کنجکاوی مردم را برانگیخت و بیش از همه مغان را. اینان در دم تشریفات رسیدگی به اتهام را در برابر شاه انجام دادند. شاه پشت میز شام بود و هنوز غذایش را به پایان نرسانده بود. درباریان وارد شدند و به او گفتند: مانی آمده و پشت در منتظر است. اما آن روز، روز شکار بود. پس آن بینواناچار شد که تا پایان آن بزم سرور آمیز در انتظار بماند، بزمی که در آن کرتیر در میان مهمانان برجسته‌ای که گرد شاه را گرفته بودند جایی شایسته اشغال کرده بود. غذا که به پایان رسید، بهرام با حالتی خودمانی دست روحانی بزرگ اورمزد را که پیروز شده بود گرفت و تا جلو در کاخ آمد. پیامبر آنجا بود:

همین که شاه او را دید، چهره‌اش با زهرخندی درهم رفت، خطاب به او گفت...

نخستین کلماتش اینها بود: خوش نیامدی! سرور ارجمند پاسخ داد: آخر چه خطایی کرده‌ام؟ شاه گفت: من سوگند یاد کرده‌ام که نگذارم تو پا در این کشور بگذاری. و با همین شیوه دشمنانک به سخن گفتن با سرور ادامه داد: او! تو به چه کار می‌آیی، نه به جنگ می‌روی نه به شکار. شاید نیاز باشد که در دربار شفا دهنده‌ای باشی!... اما این کار را هم نمی‌کنی!...

بی شک شکایت بهرام از مانی این است که او شدت عمل منجر به خونریزی و مرگ را محکوم می‌کند و نیز نقش شفاگری خود را در دربار به فراموشی سپرده و به موعظه پرداخته است. اما سرزنش اصلی و واقعی شاه شدیدتر از اینهاست: او، یعنی مانی، به چه حق پیامبر شده؟ آیا این جنایت علیه سلطنت نیست؟

شاه به او می‌گوید: چطور است که خدا تمام اینها را به تو الهام می‌کند، حال آنکه ما ارباب این کشوریم؟ ... سرورم پاسخ می‌دهد: خدا تواناست... آنچه می‌خواهی با من بکن زیرا من باید حقیقت را بگویم... در برابر تو.

آنگاه او را به زنجیر می‌کشند: زنجیری همچون لجام به دور گردن، زنجیر دیگری برای بستن دستها و نیز زنجیری به پاها که او را پایبند کند. سپس پیامبر را، پیش از آنکه به زندان اندازند، به میان گروهی افراد گستاخ رها می‌سازند و از آن پس دیگر کار به دست مأموران مادون و زندانبانان می‌افتد. و اینها مأمورانی هستند که کار خود را خوب بلدند.

معمولاً برای کسی که به اتهام «جنایت علیه خدا» محکومیت می‌یافت حکم اعدام بی‌درنگ به وسیله طناب دار یا شمشیر اجرا می‌شد.⁴⁴ درباره مانی سفارش شده بود که آنقدر او را در زنجیر (به وزن تقریبی بیست و پنج کیلو^{۲۰}) نگاه دارند تا از پا درآید.

چهارشنبه‌ای بود که پیامبر وارد سیاهچال شد و دیگر هرگز از آنجا زنده بیرون نیامد. گویا چندتنی از مریدانش اجازه یافتند که در این «مصیبت» طولانی با او باشند. مصیبتی که در کیش مانوی عموماً آن را - چون هر شهادتی در راه عقیده - «مصلوب کردن» می‌نامند. هنگامی که او به حال نزع افتاد، آخرین دعای خود را زمزمه کرد:

ای سرآغاز عدالت
به صدای این رنج‌دیده گوش فراده
نجاتبخش من، ای کامل



مُهر مانی (حکاکی روی کوارتز بلور). نوشتهٔ سریانی، خط مانوی با این عبارت: "مانی،
حواری عیسی مسیح."

ای روشنی پاکدامن
روان مرا به خود فراخوان
به بیرون از این مغاک

.....

تو مرا رسالت دادی
و فرستادی...
به استغاثه ام (گوش کن)
بی درنگ
رها کن این اسیر را «از چنگ»
کسانی که چیره اند
بر او.
زنجیر شده را از زنجیرهایش رها کن

همان دم، احتضار آغاز می شود. پیروان تا لحظه ای که پیامبر به آرامش حق واصل شود («قطعة Stein») در حضور او می مانند: و این پس از بیست و شش روز رنج و درد، ساعت یازده روز دوشنبه ای بود. سه بانوی نوآیین چشمان او را بستند (موعظة سوم):

هنگامی که آنها برایش می گریستند و می گفتند: [پدر خوب ما،
باز کن]
چشمانت را و به ما بنگر...

.....

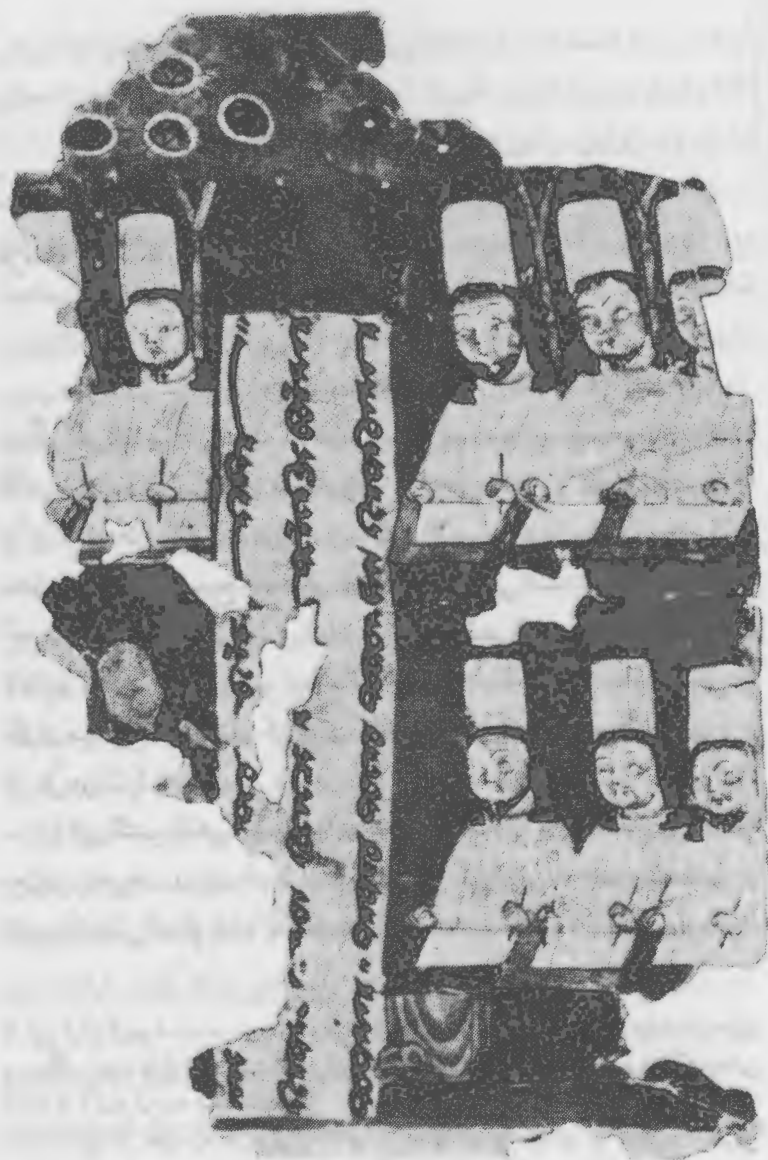
کجايند آن هزاران «آدمی» که تو برگزیده ای و دهها هزاری که
به تو ایمان آوردند...

آن‌ها که تو برایشان شهادت دادی...
 زنان، دست‌هایشان را (بر چشمان) نهاده بودند و سخن می‌گفتند
 و می‌گریستند. او اما هیچ نمی‌گفت، خاموش
 خفته بود و صدایش بریده بود.
 زبانش
 مهر شده بود.

بر اساس منابع مانوی، سرش را از بدن جدا کردند و بر فراز دروازه شهر
 پادشاهی به میخ آویختند.
 به روایت ابو منصور ثعالبی که اغلب از مآخذ ایرانی استفاده کرده، بدن
 او را پوست کردند و "پوستش از کاه پر کردند و به یکی از دروازه‌های شهر
 آویختند." به گفته ابن ندیم، کالبد او را دوپاره کردند و بر دو دروازه شهر
 گندیشاپور به صلیب کشیدند. اگر به مضمون کتاب الفهرست دقیق شویم به
 نکته‌ای هولناک برمی‌خوریم که یادآور اردوگاه‌های اسیران و زندانیان^{۲۱}
 است: عابران می‌توانستند مصلوب را از پای معیوبش بشناسند.
 اما جامه تن را به حال خود واگذاریم و به پیام مانی، پیامبر برخاسته از
 کشور بابل پردازیم که در روزی چون تمام روزها، روزی بدون هیچ
 ویژگی درخور ملاحظه، شاید روز ۲۶ فوریه سال ۲۷۷ میلادی، فریاد
 برآوردن در جهان را به پایان برد.

۲۱. اشاره به اردوگاه‌های زمان جنگ دوم جهانی است که نازی‌ها در آن از این گونه کارها
 به فراوانی مرتکب می‌شدند...م.

گنوس مانوی



دبیران مانوی (مینیا تور کشف شده در تورفان)

”هرگز کتابی همانند آنها که من نوشته‌ام،
نوشته و آشکار نشده است.”

ویژگی هر الهامی آن است که حامل پیامی است و این پیام محتوای کتب
الاهی را تشکیل می‌دهد: مثل تورات و انجیل، یعنی «کتاب مقدس»، یا
قرآن که احکام الاهی را در بر دارد. کتب الاهی، مقدس و بنابراین غیر قابل
دخل و تصرفند. مسیح خود درباره عهد عتیق می‌گفت: ”مپندارید که من
آمده‌ام تا شریعت [تورات] را یا رسولان را نقض کنم.“ (انجیل متی، ۵،
۱۷) و محمد (ص) پیامبر اسلام نیز پیوسته منشاء الاهی پیام خویش را
تکرار می‌کرد: ”إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ. فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ. لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ.
تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ“^۱

اما این کتب الاهی که پایه‌های وحی را تشکیل می‌دهند پیوسته در
معرض تحریف و تصرف قرار گرفته و این کار پیش از همه با تعابیر و
تفاسیر کسانی انجام شده که نخستین واسطه‌های انتقال آن به ما بوده‌اند.^۲

۱. این قرآن کریم است. در لوح محفوظ جای دارد. جز دست پاکان بدان نرسد. از سوی
پروردگار جهان نازل شده است. (سوره واقعه، آیه‌های ۷۶-۷۹). در متن فرانسه کتاب این
آیات به فرانسه ترجمه شده است. -م.

۲. مسلمانان در جزء به جزء قرآن اتفاق دارند و آن را میرا از هر دخل و تصرفی
می‌دانند. البته با توجه به عبارات بعدی ظاهراً منظور نویسنده از تحریف و تصرف، تعابیر
و تفاسیر گوناگون است که منشاء ایجاد فرقه‌ها یا به قول مولوی هفتادودو ملت شده و -

از همین جا انشعابها و ارتدادهایی که ادیان را شاخه شاخه می‌کند پیش آمده است و این واقعیت ناشی از آن است که پیروان یک پیامبر، نوشته‌های واحد و، بنابراین، پیامی واحد را قبول ندارند.

برای دوری جستن از این تردیدها و این خطاهاست که کیش مانوی «مذهب کتابی» شده است. مقصود آنکه، مانی پیامبری خود را به موعظه شفاهی محدود نمی‌دانست بلکه خود را موظف می‌شناخت که شخصاً آنچه به او الهام می‌شد بنویسد و به همین دلیل می‌توانست عبارت کتابهایی که من نوشته‌ام (کفالایون، یکصد و پنجاه و چهارم) را به کار برد. او همچنین متوجه نقش مهم نسخه‌برداران در تشکیلات مذهبی خود بود. در واقع اغراق نیست اگر این نسخه‌برداران، چون حاملان «شعائر مقدس» شناخته شوند: محموله‌ای که به امانت به آنها سپرده شده و مأموریت حمل آن را دارند، در حقیقت کتابی است مقدس و، چنانکه سپس خواهیم دید، «رستگارکننده». هر غفلتی در انجام دادن این وظیفه، حتی ساده‌ترین سهل‌انگاری در نوشتن یا بیان آن، یک نوع بی‌حرمتی به مقدسات خواهد بود که ضمناً جرم محسوب می‌شود و کیفری خاص خواهد داشت. دوران‌دیشی مانی و نظارت دائمی سازمان مذهبی او برای اینکه وحی دست‌نخورده بماند باعث شده است که آن وحی به صورت اسنادی که دارای اهمیتی به معنای دقیق کلمه اساسی است به ما برسد. بنابراین، کیش مانوی بر پایه کلام کتب مقدس آن نهاده شده و بنا بر فرمولی که مانویان کارتاژ به کار می‌برند: تنها کتب مقدس، آن کس را که گوش فرادهد و تسلیم نیروی آنها شود روشن می‌کنند.

این نوشته‌های مقدس از چند اثر تشکیل شده؟ از آثار چهارگانه، پنجگانه، هفتگانه^{۴۵} صحبت به میان آمده است. بنا بر پاره‌ای اسناد مانوی

→ در این معنا قضیه در مورد اسلام نیز تا حدی می‌تواند صادق باشد...م.

که در این قرن کشف شده، گویا رقم مورد قبول شرع مانوی شامل دست کم هفت اثر می شود. ابن ندیم، که کتابشناسی بسیار آگاه است، صورتی از کتابها و رساله های مانی به دست می دهد که بیرونی و یعقوبی هم آن را تأیید می کنند. او در الفهرست (ص. ۳۳۶، ۸) می گوید: مانی هفت کتاب نوشت: یکی به پارسی (پهلوی) و شش دیگر به سریانی.

این نوشته ها به ترتیبی که همان مؤلف بیان کرده است عبارت است از: سفر الاسرار که ابن ندیم از هجده فصل آن نام می برد و بعضی از آن فصول به مسیح و فرقه گنوسی دیصانیه اختصاص داده شده است؛ سفر الجابره^۳؛ کتاب شاپورگان که به نام شاپور اول است و به او اهدا شده؛ کتاب احیا که نویسندگان دیگر آن را گنجینه حیات می شناسند؛ و کتاب فرقماطیا^۴. اگر کتاب فرائض السماعین والمجتبین (فریضه های شنوندگان و برگزیدگان) را که این مورخ عرب نام برده ولی هیچ کس دیگر از آن آگاهی ندارد کنار بگذاریم، باید کتاب انجیل بزرگ یا انجیل زنده^۵ را که دستنویس یونانی بسیار از آن استفاده کرده^{۴۶} بر آنها بیفزاییم. سپس نوبت به مجموعه نامه ها می رسد. ابن ندیم صورتی شامل هفتادوشش عنوان از آنها ارائه می دهد — که ترجمه قبطی آنها در مدینه مادی (۱۹۳۰) کشف شده است. کاش همان جا می ماند و شنهای صحرای فیوم از آن نگهداری می کرد، زیرا این اسناد گرانبها پانزده سال پس از انبار شدن در برلن، هنگام بمبارانهای جنگ جهانی دوم از بین رفت.^{۴۷} هیچ کس نمی داند آیا می توان

۳. به فرانسه le Livre des Géants، در زبان فارسی گوان، جمع گو به معنی جبار، پادشاه بزرگ مستبد، پهلوان. دایرة المعارف فارسی. م.

4. *Pragmateia*

۵. یا انجیل مانی، مشتمل بر ۲۲ باب، که ظاهراً یک جلد آلبوم تصاویر که مبین و نشان دهنده مطالب کتاب بوده است به نام ارتنگ یا ارژنگ ضمیمه آن بوده است. دایرة المعارف فارسی. م.

«نامه تفصیلی برای فتک» را، که یکی از این نامه‌هاست، همان رساله دو اصل (رساله الاصلین) دانست که مانویان افریقایی بسیار با آن آشنایی داشتند و آگوستینوس در مشاجرات قلمی خود با فرقه مانوی بسیار به آن استناد می‌کرد؟ نیز می‌توان کتاب اوراد و ادعیه را که بخشی از آن گفته‌های خود مانی است، و بالاخره کفالا یای قبطی («فصول») را که هنگام کشفیات مدینه مادی در سال ۱۹۳۰ در مصر از زیر خاک بیرون آورده شد و به صورت مصاحبه بین استاد و مریدان اوست و پاره‌ای از نکات آیین مانوی و تاریخ آن را روشن می‌کند، به این آثار هفتگانه افزود.

تا اینجا سخن از «منابع» منسوب به شخص بنیانگذار کیش مانوی بود. بی‌درنگ باید تصریح کنیم که این نوشته‌ها یکسان به دست ما نرسیده، بعضی از آنها را تنها به نام می‌شناسیم - مثل رساله فرماتیا - یا فقط اندک قطعه‌هایی از آن در دست داریم: مثل سفرالاسرار که تنها سه قطعه از آن وجود دارد. مسلماً ادبیات مانوی بسیار غنی‌تر از اینهاست و سهم بعضی از مانویان در این زمینه شایان توجه است. اما با ورود در این بحث، ما از قضیه نوشته‌های دینی دور و وارد عرصه امر مذهب یا مشاجره عالمان مذهبی مانویت خواهیم شد.

بی‌شک بد نیست که در این باره از اظهارات عده‌ای از مانویان افریقایی وابسته به اجتماعات کارتاژ و هیپو (عنابه، الجزایر) یاد کنیم. نخست باید از کاپیتولا^۶های اسقف فاستوس^۷، از اعترافات عقیدتی فورتوناتوس^۸ کشیش و فلیکس که از عالمان فرقه بود نام ببریم.

به این نمایندگان سطح بالای فرقه، شنونده‌ای رمی به نام سکوندینوس^۹ را می‌افزاییم. گفته‌های کتبی و شفاهی این سخنگوی جسور کیش مانی بیشتر از این جهت نیز ارزش دارد که مربوط به دورانی است که مذهب

6. *Capitula*

7. *Faustus*

8. *Fortunatus*

9. *Secundinus*

پیروزمند کاتولیک مبارزه‌ای را برای قلع و قمع «ارتداد متعفن» در پیش گرفته بود، مبارزه‌ای که محدود به مشاجره‌های شرعی نبود بلکه به دادگاه‌های امپراتوری نیز کشانده می‌شد. اسناد مانوی افریقایی از طریق آثار آوگوستینوس به دست ما رسیده است، آثاری سرشار از آگاهی، زیرا آوگوستینوس پیش از آنکه اسقف هیپو شود خود مدت ده سال عضو فرقه مانوی بود. دوستش اوودیوس^{۱۰}، اسقف اوزالیس^{۱۱} (واقع در ناحیه بیزرت^{۱۲} در تونس) نیز در جهاد بر ضد مانویت شرکت داشت و به همین مناسبت او هم چند متنی از مانی نقل کرده است.

ما از جمله گواهی‌های بویژه مهمی که در کمتر از یک قرن به دست آمده تاکنون چندین بار به اسناد مانوی قبطی که در سال ۱۹۳۰ در مدینه مادی مصر، یعنی همان نارموتیس^{۱۳} باستانی (در جنوب غربی فیوم) از زیر خاک بیرون آورده شده و بخشی از آن شامل کفالایاها، اوراد، و مزامیر چهارگانه منتشر شده است اشاره کردیم. یک کتاب خطی مانوی که احتمالاً در ناحیه لوکوپولیس باستانی (اسیوط) به دست آمده (ص. ۴۳ کتاب حاضر) آخرین چیزی است که انتشار یافته است.

بیرون از مصر باید به نسخه خطی لاتینی جالبی که شامل سیزده برگ و احتمالاً مربوط به قرن چهارم است اشاره کنیم که در سال ۱۹۱۸ در غاری در منطقه تبسه^{۱۴} (شرق الجزایر) کشف شده و متأسفانه بسیار آسیب دیده است. این سند اکنون به کتابخانه ملی فرانسه در پاریس سپرده شده است (به شماره ۱۱۱۴ جزء دستاوردهای لاتینی جدید).

بالاخره در خصوص مانویت در خاور دور، کاوشهایی که از پایان قرن نوزدهم آغاز شده و تا پایان جنگ جهانی اول ادامه یافته به کشف متنها

10. Evodius

11. Uzalis

12. Bizerte

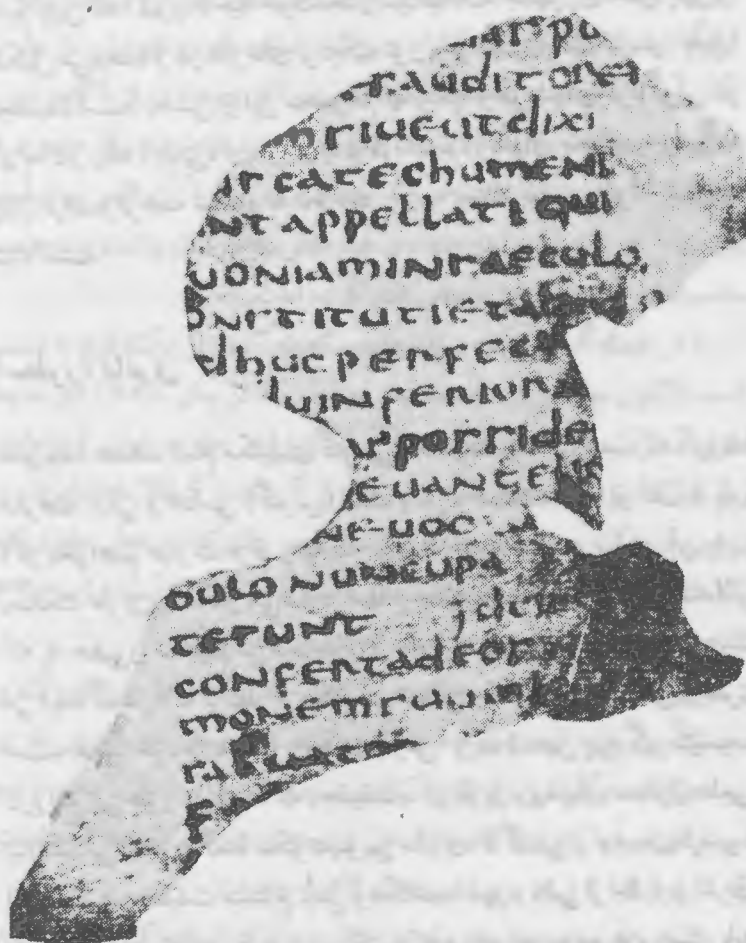
13. Narmouthis

14. Tébéssa

و پاره‌متنهایی در آسیای مرکزی، نه‌چندان دور از شهر تورفان (در ترکستان قدیم چین که اکنون ناحیه خودمختار سینکیانگ جمهوری خلق چین را تشکیل می‌دهد) و در غارهای نزدیک تون-هوانگ (ایالت کانسو، چین) انجامیده است. بخشی از این مجموعه که زبانها و گویشهای گوناگونی در آن به کار رفته (چینی، اویغوری یا ترکی قدیم، زبانهای مختلف ایرانی) به زبان فرانسه ترجمه شده و به نام ناشر آن به رساله شاون-پلیو^{۱۵} شناخته شده است.

اسطوره مانوی

مانویت، همانند تمام مکتبهای گنوسی کلاسیک، مدعی است که آورنده معرفت اصلی و اساسی (گنوس) است و سرنوشت انسان را از الف تا یا، یا اگر بخواهیم عبارت فرقه را به کار ببریم: آغاز و میان و پایان آن را بر «سالک طریق» آشکار می‌سازد. اما، برخلاف معرفت تعلیمی و استدلالی که به حصول مفاهیم می‌انجامد و از راه قیاسها و قضایای نظری به دست می‌آید، گنوس، که برکنار از مکانیسم منطقی و کارکردهای ذهنی و نظری است، تعالیم خود را به شکل اسطوره درمی‌آورد. شخص پیرو گنوستیسیسم درواقع این طور می‌فهمد که «حقیقت»، از طریق روشهای متداول علمی، بیان‌نشده‌ی — یا به گفته سکوندینوس مانوی، ناگفتنی و وصف‌ناپذیر — است. کشف حقیقت مستلزم تأمل و مکاشفه، شهود ناشی از جاذبه و اشراق، غوطه‌ور شدن شخص فاعل، یعنی کسی که می‌خواهد به معرفت دست یابد، در مفعول، یعنی «حقیقت»، است که روان با استعداد را تسخیر می‌کند. حقیقت در برابر اسطوره و به وسیله پیامی که اسطوره در بطن خود دارد



دستنویس مانوی لاتینی کشف شده در الجزایر، غاری در طلحین (جنوب تبسه). پشت برگ ۴. گفت و گو در باب شنوندگان (خط دوم) یا نوآموزان (خط چهارم) فرقه است.

درک می‌شود و معرفت تحقق می‌یابد.

"اسطوره روایت یک تاریخ مقدس است، مبین حادثه‌ای است که در زمان آغازین، زمان شورانگیز «سرآغازها» رخ داده است.⁴⁸ اما اعتبار و معنای اسطوره تنها ناشی از این نیست که با تکیه برگزیده درسی می‌آموزد بلکه در این است که سرشار از تعالیم مناسب برای امروز و فرداست: نشان‌دهنده تقارنی بنیادی است که در تطور صوری گذشته و حال و آینده وجود دارد. خلاصه، اسطوره درسی است نمونه که در عین حال با تاریخ و با پیشگویی، هر دو، بستگی دارد.

ادعای فهم کلمه به کلمه پیام مانی محکوم دانستن آن است به همان «افسانه پوچ» بودن، که آوگوستینوس آن را چنین می‌نامید، زیرا متضمن پرهیز از درک آن به معنای اصلیش خواهد بود. پذیرش اسطوره در معنای ساده صوری آن که پیوسته به نمادهای «مادی» متوسل می‌شود مسلماً سبب آن خواهد شد که گنوس مانوی را ماتریالیسمی بدوی و خشک بشناسیم و مخالفان فرقه، که البته خود نیز از تفسیر کلمه به کلمه^{۱۶} سفر پیدایش دچار زحمت شده بودند، چنین پندارند که در «تناقضها» و «نابهنجاری‌ها» و «نفرت‌انگیزی»های این افسانه فریبنده^{۱۷} دلیلی پیدا کرده‌اند که به فروپاشی قطعی آن خواهد انجامید. و این درواقع اعتراف آنهاست به ناتوانی یا خودداری از پذیرش روشی که سبب تعالی نظام فکری هندسی است زیرا در نظر مانوی، برای آنکه کلام پنهان در اسطوره شنیده شود، پیمودن طریق طولانی سلوک ضروری است و حقیقت تنها در پایان راه معرفت (گنوس) ظاهر خواهد شد. پیامبر خود در رساله دو اصل پیام خویش را به همین نحو اعلام می‌کند:^{۱۸}

16. *ad litteram* 17. *fallacissima fabula*

18. *Contra Epistulam Fundamenti*, 11, 12

مانی، حواری عیسی مسیح به مشیت خدا پدر. این است سخنان رستگارکننده‌ای که از سرچشمه جاودانی و زنده می‌آید: هر کس که به آنها گوش فرادهد، نخست آن را باور کند، و سپس آنچه را در عمق وجود او نهاده شد نگه دارد، چنین کسی هرگز مرگ را نخواهد دید بلکه، برعکس، از زندگی پیروز جاودان بهره‌مند خواهد شد. زیرا کسی را باید به یقین خوشبخت دانست که معرفت الاهی را دریافته باشد چراکه به وسیله آن رهایی می‌یابد و به زندگانی جاودان می‌رسد.

دو «اصل» و سه «زمان»

نظریه اساسی کیش مانوی متکی بر تعلیم دوگانه‌باوری بنیادین «اصول» متضاد و تاریخ «سه زمان» است که این زمانها مراحل گوناگون جریان فاجعه‌آمیز «دو اصل» هستند. پس آفرینش کائناتی در این فاجعه رخ می‌دهد که منشاء آن به زمان پیشین می‌رسد. و انسان همچون بازیگر این فاجعه باید نقش خود را در همان جایی که مقرر شده بازی کند در عین حال که خود او هم عرصه نبرد است و پیکار در درون او نیز جریان دارد. به‌خوبی قابل فهم است که وقتی کسی، اینچنین دوجانبه، درگیر باشد یعنی هم مثل سربازی باشد که در خدمت «کشور» خویش است و همچون بازیچه‌ای که اصلهای متضاد در درون خود او نیز در ستیزند، یگانه مسئله برایش این خواهد بود که مأموریت خود را درست تشخیص دهد.

یک متن چینی («قطعه پلبو»، بخش ۶)^{۴۹} این نظریه را در فصل «قواعد تشریف به کیش» چنین شرح می‌دهد:

"نخست (باید) دو اصل را به‌خوبی شناخت. هر کس خواهان تشریف به این کیش است باید بداند که دو اصل روشنی و تاریکی طبایعی کاملاً متمایز دارند: اگر این را تمیز ندهد چگونه (خواهد توانست آیین را) اجرا کند؟ سپس (باید)، سه زمان را فهمید (که عبارتند از): ۱. زمان پیشین؛ ۲. زمان میانی (حال)؛ ۳. زمان پسین. در زمان پیشین هنوز زمینها و آسمانها وجود ندارند. تنها تاریکی و روشنی، جدای از هم، وجود دارند. طبیعت روشنی حکمت است. طبیعت تاریکی، بلاهت. در تمام جنب‌وجوش‌ها و در تمام سکونها موردی نیست که این دو اصل رودرروی هم نباشند. در زمان میانی، تاریکی بر روشنی چیره می‌شود و به خود اجازه مطلق می‌دهد که روشنی را براند. روشنی می‌آید و وارد تاریکی می‌شود و تمام نیروی خود را برای پس راندن آن به کار می‌برد. انسان از «مصیبت بزرگ» (جسم) نفرتی دارد (که باعث می‌شود بخواهد) از جسم جدا شود. در «خانه شعله‌ور» (=انسان در میان درد و رنج، در سه جهان همچون خانه‌ای زندگی می‌کند که در حال سوختن است و می‌خواهد از آن بگریزد) انسان آرزو می‌کند (و در آرزو) مترصد گریز است. انسان جسم خود را ریاضت می‌دهد تا طبیعت (روشن) را رهایی بخشد. آیین مقدس محکم و استوار است. اگر از خطا حقیقت برمی‌آمد چه کسی جرئت داشت به فرمانهای (رسیده) گوش فرادهد؟ باید وسایل رهایی را به‌خوبی شناخت و در جست‌وجوی آن بود. در زمان پسین تعلیم و تدین به پایان می‌رسد. خطا و حقیقت هریک به اصل خود باز می‌گردند. روشنی به روشنی بزرگ برمی‌گردد، تاریکی به نوبه خود به تاریکی انبوه رجعت می‌کند. باز آن دو اصل تشکیل می‌شود و هریک آنچه از دیگری داشته به او بازپس می‌دهد."

این متن چکیده‌ای درخور توجه از اسطوره مانوی است. دو اصل بنیادین،

روشنی و تاریکی، که نخست جدای از یکدیگر و هریک در قلمرو خود بودند، بعداً بر اثر تهاجم تاریکی و تسخیر زمین و روشنی به وسیله آن، درگیر پیکار می‌شوند. بالاخره، با پایان گرفتن این پیکار بزرگ، حالت نخستین باز می‌گردد.

دو قلمرو آغازین

دو اصل متضاد، روشنی و تاریکی، نیکی و بدی، به یکسان ابدی و هم‌توانند، اگرچه نام خدا و یژه اصل نیکی است و عالمان فرقه به جای «خدای بدی» معمولاً آن را «شیطان» می‌نامند. رساله دو اصل از این دو قلمرو در حالت پیش از آشفته‌گی زمان میانی (حال)، توصیفی رنگارنگ می‌کند:^{۱۹}

از آغاز دو «جوهر» کاملاً متمایز وجود داشت.

از یک سو خدا-پدر حاکم بر امپراتوری روشنی، جاودان در «اصلی» مقدس، شکوهمند از «توانایی»، حقیقی در سرشت، همیشه شادمان از ابدیت، دارنده «حکمت» و اسباب حیات که به وسیله اینها دوازده عضو روشنی خود یعنی ثروتهای سرشار قلمرو خویش را نیز در بر دارد (...) قلمرو بغایت باشکوه او چنان در «جهان نیکبختی» نیکو برپا شده که هرگز کسی را یارای تزلزل یا واژگونی آن نیست.

همجوار با بخش و گوشه‌ای از این قلمرو مقدس درخشان از روشنی، توده‌ای بی‌پایان و ژرف، «قلمرو تاریکی»، بود که بدنهای آتشین، نسلی طاعون‌زده در آن جایگزین بود. آنجا،

19. *Contra Epistulam Fundamenti*, 13, 16 et 15, 19.

تاریکیهای بی‌پایانی بود همه از یک سرشت بازاد و ورود بیشمار در آن سو، آبهای گل‌آلود و سهمگین بود با ساکنانش و، در مرکز آن، باد - که برای خود شهریاری و تولیدکنندگانی داشت - با شدتی هولناک می‌وزید. سپس بخش تباهی آتش بود با رئیسان و مردمانش. درون این بخش نیز تباری یکسره از دود تیره و تار بود؛ و شهریاری درنده‌خو، که سلطان همه بود و شاهزادگان بیشمار دوره‌اش کرده بودند و او «روان» تمامی آنها بود و همه از تخمه او بودند، آنجا اقامت داشت. اینچنین بود پنج سرشت قلمرو طاعون.

این حکایت به شکل اسطوره‌ایش، نمایانگر بیان ابتدایی نظام دوگانه‌باوری است. دو پادشاهند فرمانروای دو قلمرو که تمام عناصر آن دو قلمرو هم‌تراز اما بکلی متضادند. در سوی «قلمرو آرام» پدر است - که با شخص اول تثلیث مسیحیت، یا زروان ایرانی تطبیق می‌کند - با «عضوهایش»، با پنج «جایگاهش»، با پنج «درخت درخشانش»: «هوش»، «اندیشه»، «تأمل»، «اراده»، و «خرد». در اینجا همه آرامش است و هماهنگی و زیبایی: نسیم ملایمی «در اینجا» می‌وزد و رایحه دلنشین عطرها در دشتهای می‌تراود، درختان و کوهستانهایی هست، دریاها و رودهایی هست، شهدی گوارا تا به ابد جاری است.^{۲۰} در برابر، برهوت تاریکی است با پنج «عنصر» خود یا پنج «بخش» خود با «آرخونت»هایش (سرکردگانش) یا، به همان گونه، با پنج «درخت مرگ» خود و میوه‌های زهرآگینش که در زمینهای بی‌نور مغاکهای ظلمانی روییده^{۲۱} و با «شهریار درنده‌خو»، ابلیس بزرگ هیولا^{۲۲}،

20. "Cantique des Amants" dans *Contra Faustum*, XV, 6

21. cf. *Traité Chavannes-Pelliot*, 1, p. 511. 22. Hulá

ماده، که با نیروی حیوانیش مسلط بر تمام ابلیسان است، شیطان یا اهریمن فرسوده از «نفس پرستی»، «روان» مرده.

پیکار در زمان میانی

در این هنگام شهریار تاریکی، به اقتضای هوس دیوانه‌وار و غریزه اقتدار، اتباع خویش را به تهاجم بر قلمرو روشنی راند. حیواناتی که در قلمرو بدی زاد و ولد می‌کنند، جایگاه خدا را دیدند و تماشای آن جلال و شکوه آنها را مجذوب کرد. اما خدا، به لطف کمال دانش خود، از خطری که در مرزهایش به وجود می‌آمد و آرامش ساکنان قلمروش را تهدید می‌کرد آگاه شد. از آشوبگری تبار دشمن ترسید و برای پیشگیری از اجرای نقشه‌های آن گروه ظلمانی، تدابیری اندیشید. مصمم شد راساً، به نیروی شخص خویش، سرشاخه‌های بدی را دور کند و به این منظور از ذات خدایی خود، اقانیم گوناگون «پدید آورد»: نخست «مادر زندگی» را پدیدار کرد و او به نوبه خود «نخستین انسان» (یا انسان اولیه) را ظاهر ساخت که او نیز به پیکاری تدافعی پرداخت (الفهرست، ص. ۳۲۹، ۲۱-۲۴):

و انسان ازلی نیز خود را به عناصر پنجگانه، که پنج خدای نسیم، باد، نور، آب، و آتش است، آراست و آنها را چون سلاح به کار گرفت. نخستین چیزی که به تن کرد، نسیم بود و بالای آن نسیم پرشکوه، نور تابان را پوشید و آن نور را با آب سبک و لطیف پوشاند، و بالاخره، وزش باد را چون چادری به روی همه استوار کرد و سپس آتش را چون سپری به دست گرفت و شتابان از فردوس پایین آمد تا به رزمگاه رسید.

اما انسان ازلی و «عنصر» او را ابلیسان بلعیده‌اند. به این ترتیب، رودرویی در زمان میانی، با شکست روشنی، که به جوهر تاریکی «آمیخته»، آغاز می‌شود. اسطوره ادامه می‌یابد و دنبالهٔ پیکار را به تصویر می‌کشد. در واقع این شکست نخستین، ظاهری بیش نیست: «تبار» تاریکی به دامی افتاده که برایش گسترده شده بود زیرا این دو «جوهر» مطلقاً سازش ناپذیرند. ابلیسان ناگزیرند که آن روشنی را «که بلعیده‌اند» بازپس دهند، نمی‌توانند جذبش کنند و نقشهٔ جنگی خدا به هدف خواهد رسید. آنگاه «پدیدآمدگان» بسیاری پیایی به یاری روشنی زندانی شدهٔ خدایی برخوانند خاست. انسان ازلی به ندای «روان زنده» از مرز تاریکی پاسخ می‌دهد. بدین سان ندای رستگاری از سوی خدا فرامی‌رسد و انسان مخلوع، از ناآگاهی درمی‌آید: تو که حامل پیام رستگاری و آرامشی، صلح را همراهی کن. آنگاه «دست» رهایی‌بخش، روان زنده را از زندان بیرون می‌کشد و با کمک «مادر زندگی» - مادر تمام «زندگان»، کسانی که از طریق گنوس آن ندا را شنیده‌اند - او را به قلمرو روشنی می‌برد.

نخستین انسان، که نخستین قربانی تبار بدی است، ضمناً الگوی انسان رهایی‌یافته است زیرا ندا را شنیده و در هفت مرحله پاسخ امیدبخش خود را به زبان آورده است.⁵⁰ بنابراین، با آنکه رستگاری مسلم است، امری پایان‌گرفته نیست: انسان ازلی ناگزیر بود پنج «عنصر» و «جوشن» خویش را، که به مثابه روان اوست، در تاریکی رها کند. بنابراین، اسطوره باید نمایشنامه‌ای برای این رهایی دوباره، که رهایی نخست تنها الگویی از آن بود، ارائه دهد. اینجاست که نه مسئلهٔ آفرینش بلکه موضوع سازمان جهان مطرح می‌شود که معمار آن نیز روان زنده است و از آرخونت‌های شیطانی به عنوان مصالح آن استفاده می‌کند. همان‌گونه که اوودیوس به خوبی توضیح داده: "جهان را طبیعت نیکو ساخت و از بدی ساخته شد."²³ اسطوره

23. De fide, 49.



دربارهٔ ساخت این جهان، که شامل هشت زمین و ده کهکشان است، شرح و بسط بسیار دارد و نظام آن را چنین توضیح می‌دهد:

همگام تشکیل جهان، شهریاران تاریکی وارد بخشهای مختلف ترکیب بنای آن شدند: از بلندترین قله‌ها تا پایین‌ترین ژرفناها به طور منظم در همه جا رخنه کردند و هر کدام که سهم بیشتری از جوهر نیک را در ترکیب خود داشتند جای بالاتری را گرفتند.^{۲۴}

در این بنا «خورشید» و «ماه» از «جوهر» نابی به وجود آمده‌اند که هیچ

24. *Contra Faustum*, VI, 8.

次明王際
 一切際
 中際
 初際
 中際者暗既侵明悲情馳逐明未入暗其
 惟移大患歎離於衆體火宅願求於出離
 身救性聖教周然即妄為真孰能離
 斯析求解脫緣
 後際者效化事畢真妄歸根明既歸於九
 暗亦歸於積暗二宗各復兩者交歸

سند مانوی چینی به نام «قطعه پلیو» به دست آمده در تون هوانگ (کانسو).

آلودگی ندارد، سپس «ستارگان» هستند که بالاترین درجهٔ روشنی را دارند، بالاخره، جرم زمین است که در ترکیب آن روشنی از همه کمتر است و، بنابراین، «پالایش» آن از همه مشکل تر خواهد بود.

مأمور این عمل ظریف «رسول سوم» است، این عمل مستلزم به کار انداختن ماشین عظیم چرخ و دنده داری است که «آیون^{۲۵} های آسمانی» آن را ساخته اند. این ماشین که نوعی چرخ آبکشی کیهانی است، نوری را که از ماده گریخته بیرون می کشد و به وسیلهٔ «ستون نیایش ها» به دو «نورافشان»، به سفینه های فضا (خیررشید و ماه) انتقال می دهد و آن سفینه ها، چنانکه ابن ندیم نقل می کند، آن نور را به دروازهٔ قلمرو روشنی می رسانند:

۲۵. Éon، واژه ای است یونانی به معنای ابدیت یا زمان ابدی. -م.

مانی گوید: "پس از آن خورشید و ماه را برای پالایش روشنی این جهان آفرید. خورشید روشنی را از آلودگی «ابلیسان گرما» و ماه روشنی را از آلودگی «ابلیسان سرما» می‌پالایند. این روشنی در «ستون نیایش» تصفیه می‌شود که در آن گفتارهای نیک و کردارهای نیک نیز همراه با ستایشها و نیایشها صعود می‌کنند. و او (مانی) گوید: اینها همه به خورشید می‌رسند و خورشید آنها را به نور برتر می‌رساند که در جهان مینوی است..."

نخستین انسانها

نقش خورشید تنها بردن آن بارگرانها نیست. در واقع روی این نورافشان (یا روشنی‌بخش) بزرگ است که "دوشیزگان زیبای جوان و پسران جوان نهاده شده‌اند تا بدنهای بغایت لطیفشان احساسات شهریاران تاریکی، نرینه برای مادینه و مادینه برای نرینه، را شعله‌ور کند، تا بر اثر شوق شهوانی و هوس لذت‌جویانه، عضوهای خدایی از پیوند ناشایست و ناپاکشان رهایی یابند." ۲۶ آوگوستینوس این مرحله از اسطوره «آرخونت‌های نر- ماده (دوجنسی)» را چنین وصف می‌کند. مرحله‌ای که در یکی از نوشته‌های مانی به نام گنجینه حیات به تفصیل شرح داده شده است و اسقف هیپو نیز آن را نقل کرده است. ۲۷ آنگاه تخمه‌ای که از ماده جدا می‌شود از «هوای محیط» می‌گذرد و به زمین می‌افتد؛ دانه‌ها، سبزه‌ها، تمام ریشه‌های گیاهان و میوه‌ها از آن می‌رویند، گیاهان بیشمار که جهان را می‌پوشاند بخشی از این جوهر الاهی را در خود دارد و، چنانکه فاستوس اسقف مانوی می‌نویسد، سرتاسر طبیعت صلیب عظیمی است که عیسی مصلوب، یعنی

26. *Contra Faustum*, XX, 6. 27. *De natura boni*, 44.

روشنی زندانی جدا شده از اصل، به آن پیوسته است. این شاخه کل در انتظار آن است که از چوب^{۲۸} جدا شود.

اکنون ببینیم اصل انسان، در سرگذشت اینجهانی او، چیست. در میان ابلیسان اسیر که روان زنده هنگام بنای جهان آنها را بر «کهکشانها» ثابت کرد، آرخونت‌های مادینه هم بودند. وقتی «ایون» (ابدیت) مأمور گردونه برجهای سماوی بود، دستگاه خود را به کار انداخت، مادینه‌ها که نتوانستند سرگیجه ناشی از چرخیدن را تحمل کنند، پیش از هنگام وضع حمل کردند و جنینها، که از هر دو جنس بودند، از آسمان به زمین افتادند، در آنجا زندگی کردند، با هم جفت شدند، و تولید مثل کردند.^{۵۱} اینها نخستین نمونه‌های دوران حیات حیوانی بودند. آنها از گیاهان تغذیه کردند و از این راه جوهر خدایی را که در گیاهان و میوه‌ها نهفته بود جذب خود ساختند.

نفس پرستی، که مسبب آشفته‌گی جهان^{۲۹} و نفرت و جنگ است، زوجی از «زادگان زودرس» را که مرکب از یک نر به نام اشقلون و یک ماده به نام نمرائل بود، واداشت که همجنسهای خود را ببلند تا تمام جوهری را که آنها جذب کرده‌اند به خود گیرند و آن را تنها در زاد و رود خویش محبوس نمایند. این زاد و رود با آدم و حوا، نخستین پدر و مادر انسان، آغاز شد.

بیداری و رستگاری

همان‌گونه که انسان ازلی نیاز به ندای روان زنده داشت تا خود را باز شناسد - نیک بودن در بین بدان و نورانی بودن در ظلمات - برای آدم هم قضیه

۴۸. siŋva، اندکی بعد در مورد «چوب» و قضیه صلیب عظیم طبیعت توضیح مفصل داده می‌شود. - م.

از همین قرار بود، او هم به «خواب مرگ» فرو رفته بود و از آن برنخاست مگر با آمدن بیدارکننده، نجاتبخش، پسر خدا^{۳۱} یا اورمیزد^{۳۱} (اورمزد) به گفته یکی از قطعه‌های کشف شده در تورفان؛ اما اغلب به نام عیسی، از جمله در الفهرست (عیسی، ص: ۳۳۱) و نیز نزد نویسنده سریانی ثئودور برخونای^{۳۲} اسقف کاشغر، در قرن هشتم میلادی که می نویسد:

«عیسای درخشان» نزد آدم بیگناه رفت و او را از خواب مرگ بیدار کرد تا از روانهای بسیاری رهایی یابد. همچون انسان راستینی که اگر انسانی را در تسخیر ابلیسی هولناک ببیند هنرمندانه او را آرام می سازد - آدم نیز هنگامی که آن دوست [عیسی] او را در خواب عمیق یافت چنان حالی داشت - بیدارش کرد، تکانش داد، او را از خواب برخیزاند، ابلیس فریبده را از او دور کرد، و نیروی آرخونت مادینه را دور از او به زنجیر کشید. آنگاه آدم، خود را واری کرد و دانست که کیست. عیسی، «پدران» را که در بلندیها (ی آسمان) بودند و شخص او را به خودش نمایاند. او را که دستخوش هر بلایی بود: دستخوش دندان پلنگان و فیلان، دریده شدن به وسیله درندگان، بلعیده شدن به وسیله شکمبارگان، خورده شدن به وسیله سگان، آمیختن و زندانی شدن در آنچه وجود دارد، فرو رفتن در گندای تاریکیها. عیسا او را ایستاند و از درخت زندگی به او چشاند. آنگاه آدم نگاهی کرد و گریست. صدایش را به شدت چون غرش شیر بالا برد، موهایش را کند، به سر و سینه اش کوفت و گفت: نفرین،

30. *Acta Archelai*, VIII, 4. 31. Ohrmizd

32. Theodor Bar Khonai

نفرین بر کسی که جسم مرا آفرید، بر کسی که روان مرا به آن پیوست و به سرکشانی که مرا به خدمت خود گرفته‌اند.⁵²

فرایند رستگاری به وضوح در این اسطوره نشان داده شده است: آدم بیدار می‌شود و آگاهی می‌یابد. درسی که او از نجابتبخش آموخته شناخت کامل، معرفت (گنوس) است.

پس گونهٔ انسان تکثیر می‌شود و وضع موجود را که از زمان پدر و مادر نخستین ما وجود داشته پیوسته ادامه می‌دهد. رستگاری نسل آدم کلاً نمایانگر سومین مرحله از مراحل سه گانه‌ای است که باندای بیدارباش و شناخت که نخست انسان ازل، سپس آدم، الگوی مسیر آن را رسم کردند گشوده می‌شود. برای نیل به این معرفت که نقطهٔ پایان تبعید در زمان میانی و نشان بازگشت روشنی، که هنوز در بند است، خواهد بود نجابتبخش دیگری فرستاده خواهد شد. او یگانه راه رستگاری، راهی را که پیش از آن توسط «عیسای متعالی» اسطوره ارائه شده، تعلیم خواهد داد و آن، شناخت فاجعهٔ سرگذشت آن بخش از خدا، بخش مصیبت کشیدن و زندانی شدن دور از سرزمین او از سرآغاز تا سرانجام و، در نتیجه، از همین طریق «خود را شناختن» است. درواقع این دو، نتایج جدایی‌ناپذیر از معرفت یگانه‌ای است که کیش مانوی همیشه آن را اصل جازم مرکزی آیین خود قرار داده است.

«صلیب روشنی»

چنانکه هم‌اکنون در متن تئودور بر خونای خواندیم، عیسی پس از آنکه آدم را بیدار کرد، شخص او را به خودش نشان داد که دستخوش همه چیز... و

فرورفتن در گندای تاریکیها بود. این آموزش بیدارکننده که بیانگر نتایج کنونی پیکار اصول متضاد است، به طور غیرمستقیم به وسیلهٔ این ندیم نیز بیان شده که می‌گوید عیسی (مسیح) راز منشاء ستارگان و جهان را برملا کرد. ماجرای انسان، اگر در واقع بخواهیم آن را فارغ از تاریخ بی‌پایان کائنات بررسی کنیم، نامفهوم خواهد بود زیرا این ماجرا ضمناً ماجرای روشنی است. متون لاتینی افریقایی به‌خوبی این وضعیت شورانگیز جوهر الاهی را که به چوب، به ماده (هیولا) می‌خکوب شده و یک‌جا در چهرهٔ عیسی مصلوب، مسیح دستخوش احساسات و عواطف دردناک، که به ابعاد عظیم تمام بشریت درآمده، بیان می‌کنند. فاستوس کشیش در اعترافات عقیدتی خود می‌گوید:

"ما عقیده داریم... که زمین از قوای روح القدس و روحانیت آن باردار می‌شود و حمل او که به جهان می‌آورد دستخوش درد و رنج (عیسی مصلوب)، مسیح می‌خکوب شده به تمام چوبهاست که زندگانی و رستگاری انسانهاست."^{۳۳}

و سکوندینوس مانوی رومی نیز به نوبهٔ خود می‌نویسد: تو (نجانبخش را) می‌بینی که در سراسر جهان و در هر روانی به صلیب کشیده شده. از آنجا که عیسی مصلوب در جهان قطعه‌قطعه شده و سلطهٔ ننگ آمیز بدی را هر لحظه بر دوش می‌کشد، مؤمنان از هر عمل خشونت‌باری دربارهٔ طبیعت، یعنی صلیب روشنی، به‌دقت پرهیز می‌کنند.

آوگوستینوس می‌پرسد: می‌خواهی بدانی صلیب روشنی چیست؟^{۳۴} به عقیدهٔ آنها همان عضوهای خداست که درگیر این پیکار بوده‌اند، در تمام

33. *Contra Faustum*, XX, 2.34. *Enarrationes in Psalmos*, 140, 12.

جهان پراکنده شده‌اند و در درختان، سبزیها، میوه‌ها، و محصولات زمینی
 یلغت می‌شوند. هر کس زمین را با خیش خود بشکافد، هر کس سبزه‌ها را از
 زمین بیرون کشد، و هر کس میوه‌ای را از درخت بچیند به عضوهای خدا
 آسیب رسانده است.

کاتولیک جدلی دیگری به نام اوودیوس نیز بر ضد «خطای بزرگ»
 «مرتدانی» که ادعا می‌کنند مسیح هر روز زاده می‌شود، هر روز رنج
 می‌کشد، و هر روز می‌میرد،
 خشمگین می‌شود.^{۳۵}

به رغم تشابه گفته‌های
 تئودور برخونای، که آیین
 عیسای مصلوب و صلیب
 روشنی را به وضوح بیان
 می‌کند، و سایر مستنهای
 مانوی که ریشه افریقایی
 ندارند، مدتها تصور می‌شد^{۵۳}
 که این قسمت از حکم
 جزئی، خاص «مانویت
 نومیدایی» (در افریقا) است.
 این فرضیه که معارض با اسناد
 بود، بار دیگر به وسیله
 دستنویس یونانی مردود شد.
 از این دستنویس چنین
 بر می‌آید که مانی در این زمینه



«گشتی عیسی مسیح به سوی بالا می‌رود»
 بر رود نیل...

کاری جز تکرار یک بخش از آیین الخزایی انجام نداده است. به موجب دستنویس (۱۰، ۴-۱۵، ۹۶، ۲۱-۹۷، ۱۰)، الخزای روزی سرگرم کشت و زرع بود که دید از محل اصابت داس خون جاری شد و صدایی خطاب به او پرسید: چرا از من بهره‌کشی می‌کنی؟ الخزای دست از آن کار که هتک حرمت مقدسات بود برداشت و تصدیق کرد که: این گوشت تن و خون سرور من است. به این ترتیب، مفهوم اشاره فاستوس خطاب به کاتولیک‌ها را درمی‌یابیم: ما برای تمام جهان همان مناسکی را داریم که شما برای نان و شراب کالیس (جام مخصوص شراب مقدس) دارید.^{۳۶}

”تو می‌توانی خود را یکپارچه روحانی ببینی“

«عیسای درخشان» نه فقط چرایی و چگونگی سه زمان – پیشین و میانی و پسین – را به آدم آموخت بلکه همچنین به او امکان داد که خود را آنچنان که هست ببیند. این هدف واقعی گنوس است: شناخت تمام و کمال، که همانا «بازشناسی» وجود اصیل خویش و، بنابراین، «تولد دوباره»، «پدیداری مجدد» در پاکی نخستین است. و باز فاستوس بود که نوشت: «ما در همان لحظه که «حقیقت» از خطا رهایمان می‌سازد و اصلاحمان می‌کند ایمان آورده‌ایم.»^{۳۷} روح به وسیله الهام، واصل به اشراق می‌شود و در آن روشنی، خود را مشاهده می‌کند که به قلمرو ازدست‌رفته بازگشته است. مانی در نامه‌ای که به منوش نوشته^{۳۸} چنین آغاز سخن می‌کند:^{۳۴}

مانی، حواری عیسی مسیح، به دخترش منوش: بر تو باد لطف و

36. *Contra Faustum*, XX, I. 37. *ibid.*, XXVI, I.

38. *Epître à Menoch*

رستگاری خدای ما، خدایی که به یقین خدای حقیقی است. باشد که روان تو را روشنی بخشد و حقانیت را بر تو آشکار کند زیرا تو از تباری هستی خدایی... تو به جلال و شکوهت بازمی‌گردی آنگاه که دریایی نخست که بوده‌ای، چگونه از آن نوع روانها ساطع شده‌ای که در هر جسمی و در طعم هر چیزی موجود است و به گونه‌های مختلف موجودات پیوسته. آخر ریشه این بنیاد ملعون را بر کن و آنگاه بی‌درنگ می‌توانی خود را یکپارچه روحانی ببینی.

فورتوناتوس، روحانی مانوی، تصریح می‌کند که از لحظه‌ای که روان، از طریق ارتباط گنوس، چنان شود که گویی در سرچشمه‌ی الهی شست‌وشو شده، دوباره در قلمرو خدا، که زاده‌ی آنجاست، حضور خواهد داشت.⁵⁵ در اینجا دو جنبه‌ی کاملاً متفاوت اشراق گنوسی مشهود است. این گنوس برای روح، هم معنای شناخت می‌دهد هم رستگاری. گنوس نشان «رستگاری» است به این معنا که اگر بازگشت به «قلمرو روشنی» عملی نشود رستگاری در میان نخواهد بود. رستگاری و گنوس ثمرات جدایی‌ناپذیر نور الهی هستند. چگونه می‌توان خیزش و جهشی که منشاء حرکت به سوی سلوک گنوسی است توضیح داد؟ به وسیله‌ی آگاهی دلهره‌آمیز حالت تبعید که روان را می‌آزارد، به وسیله‌ی *Sehnucht*، غم دوری از بهشت گمشده‌ای که این سرود مقدس مانوی تورفان درباره‌ی دوزخ، یعنی حال و روز روان در زندان تن، اینچنین هیجان‌آمیز بیان می‌کند:

آنها به هر آفریده‌ای هجوم می‌آورند
تا زبان رسانند و ویران کنند، از توان بیندازند.

و هرکس که ساکن آنجاست رنج خواهد برد
و بی هیچ احساس و عاطفه‌ای، نابود خواهد شد.
کیست که مرا از اینجا نجات دهد و از همگان دور کند،
تا دلهره این دوزخ‌ها مرا به کام خود نکشد؟

آیا تو می‌توانی مرا از این ژرفنای عدم رها کنی؟
از این مفاک ظلمانی که سراسر زوال تدریجی است،
جز شکنجه و زخم تا حد مرگ نیست،
و در آن نه نجاتبخشی هست و نه دوستی.

هرگز، هرگز، و هرگز رستگاری در آنجا نیست:
سراسر تاریکی است...
سراسر زندان است، راه گریزی وجود ندارد،
و هر که را که به آنجا می‌رسد، می‌زنند و مجروح می‌سازند.

باید از خشکی، سوخته از باد آتشناک،
هیچ سبزه‌ای... هرگز آنجا دیده نمی‌شود.
کیست که مرا نجات دهد از آنچه مرا جریحه‌دار می‌سازد،
و چه کسی مرا از دلهره این دوزخ‌ها می‌سازد؟

و من به حال خود می‌گیرم: باشد که نجات یابم،
و آفریدگانی... که همدیگر را می‌بلعند.
و بدنهای آدمیان، پرندگان آسمان،
ماهیان دریاهای، حیوانات و ابلیسان،

کیست که مرا از همه اینها دور کند و رها سازد
از دوزخ‌های ویرانگر، بی بازگشت، و بی مفر؟...⁵⁶

تولد «انسان نوین» که زنجیرهای زندان را بشکند تا جلال و شکوه نخستین
را بازیابد، هدف دانش رستگاری است. آنگاه این مسئله پیش می‌آید:
مبشری که «سخنان» رستگارکننده را برای نسل «آدم»، برای انسانهای
تمامی دورانها آورده، کیست؟

مسیح تاریخی، «نجاتبخش روحانی»

ما از یک نجاتبخش روحانی پیروی کرده‌ایم... اگر سرور ما جسمانی بود
تمام امیدهای ما به او از ریشه قطع می‌شد. سکوندینوس این‌گونه درباره
ایمان خود به مسیح، قائم روشنی، قائم حقیقت، فرستاده پدر، که خود تجلی
آن است و از نظر تاریخی آمده تا با حیات خویش که مبرا از پلیدی جسم
است سرمشق زمینی بیاورد، سخن می‌گوید. درواقع، چه در اظهارات عالمان
فرقه و چه در دعا‌های مؤمنان که در سرودهای مقدس بیان می‌شود، مسیح را
با عنوانهای پسر خدا، کلمه، آزادبخش، نجات‌دهنده، پاک‌کننده، پشتیبان،
بیدارکننده من زنده‌ای که سراپا مصلوب و آمیخته (به تاریکی) شده، داور
روانها در واپسین روز، ستایش می‌کنند. به‌ندرت از او به عنوان استاد معرفت
یاد می‌شود، چنانکه در اینجا کشیش فورتوناتوس یاد کرده است³⁹:

روح نمی‌تواند دوباره با خدا آشتی کند مگر به وساطت استادمان
عیسی مسیح.

39. *Contra Faortunatus*, 17 et 20.

روح وقتی به وسیلهٔ این علم (= گنوس) هشیار شد و خاطرهٔ گذشته را بازیافت، خواهد دانست که اصل او از کیست، در کدام بدی غوطه ور شده، توسط چه کارهای نیکمی می‌تواند خود را اصلاح کند و خطاهایی را که نادانسته مرتکب شده جبران نماید، با چه نیکیهایی شایستگی آشتی با خدا را خواهد یافت. همهٔ اینها به لطف شفاعت نجاتبخش ماست که به ما می‌آموزد که نیکمی کنیم و از بدی پرهیزیم.

مسلم است که این آیین و این رسم پارسایی جایگاهی شایان برای مسیح قائل است. یکی از دلایل پیوستن آوگوستینوس جوان به این کیش همین بود. اکنون می‌دانیم که این جایگاه برین که مستندات متکی به کتب مقدس مسیحی مورد قبول مذهب مانی پایهٔ آن است – مذهبی که طبق احکام خود افزوده‌های «افشانندگان بذر شب» (انجیل متی، ۱۳، ۲۵) را مردود می‌شناسد – محدود به مانویت «غربی» نبود و با ناب‌ترین آموزشهای پیامبر که خود نزد فرقهٔ گنوسی الخزایی با نوعی نگرش مسیحی تعلیم یافته بود، تطبیق می‌کرد. شاید مفهوم ظاهری بودن جسم^{۴۰} «نجاتبخش روحانی» را باید به وسیلهٔ همین نفوذ، که مشخصهٔ مسلک مرقیونی و به‌طور اعم گنوستیسیسم است، تبیین کرد. داغ ننگ تولد جسمانی بر مسیح نخورده و، بنابراین، او از اعدام با صلیب، که شیطان می‌خواست با خشم کور خود بر او تحمیل کند، رهایی یافته است. او رسالت خویش را در تمام قرون، تا زمانی که پیکار بین دو اصل ادامه یابد، دنبال خواهد کرد: اسطورهٔ عیسای مصلوب تجلی بزرگ آن است. مسیح روحانی که با مثال زندگانی خود در تاریخ ظاهر شد، استاد معرفت است. او راهگشایی الهی است که، چنانکه

40. docète

در این دعا برای مسیح^{۵۷} می خوانیم، می تواند انسان را به دروازه قلمرو او راهبر شود:

ای مسیح، ای نگهدار راستین من، تنها تو می توانی نگهدار من باشی.

ای نخستین زاده پدر روشنی ها، تو می توانی نگهدار من باشی. تو شراب زنده ای، پسر رز راستینی.

شراب جاندار، از رز خود به ما ده تا بنوشیم.

در میان دریا، ای مسیح، راهگشای من باش.

از ما روی مگردان تا امواج ما را نبرند.

باشد که نام تو را به دریا زمزمه کنم و این نام، امواج را آرام سازد.

کیست که از تماشای طلوع خورشید شادمان نشود؟

تو یک نور تمامی، همچون پدرت در آسمانها.

تو ما را فراخواندی، شرابی تازه برایمان آوردی.

آنان شراب تو را می نوشند: دلهاشان شاد می شود. آنها مست

عشق تو هستند: شادی همه جا را می گیرد...

آنها به کسانی می اندیشند که جایگاهی رفیع دارند: برای پیکار

با اژدها سلاح برمی گیرند.

کلام خدا وقتی گوشها شنوا باشد، شیرین است.

در روانهای خالی از احساس جایی ندارد، به سوی معبد آلوده

نمی رود.

بلکه در پاکدامنان جای دارد و جایگاه آن قلب پاکان است.

کسانی که او در آنها جای می گیرد مشمول رحمتش خواهند شد.

کمرها را می‌بندند: برای پیکار با اژدها سلاح برمی‌گیرند.
 نام مسیح سراپا لطف است.
 بار تو برای هر کس که آن را حمل کند سبک می‌نماید.
 آه که تو چقدر عاشق انسانی، ای مسیح، ای نخستین گل پدر.
 آه که تو چه دلپذیری، (تمامی) دلپذیری خدایانی.
 آنگاه که به تو می‌اندیشم، سرور من، ترس بسیار مرا فرامی‌گیرد.
 هرگاه می‌خواهم تو را ستایش کنم، نمی‌دانم به که همانندت
 کنم.
 هنگامی که جست‌وجویت می‌کنم، تو را در اندرون خود
 می‌یابم که به من روشنی می‌بخشی.
 شاید من نیز شایسته آن باشم که ندای خدا را بشنوم...
 من نیز به سوی تو، زیباست ستایش تو از دهان من، سرورم.
 کشتی مسیح لنگر انداخته، بارش از تاجها و برگ نخلهای
 سرور انگیز است..
 کشتی بانش مسیح است. نزد ما لنگر انداخته تا سوار شویم.
 قدیسان را می‌پذیرد، پاکدامنانند که..
 ما را هم مقدس کن تا بتوانیم دریا را درنورسیم...
 کشتی مسیح به سوی بلندیها می‌رود.
 بارش را در ساحل می‌نهد و به سوی آنان که عقب مانده‌اند
 بازمی‌گردد.
 آنها... در بندری مرگان لنگر می‌اندازند..
 بارش از تاجها و برگ نخلهای سرور انگیز ابدیت در ابدیت
 است.
 پیروز و آرام باد روان مریم.

مانی، فارقلیط، «حواری عیسی مسیح»

مسلماناً اگر مسیح در بین «پیام آورانی» که از سوی «پدر» آمده‌اند تا «کلام» رستگاری را برسانند جایگاهی برجسته دارد، نقطه پایانی رسالت نیست. مانی خود را آخرین پیامبر می‌دانست و در نوشته‌هایش – چنانکه در پیشگفتار خطابه‌های رساله دو اصل و نیز در رساله منوش (ص. ۵۵، ۶۴) دیدیم – عنوان حواری مسیح به خود می‌داد و این عنوان بر مهرهای او هم دیده می‌شود.^{۵۸} وانگهی عالمان مذهبی مانوی موکداً اظهار می‌کنند که مسیح خود آمدن این پیامبر را خبر داده بود، همان هنگام که وعده داد فارقلیطی خواهد فرستاد تا رسالتی را که او آغاز کرده به پایان برساند (انجیل یوحنا، ۱۴، ۲۶؛ ۱۵، ۲۶).

آوگوستینوس چندین بار درباره این جنبه مهم از تعالیم فرقه بحث کرده است. او در نامه‌ای به یکی از دوستانش که مانوی شده بود – بنابراین کاملاً در متن قضیه – به او یاد آور شد: می‌دانی، هونوراتوس^{۴۱}، که مانویان اصرار می‌ورزند که شخص بنیانگذار کیش خود را از جمله حواریون قلمداد کنند و می‌گویند روح مقدس که استاد به پیروانش وعده داده در وجود او نزد ما آمده است.^{۵۹} سخنان آوگوستینوس در مقام مباحثه روشن‌تر می‌شود آنجا که می‌گوید: مانی نمی‌خواست که او را دست‌کم بگیرند بلکه می‌کوشید تا به همه بقبولاند که روح مقدس، که سبب تسلاي خاطر و غنای پیروان توست، باکمال قدرت در وجود شخص او جای دارد.^{۴۲} مستندات اسقف هیپو کاملاً دقیق است و فلیکس، یکی از علمای مذهبی فرقه، نظریه خود را در این باره چنین توضیح می‌دهد:^{۴۳}

41. Honoratus 42. *Confessions*, V, 5, 8.43. *Contra Felicem*, 1, 9.

بولس در رساله‌ای می‌گوید: "دانش ما ناقص است، آگاهی ما درباره‌ی آینده ناقص است، وقتی آن که کامل است بیاید، ناقص منسوخ خواهد شد." بر مآکه این سخنان را از بولس می‌شنیدیم، مانی با رسالت خود ظاهر شد... به این سبب ما پذیرای مانی شدیم. زیرا وقتی او ظاهر شد، آغاز و میان و پایان را به ما تعلیم داد: رسالتش این بود... و چون ما چیزی در این باب از بولس یا در خطابه‌های سایر حواریون نشنیده بودیم، اعتقاد پیدا کردیم که مانی همان فارقلیط است.

پیش از آن نیز اسناد قبطی مدینه‌ی مادی و قطعه‌ی پارسی - میانه تورفان^{۴۴} مؤید اظهارات مانویان افریقایی و آوگوستینوس در این باره بود. اکنون می‌دانیم که (ص. ۶۴ و ۶۵ کتاب حاضر) دستنویس یونانی نیز درباره‌ی «دخالت» *suzugos*، یعنی همراه [یا همزاد] زمان نخستین «الهام» پسر فتک در آن هنگام که به دوازده سالگی رسید، بسیار روشن و صریح است.^{۶۰}

مانی تنها «استاد معرفت» نهایی یا «وکیل دعاوی» نیست که در روز داوری روان را همراهی کند. بر خلاف عیسی، که کمال مطوب بشریت رنج‌دیده بود و با چهره‌ی پرشکوه «روشنی» خویش نمی‌توانست درواقع سرنوشت کوتاه مدت اسارت انسان را در ماده تجربه کند، این پیامبر واقعاً معرف بشریت است. ضمناً تجسم آینده‌ای از «بشریت» است که در آن روانهای خدایی درگیر «پیکار» خواهند شد. همین مبشر معرفت (گنوس) است که ضمن دعای شماره‌ی دوست‌وسی و سوم از کتاب اوراد و ادعیه مانوی قبطی، در سرودی که به مناسب عیدِ بَما خوانده می‌شود مورد ستایش قرار گرفته است:

روح فارقلیط را ستایش کنیم.
 درود بر سرور ما عیسی
 که روان حقیقت را برای ما فرستاد.
 او آمد و ما را از نادرستی جهان برحذر داشت.
 آینده‌ای برایمان آورد: در آن نگاه کردیم
 و جهان را دیدیم.
 روح فارقلیط را ستایش کنیم.
 روح مقدس آمده
 و راه حقیقت را بر ما آشکار کرده
 به ما آموخته که دو طبیعت وجود دارد:
 طبیعت روشنی و طبیعت تاریکی،
 که در «زمان قدیم» از هم جدا بوده‌اند.
 روح حقیقت را ستایش کنیم.

.....

چنین است دانش مانی.
 ستایش و درود بر او باد!
 متبرک است هر آن که بویژه
 به او اعتماد کند،
 زیرا با تمام نیکان خواهد زیست.
 روح فارقلیط را ستایش کنیم.
 افتخار و پیروزی
 بر استاد ما، بر مانی، روان حقیقت،
 فرستاده پدر.
 او آغاز و میان و پایان را بر ما آشکار ساخت.

هبوط، تبعید، و قلمرو روشنی

چون شهریار تاریکی موفق شده بود که بخشی از نور الهی را در خود زندانی کند، انسان تصویر تمام‌نمای «عالم صغیر»ی شد که فاجعه رودرویی دو اصل نیکی و بدی در آن به مقیاس کوچک و خلاصه وجود داشت. در رساله شاون-پلیو^{۶۱}، متن مانوی کانسو، چنین می‌خوانیم:

در آن (عالم کبیر) جسم انسان را با تغییر شکل [ماده] ساختند و طبیعت روشنی را در آن زندانی کردند تا از جهان بزرگ تقلید کرده باشند. پس، به این ترتیب، بدن جسمانی... با تمام کوچکیش تصویری دقیق و کامل از جهان آسمانها و زمینها بود.

اما می‌دانیم (ص. ۹۸ کتاب حاضر) که در قلمرو تاریکی شهریار درنده‌خویی که حاکم مطلق آنجاست خود نیز «روان»^{۴۵} است و بر حرکات ماده در مبارزه بر ضد روشنی فرمانرواست. از اینجا نتیجه می‌شود که در عالم صغیر، یعنی انسان که نمایانگر دقیق دو «اصل» متخاصم و قلمروهای آنهاست، جوهر بدی به وسیله جسم، که آن را یک روان بد راهبر است، عمل می‌کند - anima mala یا mens mala اگر بخواهیم اصطلاح آوگوستینوس را به کار ببریم که یک رساله کامل خود را به «دو روان»^{۴۶} اختصاص داده است - همین «روان بد» نفس پرست منشاء تمام جنگها و حاکم بر نزاع درونی است تا «روان نیک» را به انقیاد خود درآورد. طبعاً این اصطلاح مبهم است: دو «روان» هیچ وجه مشترکی ندارند زیرا «از اساس متضادند». بنابراین، در کنار «روان نیک» یک روان دیگر، روان بد وجود ندارد بلکه

45. mens

46. De duabus animabus

یک «غیرروان»، نوعی ضدِ روانِ مخصوص ماده وجود دارد که این ماده خود نیز یک ضدِ خداست. گناه اولیه می تواند ریشه در این ساختار دوگانه انسان داشته باشد.

گناه وقتی واقع می شود که روان - بخوانیم «روان نیک»، «بخشی از روشنی خدایی» - اجازه دهد به وسیله «روان بد» که در خدمت شهریار تاریکیهاست جذب و بلعیده شود، شهریاری که پیوسته برای حفظ سلطه خود بر روشنی، که از آن می گریزد، پافشاری می کند.

یادآوری این جنبه بسیار مهم از مبحث رستگاری اهمیت بسیار دارد زیرا روان که ناشی از عقل^{۴۷} الهی است ممکن است با «ندای پدر» بیدار و بر اثر کلام رستگارکننده بشارتی که عیسی و حواری او مانی، فارقلیط، آورده اند دوباره زنده شود. با وجود این، رستگاری قطعی محرز نیست. کیش مانوی در واقع یک «داروی روان پریشی» نیست که، چنانچه نوشته اند، اصل «بی نهایت ساده نگرانه» و «عمیقاً خوش بینانه» ای را اشاعه دهد.^{۶۲} تا زمانی که سرنوشت بشر ادامه داشته باشد هر لحظه امکان دارد که نوری که از حلقه های ارتباط تار و پود دام کامل ترین برگزیدگان پرتوافکن است باز در چنگال بدی گرفتار آید. این نور یا روشنی، موضوع مبارزه فاجعه آمیزی خواهد بود که ممکن است هر آن «عقل» روان را دچار کودنی و خفقان ماده کند. روانی که منزّه شده باشد همیشه با ترس و واهمه به خطراتی که احاطه اش کرده اند می نگرد، چنانکه این سرود دیگر تورفان که عنوانش سرنوشت روان است با گیرایی بسیار بیان می کند:^{۶۳}

زاده نور و خدایان،
منم در تبعید و جدا از آنان.

دشمنان با هجوم به من،
مرا به میان مردگان آوردند.
دعای خیر به همراهش و رهایی نصیبش باد،
هر کس که روان مرا از دلهره زها سازد.

من خدایم و زاده خدایانم،
درخشان، فروزان، نورافشان،
پرتوافکن، عطرآگین، و زیبا،
اما اینک به جایی رسیده‌ام که رنج می‌برم.

شیاطین بیشمار مرا گرفتار کردند.
نفرت‌انگیزانند، که نیروی مرا ربودند.
روانم پرهیزکاری را از دست داد.
آنها مرا گزیدند، تکه‌تکه کردند، بلعیدند.

شیاطین، دیوان، و جینان،
اژدهاهای تیره و سنگدل،
نفرت‌انگیز، متعفن، و سیاه،
درد و مرگ را به من نمایاندند.

آنها به رویم زوزه می‌کشند و به سویم حمله می‌آورند،
دنبالم می‌کنند و به ستوهم می‌آورند

این ادعا که کیش مانوی روح انسان «کامل» را ضرورتاً و در غایت امر

«رستگار» می‌داند و آن را که زندانی تاریکی است ضرورتاً و در غایت امر «ملعون»، تجزیه و تحلیل بسیار ساده‌نگرانه و — اگر تعبیر نادرست متداول را جایز بدانیم — «مانویانه» از آیینی است که به وجود دیواری بین دو اصل نیکی و بدی قائل نیست مگر در پایان زیارت زمینی در «زمان میانی». تا هنگامی که تبعید به خارج از قلمرو روشنی ادامه دارد، هبوط، یعنی نتیجهٔ حالت تنشی که روان در آن به سر می‌برد، همیشه امکان خواهد داشت. به این دلیل است که عالمان مذهبی فرقه تعلیمات خاصی در مسئلهٔ گناه و مناسکی برای اعتراف مقرر کرده‌اند.

نکتهٔ نخست: هبوط رخ نمی‌دهد مگر پس از بیداری، یعنی خروج از تاریکی ماده. تا آن هنگام روح که در حالت خواب تصنعی است، اختیاری از خود ندارد و حتی از اصالت هستی خویش آگاه نیست و، بنابراین، ارتکاب گناه نمی‌تواند موضوعیت پیدا کند. به یقین روح به سبب حلول در جسم «انسان ازلی» نمی‌تواند به‌طور عینی پاک و مبرا از آلودگی باشد اما برای گذر از آلودگی به گناهکاری در معنای اخص آن، باید دو مرحله طی می‌شد: نخست «خود را بازشناختن» به وسیلهٔ معرفت (گنوس) که «دوباره زنده شدن» است، و سپس، با وجود معرفت داشتن، قبول ارتکاب خطا و پیوستن به طبیعت بدی که باعث غلبهٔ هوس در تمام اشکال آن خواهد شد. روحانی مانوی، فورتوناتوس، می‌گوید که گناه روان وجود ندارد — زیرا گناه در نفس خود هیچ واقعیتهایی ندارد و مستحیل در آن عملی است که مسبب آن است — مگر پس از آنکه نجاتبخش آیین رستگاری را اعلام کند.^{۴۸}

روان هنگامی امکان ارتکاب گناه دارد که به وسیلهٔ نجاتبخش خاطرهٔ گذشته را به یاد آورده و از آیین رستگاری او بهره‌مند

48. *Contra Faortunatus*, 21.

شده باشد، از تبار مخالف و دشمن جدا شده و به زینت ترکیه آراسته گردیده باشد - شرایطی که بدون آنها روان نمی‌تواند به جوهر خود بازگردانده شود. زیرا در «کتاب» آمده که: "اگر من نیامده بودم و با آنان سخن نگفته بودم، آنها بی‌گناه بودند..." (انجیل یوحنا، ۱۵، ۲۲)

سکوندینوس، مانوی رومی، تعالیم فرقه را به طور کامل خلاصه می‌کند: گناه نمی‌تواند وجود داشته باشد مگر آنجا که روان بنا بر طبیعت روانی خود، یعنی آگاهانه و آزادانه، عمل کند:

روان که طبیعتش از آغاز او را پیروز گردانده، در احاطه دشمنان است. اگر رفتارش همگرای با روح پارسایی باشد، مثل او زندگانی جاویدان خواهد داشت و به سرزمینی خواهد رسید که سرورمان او را به آنجا می‌خواند. از سوی دیگر نیز اگر اجازه دهد که روح نادرستی‌ها او را با خود ببرد و به آن تن دردهد، اما پس از آنکه تسلیم شد، توبه کند، سرچشمه عفو را در برابر آلودگیهای خود خواهد یافت، به‌راستی که روان به اراده خود بلکه زیر سیطره آمیختگی به تن بوده است.

اگر، با وجود این، روان پس از آنکه بر خود آگاه شد باز به بدی رضا داد و علیه آن سلاح برنگرفت، آنگاه به اراده خود مرتکب گناه شده است. در این صورت، باز هم اگر از گمراهی شرم‌آور خود توبه کند، سبب ساز بخشا‌بندگی‌ها توبه او را خواهد پذیرفت. زیرا تنبیه او برای ارتکاب گناه نیست بلکه برای آن است که به سبب ارتکاب گناه احساس درد و رنج نکند.

اما اگر این جهان را ترک کند و بارگناه را بدون توبه کردن بر دوش داشته باشد، آنگاه رانده می‌شود، همچون دیوانه‌ای تمام عیار با او رفتار خواهد شد، سرنوشت کسانی را به ارث خواهد برد که در سمت چپ «داور» جای دارند، «سرور» بزم زفاف به سبب سیاهی جامه‌اش او را خواهد راند و به جایی می‌افتد که در آنجا جز ناله حسرت نیست و بدین‌سان در آن آتشی به شیطان خواهد پیوست که اصل شیطان از آن است.

در این مورد می‌توان از گناه نابخشودنی سخن گفت که دقیقاً عبارت است از پافشاری در ارتکاب گناه تا به آخر. در واقع گناه نابخشودنی بر ضد روان، اگر نفی مصرائه حقیقت و مردود دانستن فارقلیط بشارت‌دهنده از جانب کسی نباشد که قبلاً از پیام او برخوردار شده و سپس خطا و بدی را بر آن برتری داده، پس چه می‌تواند باشد؟

بنابراین، روانهایی که از قید ماده‌رهایی نیافته‌اند - خواه هرگز سخنان رستگارکننده را نشنیده باشند، خواه نخست آن را پذیرفته و سپس رد کرده باشند - نمی‌توانند به بندرگاه رستگاری وارد شوند و در انتظار آنکه تزکیه لازم برای رستگاری را پیداکنند به توالی صور جسمی یعنی تناسخ، یا بنا بر اصطلاحی که آوگوستینوس به کار برده به دگردیسی^{۴۹} واداشته می‌شوند.^{۵۰} وقتی زمان پایانی فرامی‌رسد و کره زمین به روایت ابن ندیم (ص. ۳۳۰، ۳۰) به مدت یک هزار و چهارصد و شصت سال شعله‌ور می‌شود، اگر آنها با وجود این پاکسازی^{۵۱} ناشی از آشوب کائنات هم تصفیه نشوند،

49. *Revolutio*

50. *Contra Faustum*, II, 5; V, 10; *De haeresibus ad Quodvultdeum*, 46.

51. *ékpurôsis*

آن وقت دیگر برای همیشه از قلمرو روشنی طرد خواهند شد. نیروهای بدی از قلمرو نیکبختی رانده و در کره تاریکی زندانی خواهند شد: روان مردگان روی این کره، که سنگ گوری است برای پوشش مغاکی بی پایان، میخکوب می شوند. سرنوشتِ بحقِ آنها که «هشدار» صریح و «معرفت» را نشنیده گرفته اند و فراموشی در تاریکی را برگزیده اند چنین خواهد بود.

و اما قدیسان از همان زمان تبعید شاهد جلال و شکوه قلمرو روشنی بودند که از ژرفای «خاطره گذشته» آنها تراوش می کرد؛ واپسین روز که فرارسد، عیسی، داور، رسماً بر فراز جایگاه بَما که در مرکز کیهان برپا خواهد شد، چنانکه بولس خبر داده، به تخت خواهد نشست: "ما همگی باید در دادگاه (بَما) مسیح حضور یابیم" (رساله دوم به کورنتیان، ۵، ۱۰؛ رساله به رومیان، ۱۴، ۱۰). و در این دادگاه، مانی روانهای وفادار را همراهی خواهد کرد و آن روانها در سمت راست جای خواهند گرفت، چنانکه بره ها در آن حکایت تمثیلی جای گرفته اند (انجیل متی، ۲۵، ۳۳). آنگاه جهان روشنی برای بازگشت ابدی این برگزیدگان گشوده خواهد شد.

برگزیدگان و شنوندگان

رحمت خداوند ناپیدا و «معرفت حقیقت» بر برادران مقدس و بسیار عزیزی باد که احکام الاهی را باور دارند و به آنها عمل می کنند.

اینها سخنان شخص پیامبر در رساله دو اصل^{۶۴} در بیان قواعد اخلاقی است که هر مرید واقعی باید رعایت کند. بی شک برای مانویان که آگاه بر

ضرورت این قواعدند کمال مطلوب اخلاقی آن خواهد بود که جهان و جامعه را یکسره ترک کنند. همچنانکه فورتوناتوس روحانی با استناد به بولس حواری یادآوری می‌کند، بدی جز در «گوشت و خون» محقق نمی‌شود (رساله به افسوسیان، ۶، ۱۲). زیرا در همه جا پراکنده است، همه جا آلوده به تباهی است: بدی تنها در بدن ما نیست بلکه در سراسر جهان است.^{۵۵} پس آیا کافی است که خود را در حریم قداست زندانی کنیم چنانکه آنکراتیت‌ها^{۵۲}، این پیروان سختگیر تاتیانوس، موعظه می‌کردند، و با کمترین مخاطره جویی در انتظار موعد مرگ رهایی بخش بمانیم؟ اگر چنین باشد فراموش کرده‌ایم که در نظر مانویان آن بخش از نور الاهی که توسط بدی جدا شده فقط زندانی بدن انسانها نیست. همچنانکه اسطوره عیسی مصلوب نشان می‌دهد، بخشی از خدا^{۵۳} به هر چوبی [ماده‌ای] متصل است و در تمام طبیعت در حال رنج بردن است و انتظار آزادی را می‌کشد. این بینش اساسی باید عملاً ساختاری منطبق با «زمان میانی» را به همراه داشته باشد. مؤمنان به اقتضای گزینش خود و عمق تعهدشان به دو «درجه» یا طبقه تقسیم می‌شوند که هر یک نقش گریزناپذیر خود را دارند و باید تکالیف خاص خود را انجام دهند: برگزیدگان [صدیقان، مجتبین] یا کاملان که به نام قدیس (یا مقدس) نیز شناخته می‌شوند، و شنوندگان [سماعون، نفوشاگان] یا تازه‌مؤمنان.

ابن ندیم «احکامی» را که پیروی از آن بر شنوندگان واجب است چنین شرح می‌دهد (الفهرست، ص. ۳۳۳، ۵-۱۱):

مانی ده حکم را بر شنوندگان واجب شمرده.... ترک

۵۲. نک: پابریک ص. ۳۳-۴۰.

بت پرستی، ترک دروغگویی، ترک بخل و خسیسی، پرهیز از آدمکشی، خودداری از زنا، دزدی نکردن، عدم توکل به علم اسباب و علل، ترک جادوگری، پرهیز از دورویی (دورنگی) که ننگ مذهب است، پرهیز از مستی و غفلت در انجام تکالیف.

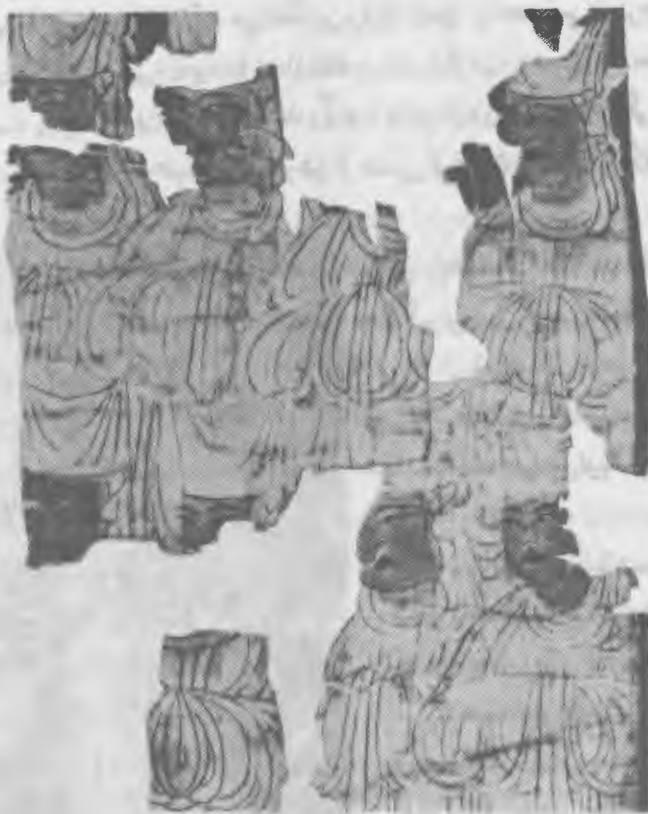
این «احکام دهگانه» چندان هم شاق نیست. آوگوستینوس که خود از شنوندگان بود، بنابراین کاملاً صلاحیت داشت تا در این باره نظر بدهد، می نویسد^{۵۴}:

شنوندگان شما با همسران، فرزندان، خانواده ها، خانه ها، و کشتزارهای خود را وقف شما می کنند... شنوندگان شما زن و فرزند دارند، و، گرچه به رغم تمایلشان، به هر حال مال و اموالی را برای آنها گرد می آورند. با نگهداری می کنند، گوشت می خورند، شراب می نوشند، به گرمابه می روند، درو می کنند، انگور می چینند، خرید و فروش می کنند، به کارهای اجتماعی



شنونده ای در برابر یک برگزیده زانو زده است (نقاشی قراخوجه).

54. *Contra Faustum*, XX, 23.



گروهی از مانویان.

می پردازند. و شما آنها را برید خود می دانید نه بت پرست، هرچند رفتارشان بسیار نزدیکتر به رفتار بت پرستان است تا به رفتار شما.

در ضمن ملاحظه می شود که شنونده سابق و مخالف کنونی با عبارت اخیر به طور غیر مستقیم زندگیانی برگزیدگان را به پاکی می ستاید. بی شک جای انکار نیست که زندگیانی شنوندگان ذاتا گناهکارانه بود: کارهای مشرکانه ای

که مورد چشمپوشی قرار می‌گرفت آلودگی بسیار به همراه داشت. پاره‌ای از آنها متضمن زیانهای واقعی برای زندگی تأثرانگیز عیسای مصلوب بود. اما این زندگی غیرمذهبی^{۵۵} فرقه برای نجات روشنی ضرورت داشت. بار زندگی روحانیان برگزیده^{۵۶} را شنوندگان می‌کشند: آنها بازوی عرفی تشکیلات مذهب هستند. در نسخه خطی مانوی در تپسه در الجزایر کشف شده، این تازه مؤمنان صنعتگر به مارتا که در خدمت مریم بود تشبیه شده‌اند (انجیل لوقا، ۱۰، ۳۸-۴۲).

بنگرید حال این دو طبقه^{۵۷} را که آن دو خواهر [مریم و مارتا] به وضوح نمایانگر آنانند: یکی مرتبه اعلیٰ، بهترین مرتبه، بالاترین مرتبه، مرتبه برگزیدگان را انتخاب کرد؛ دیگری، برعکس، خانه‌داری و خدمتگزاری، البته خدمتگزاری پیروان شناخته شده را به عهده گرفت.^{۵۸}

هرچند شنوندگان هنوز تکالیف اخلاقی کسانی را که به مرحله «قداست» رسیده‌اند تقبل نکرده‌اند، چون برای پیشرفت امور تشکیلات مذهب روشنی نمی‌توان از آنها چشم پوشید، از شایستگی‌ها و شفاعتهای کاملان برخوردارند و، در این معنا، به نوعی با «اتحاد قدیسان» و فضیلت‌های سعادتبخش ناشی از آن پیوند دارند. به همین دلیل، این روانهای خوش‌نیت که هنوز برای رسیدن به قلمرو روشنی ناتوانند باید «تغییر قالب» دیگری را متحمل شوند که به آنها فرصت خواهد داد تا خود را کاملاً پاک کنند:

55. laīcat 56. genus sacerdotum 57. gradus

۵۸. اشاره به حضرت مریم مادر عیسی مسیح و خواهرش مارتا، که در خدمت آن دو و مؤمنان دیگر بود. -م.

پس از پایان این سفر زیارتی، بار دیگر در آینده در جسم برگزیده‌ای زنده خواهند شد و چون «انسانی نوین» به جهان بازخواهند آمد.

هر مانوی که «زندگی کامل» را اختیار کرده موظف به ریاضت پیشگی بی‌نهایت سختی است: او باید به شکل فعال، با تمام وجود، در مأوریت محوله از سوی «پدر»، که مسیح فرد اعلای آن است، شرکت کند. چنانکه نویسندگان مختلفی چون آوگوستینوس و ابن ندیم گزارش داده‌اند،⁶⁶ عادتاً مجموع ممنوعیهایی را که یک مسیحی واقعی، یک برگزیده باید رعایت کند زیر عنوان قاعده «سه مُهر» خلاصه می‌کنند. این «مهرها» منحصر به اخلاق مانوی نیست. بسیار پیش از مانوی پیشوایان بزرگ گنوس آنها را همچون نشانه «روحانیها»ی اصیل که دم⁶⁹ تراویده از عقل⁷⁰ الهی در آنها غالب است (بر خلاف مؤمنان معمولی یا «نفسانی» ها که هنوز «روح» در آنان بر «نفس» غلبه نکرده) ستایش می‌کردند. اما این مهرها چیست؟ — مهر دهان است و مهر دست و مهر دل (با آغوش). اینها یعنی چه؟ — یعنی که انسان باید از دهان و دست و دلش پاکدامن و بی‌گناه باشد.⁶⁷

برگزیده که از دنیا بریده برای آنکه بهتر در خدمت امر مقدس روشنی باشد باید تجرد را برای همیشه بپذیرد: این مهر دل است. ازدواج و بخصوص تولید مثل در حقیقت اشاعه بدی است. به یک معنا ما حق داریم پدران و مادران خود را دشمن بشماریم زیرا "آنها با زناشویی خود ما را به زنجیر تن بسته‌اند."⁶⁸

مانوی کامل به دقت مراقب دستهای خویش است. هر عملی که احتمال آسیب رساندن به مسیح مطلوب را در هر شکلی داشته باشد، محکوم است. هر حرکتی در تماس احتمالی با ماده این خطر را در بر دارد که موجب پلیدی جدیدی شود و روانهای زندانی در بدن را آلوده سازد. برگزیده هوشیار

خواهد بود که این دو واجب را رعایت کند: احترام ذات الاهی که در زندان بدی در رنج است، مکروه دانستن ماده و اجتناب از همجواری با آن، و بنابراین از بدن که شیطان به شدت در آن فعال است. کارهای کشاورزی قدغن است، چه درو کردن، چه میوه چیدن زیرا درخت هنگامی که میوه‌اش را می‌چینند گریه می‌کند.⁶⁹ زندگانی قدیسان با «صدقه‌های شنوندگان» تأمین می‌شود. اگر هر «خشونت» با صلیب روشنی، که ذات الاهی با بست اسرارآمیزی به آن پیوسته، بی‌حرمتی به مقدسات است، پس گفت‌وگو ندارد که ریختن خون حیوانات یا دست زدن به هر عمل جنگی موکداً حرام است. به کار بردن چنین اصول اخلاقی شاقی باید برگزیدگان را نه فقط از شرکت در هر ارتشی، که ضرورتاً جنایتکارانه است، بلکه از اشتغال به مشاغل اجتماعی که متضمن خطر شدید سازش با اخلاق زمانه است بازدارد.

مهر دهان مربوط به شیوه گفتار و قواعد مربوط به تغذیه است. دروغ و پیمان‌شکنی و سوگند در شأن یک مانوی نیست تا چه رسد به یک برگزیده. برگزیده هوشیار خواهد بود که لب به غذای ناپاک نزند و گوشت، ناپاک‌ترین خوردنی‌ها، خوراکی است که نیروی بدی در آن از هر خوردنی دیگری فعال‌تر است. او همچنین مصرف ماهی را بر خود حرام می‌داند. و نیز هرگز شراب یا هیچ نوشابه مخمر دیگری نمی‌نوشد. برگزیده می‌تواند در روز دو وعده غذا بخورد: یکی را در آغاز بعداز ظهر، و دومی را شب‌هنگام. در حاشیه به زندگانی محقری اشاره می‌کنیم که هر که کمال را برگزیده باید با آن بسازد: او مالک هیچ چیز نیست، نمی‌تواند چیزی بخرد، و چون مرتاضی که فرمانبردار دقیق‌ترین احکام است، در سال تنها حق یک دست لباس دارد. بالاخره باید اهمیت و سختی روزه‌ها را نیز یادآور شویم:

تمام مانویان باید روزهای یکشنبه روزه بگیرند و برای اعتراف هفتگی

دوشنبه‌ها آماده شوند. روزه‌شنوندگان پرهیز از روابط زناشویی، خوراک گوشتی و حتی ماهی، و نیز پرهیز از هر فعالیت معمول خانگی یا غیر آن است. برگزیده، علاوه بر روزه یکشنبه، روزهای دوشنبه و بسیاری روزهای دیگر در طول سال نیز روزه می‌گیرد و پرهیز همیشگی خود را در آن روزها تشدید می‌کند: سه روزه، که هر کدام دو روز پیاپی به‌درازا می‌کشد، به مناسبت بعضی از ادوار گردش ماه و صور فلکی در ماههای نوامبر و دسامبر تقویم ما، روزه چهارم به مدت سی روز – که هنگام افطار آن غروب خورشید است (همان‌گونه که در اسلام برای روزه ماه رمضان مقرر شده)، روزه آخر مصادف با زمان مصائب مانی و تدارکی بود برای تشریفات مفصل مراسم پمادر اواخر ماه فوریه یا اوایل ماه مارس. علت اساسی این احکام، تلاشی بدن برای تبدیل آن به آلت فرمانبردار روان یا حتی آمادگی برای اعتراف – که مستلزم تغییر احوال درون^{۶۱} است – یا آداب دوره‌ای مذهبی نیست. این عبادات بیش از آنکه پرهیز مرگ‌آوری باشد که به بدن تحمیل می‌شود، در واقع ترک کردن دنیایی است که بیگانه است. این ریاضت پیشگی باید به یک مانوی امکان دهد که مدام آبدیده‌تر شود و با ترک اعتیاد به تبعید و زندان، پیوسته در قلمرو آغازین حضور داشته باشد. بالاخره روزه عبادت کاملی است که برگزیده به وسیله آن در رهایی آن بخش از روشنی که جذب خود کرده سهم می‌شود.

درباره «رهایی» روشنی زندانی باید به جنبه خاصی از آن پردازیم که آوگوستینوس در جدال خود با فرقه به تفصیل بر آن پا می‌فشارد تا میدانی برای ابراز شور و هیجان تند و تیز خود بیابد. ظاهراً برگزیدگان این امتیاز را دارند که تکه‌هایی از جوهر روشنی را که جذب میوه‌ها و سبزیهای خوراکی‌شان شده جذب روان خود کنند. شاید حتی بر اثر «کیمیای رمزآمیز»

61. *métanoia*

و پاک‌کننده، این تکه از جوهر روشنی از پیوندی که با خوراکی‌ها داشته رها می‌شود و بی‌درنگ به قلمرو روشنی می‌پیوندد. اسقف هیپو (آوگوستینوس) این رهایی «به وسیلهٔ دندانها و شکم» برگزیدگان را به باد ریشخند می‌گیرد. برای استهزای «داروسازی شکمی»، «تنور»، «دیگ جوشانِ دل و ردوده‌های مقدس» کمبود عبارت می‌آورد و لذت می‌برد که مکرر از «آروغ زدن»‌هایی بگوید که نشان پایان کار پالایشگاه معده است، «آروغهای رهایی‌بخش» که روشنی‌الاهی را در پایان سفر زیارتی زمینی‌اش «به سوی آسمان متصاعد می‌کند». بی‌شک این اسقف قدیس — یا آن‌گونه که فاستوس مانوی افریقایی با تحقیر تمام از او نام می‌برد: این فراری از فرقه⁷⁰ — در این زمینه نقطه ضعف خوبی برای نیش و کنایه‌های بدیع خود یافته است اما نمی‌توان از این اندیشه خودداری کرد که احساسات آوگوستینوس شنونده، در آن هنگام که خود با اهدای «صدقه» به «برگزیدگان» کارتاژ در این‌گونه اعمال شرکت داشت، مسلماً اینچنین نبوده است.⁶²

زندگی جمعیت مانویان

همان‌گونه که دیدیم، پیروان کیش مانوی به دو گروه برگزیدگان و شنوندگان تقسیم می‌شوند، «درجاتی» که با هیچ‌یک از اشکال گوناگون تشریف‌گنوسی تطبیق نمی‌کند بلکه بیشتر با سطوح نابرابر سلوک در یک طریقهٔ گنوسی منطبق است. همراه با این طبقه‌بندی که یادآور اختلاف شتون در داخل سازمان واحد کلیسای موردنظر بولس است (رسالة اول به کورنتیان، ۱۲، ۱۲-۱۳) یک تشکیلات خاص مذهبی هم وجود دارد. این نهاد تشکیلاتی در جنبش پیامبر [مانی] مقدم بر همه چیز است هرچند که تنها افراد گروه نخست،

62. *Confessions*, IV, 1, 1.

یعنی برگزیدگان یا کاملان، به مقامات بالای آن راه می‌یابند. بنابراین، پایهٔ تشکیلات را توده یا «مردم»^{۶۳} که شنوندگان باشند تشکیل می‌دهند و برگزیدگان که بنا به تعریف فاستوس *sacerdotal hominum genus*^{۶۴} همان «طبقهٔ روحانیان»، را تشکیل می‌دهند، چون از کمال روشنی گنوس رستگارکننده برخوردارند، در نجات جوهر الاهی نقش بی‌واسطه دارند. برتر از این دو طبقه، مقامات سه گانه‌ای هستند که شمار اعضای آنها محدود است: سیصد و شصت «کشیش» [قسيسان]، هفتاد و دو «اسقف» (یا مشمسان)، دوازده «استاد» [هموزاک یا موژک] همانند حواریون مسیح، که این نکته را آوگوستینوس توجه می‌دهد.^{۶۵} بالاخره در رأس این سازمان مذهبی بک استاد بزرگ اصلی^{۶۶} یا آرخبگوس^{۶۷} (عنوانی که پیش از آن الخزایی‌ها برای بنیانگذار فرقهٔ خود به کار می‌بردند) قرار دارد که جانشین شرعی مانی پیشوای کل این کیش است. نخستین کسی که پس از مرگ پیامبر این وظیفه را عهده‌دار شد یکی از مریدانش به نام سیسینیوس^{۶۸} بود که او هم در سال ۲۹۱-۲۹۲ به شهادت رسید و پس از او اینایوس^{۶۹} بود.^{۷۱}

این سلسله‌مراتب را مشاغل دیگری از قبیل کاتب که پیش‌تر به آن اشاره کردیم کامل می‌کرد. به‌طور مسلم یکی از دلایل گسترش این فرقهٔ تبلیغی سازمان مستحکمی بود که پیشوای ارتداد تصمیم به تشکیل آن گرفت. فرقه‌ای که «استاد استادان» آن در مداین «تیسفون» می‌زیست که «بابلی» [مانی] سالهای نخست زندگانی زمینی خود را در آنجا گذراند.

مؤمنان برای انجام عبادتهای گروهی در عبادتگاههای خود اجتماع می‌کردند. اگر اوضاع و احوال اجازه می‌داد در کلیساها یا همچنان در

63. *plebs* 64. *Contra Faustum*, XXX, 1.65. Augustin, *De haeresibus ad Quodvultdeum*, 46.66. *Pinceps magistrorum* 67. *arkhègos* 68. Sisinius

69. Innaios

تالار^{۷۰}هایی که همیشه طبق فرمان شاهان^{۷۲} زیر نظارت مقامات قضایی بود و محل اجتماع مؤمنان نیز محسوب می شد گرد می آمدند. به هنگام سرکوبی ها اعضای جمعیت برای انجام عبادات در خانه های شخصی جمع می شدند. ساختمان عبادتگاهها، هنگامی که حالت تساهل و مدارا برقرار بود، به اقتضای محل و ناحیه فرق می کرد. یک مدرک مانوی چینی مربوط به کانسو از تالارهای متعدد یک صومعه و بخشهای وابسته به آن فهرستی به این شرح ارائه می دهد:^{۷۳}

۵. قواعد مربوط به ساختمان صومعه:

یک تالار کتب مقدس و تصاویر.

یک تالار روزه و گفتار.

یک تالار عبادت و اعتراف.

یک تالار تعلیمات (دینی).

یک تالار مؤمنان بیمار.

در این پنج تالار جلسات مؤمنان به صورت مشترک و همگانی تشکیل می شود تا شیوه های پسندیده در آنجا با جدیت و پشتکار به اجرا درآید. [مؤمنان] نباید برای خود منفرداً خانه شخصی، آشپزخانه، یا دکان بسازند.

نخست متوجه می شویم که در یک صومعه هیچ اتاقی برای سکونت مؤمنان منظور نشده. بی شک آنها بیرون از صومعه زندگی می کرده اند. پنج تالار صومعه، همگانی و محل تشکیل مجامع مؤمنان بوده، اما، به استثنای بخش پرستاری — مخصوص بیماران جمعیت — حایلی بین این تالارها وجود

نداشته و مانویان همه در هر بخشی که مایل بوده‌اند پذیرفته می‌شدند. در این باره اشاره می‌کنیم که در مراسم عبادی آنها موسیقی و آوازهای مقدس - بخصوص مزامیر، در اجتماعات فیوم - سهم بسیار عمده‌ای داشته است و علت آن بیشتر این بوده که بخش مهمی از پیروان کیش، مثل تمام جامعه، بی‌سواد بوده‌اند و آموزشهای لازم را ندیده بودند که بتوانند دعاها را از حفظ بخوانند. هرچه تکخوان می‌خواند حاضران مجلس دسته‌جمعی تکرار می‌کردند چنانکه دعای قبطنی زیر بازتاب همین معناست:⁷⁴

آن کس که می‌خواند چونان کسی است که دسته گلی
می‌سازد.
و آنان که سپس دم می‌دهند همانند کسانی که گل در
دست او می‌گذارند.

به یک معنا تالارهای صومعه مانوی چینی و عملکرد آنها زمان‌بندی گذران زندگی مذهبی را به اختصار اما به‌طور کامل نشان می‌دهد:
- نمازهای روزانه که با نیت خاص برگزار می‌شود و قواعدی دقیق دارد - هفت نماز برگزیدگان و چهار نماز شنوندگان - با وضوی قبلی. این نمازها ایستاده خوانده می‌شود، دوازده رکوع (الفهرست، ص. ۳۳۳، ۱۴-۲۸) دارد، و بین طلوع خورشید تا سه ساعت پس از غروب خورشید تقسیم می‌شود؛ نمازگزار روزها رو به خورشید و شبها رو به ماه یا اگر هر دو روشنی بخش بزرگ - که امکان دریانوردی روانهای آزادشده را تا بندرگاه قلمرو روشنی فراهم می‌آورند - ناپیدا باشند رو به شمال می‌ایستد.^{۷۱}

71. Augustin, *De haeresibus ad Quodvultdeum*, 46.

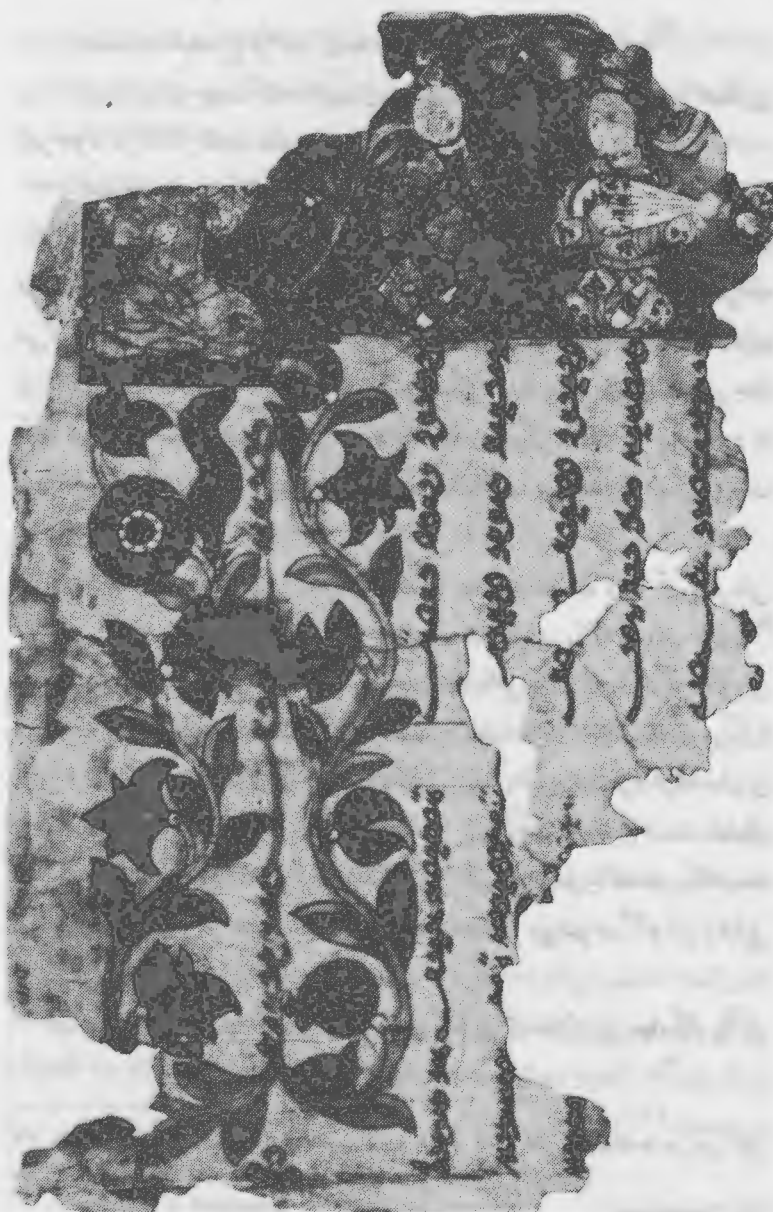
– جلسات استماع قرائت کتب رستگاری که «روشنگرند».⁷⁵
 – دروس شرعیات که نقاشیهای زینت بخش کتابهای مقدس و تصاویر (موجود در تالار کتب مقدس) نقشی شایان توجه در آن داشتند.
 – جلسات دعاخوانی برای نیایش خدا و فرستاده‌هایش عیسی و مانی.
 – اعترافات دسته‌جمعی هفتگی دوشنبه‌ها و اعتراف سالیانه به مناسبت مراسم بما. معمولاً شنوندگان در برابر برگزیدگان به گناهان خود اعتراف می‌کردند تا مورد بخشایش قرار گیرند. آنها، مثل دم گرفتن به هنگام دعای توبه، فهرست کامل انواع خطاهایی را که ممکن است یک مانوی هم «درجه» آنها مرتکب شود دسته‌جمعی سرمی‌دادند. اما برگزیدگان در بین خود به خطاهایی که مربوط به آنها می‌شد و فهرست آنها در جدول دیگری ثبت شده بود اعتراف می‌کردند.

اینها تمام مناسک مهم کیشی بود که نه تعمیدی داشت و نه آیین قربانی مقدسی.^{۷۲} بنابراین واقعاً نمی‌توان اعمال نفرت‌انگیزی را که اسقف هیپو⁷⁶ به عمد روایت کرده، و با آنکه تشنهٔ چنین شایعاتی بوده که خود گردآوری می‌کرده نمی‌توانسته صحت آنها را تضمین کند، درست دانست. و دربارهٔ آیین قربانی مقدس مانوی گرچه هیچ‌یک از ارکان این رسم نزد فرقهٔ مانوی با مراسم تقدیسی که به این نام در کلیسای کاتولیک معمول است انطباق ندارد، به معنای خوراک برگزیده اشاره می‌کنیم: این خوراک در یک معنا به‌واقع به نحوی رمزآمیز با عیسای مصلوب «یکی می‌شود»^{۷۳} و در رهایی او سهمی دارد.

اما باید به جشن بزرگ سالیانهٔ بما برگردیم که بالاترین جایگاه را در

۷۲. Eucharistie (افخارستیا) یا تقدیس نان و شراب که به نظر کاتولیک‌ها در این آیین مقدس، نان و شراب واقعاً به گوشت و خون عیسی مبدل می‌شود...م.

73. Communie



رامشگران مانوی (میناتور در سندی از قراخوجه)

سال شرعی مانوی داشت. آوگوستینوس درباره آن چنین می‌گفت:

در آن هنگام که شنونده‌ای نزد شما بودم بسیار برایم پیش آمد که از شما پرسم چرا عید پاک^{۷۴} نجاتبخش [مسیح] اغلب با بی میلی بسیار و فقط در حضور جمعی اندک بدون مقدمات، بی تکلیف روزه‌ای کمی جدی برای شنوندگان، خلاصه، بدون هیچ جلال و شکوه رسمی که در سایر اعیاد متداول است برگزار می‌شود، در حالی که شما عید بمای خودتان، یعنی مراسم روزی را که مانی کشته شده، با احترامات بسیار برپا می‌دارید، سکوی پنج مرتبه برمی‌افرازید و با پارچه‌های گرانبها آراسته می‌کنید و به تماشای ستایشگران می‌گذارید. وقتی این پرسش را مطرح می‌کردم به من پاسخ داده می‌شد که این مراسم را باید در سالروز مصیبت کسی که واقعاً رنج کشید برپا کرد در حالی که مسیح اصلاً به دنیا نیامده و آنچه انسانها دیده‌اند جز شبه‌بدنی نبوده که به آنها نشان داده شد، او مصیبت نکشیده بلکه وانمود کرده که مصیبت می‌کشد... به راستی برای ما آنچه در این مراسم بمایش از همه خوشایند بود عنوان «پاک» بود که بر آن اطلاق می‌شد.^{۷۷}

این مراسم مفهوم «هفته مقدس» و مفهوم «پاک» در شرع مسیحیت را با هم در خود گرد آورده بود. در واقع یادآور مصیبت دردناک پیامبر و به صلیب کشیدن او بود و در همین حال نقش مانی را به تصویر می‌کشید که، به عنوان مبشر، پیام خود را از فراز سکوی پنج طبقه، یعنی از فراز «درجه‌های»



گروهی از مانویان در حال دعا کردن (مینیاتوری همراه با یک متن اویغوری به دست آمده در تورقان).

پنجگانه سلسله مراتب سازمانی کیش مانوی، اعلام می کرد. بالاخره می توان در این مراسم تجلی وظیفه فارقلیطی، یا وکیل دعاوی بودن «نیکان» در دادگاه مسیح را مشاهده کرد. چنین است بُرد دوگانه عید یما که هم منبر بود هم دادگاه، و هدف آن یادآوری خواسته های امروز و خواسته های واپسین روز پیام آور و تسلادهنده بود. یما به راستی «پاک» واقعی است.

اما مناسک کیش مانوی هراندازه هم رسمی و پر معنا باشد باعث تحجر آن کیش نشده است. اگر مؤمنی یادبود پیامبر را که همیشه زنده است چون چیزی گرانبها نگه دارد، این نیز برای به کار بردن درس زندگی زمینی اوست. لکن مانی دست بالا یک حواری بزرگ بود و سفرهای تبلیغی او هنگامی به پایان رسید که سرکوبها او را از پا درآورد. هر مانوی، و در درجه نخست



صحنهٔ اعتراف (۱) شنوندگان در برابر برگزیدگان (تورفان).

هر برگزیده‌ای، وظیفه دارد که این کار را در جهان، جهانی که هنوز از کیش روشنی بی‌خبر است، دنبال نماید و برای پیکار در راه ایمانش «زره» بر تن کند — بنا بر تجویز بولس حواری (رساله به افسوسیان، ۶، ۱۰-۱۷) — و به نوبهٔ خود «فریاد»ی را که پیامبر بابلی در جهان افکند به دورترها برساند. این مأموریت یک حکم است و تنها کسی ممکن است از آن معاف شود که «بیمار» باشد. منشور مانویان اصیل به نحوی که رسالهٔ مانوی چینی کشف شده در غاری در تون-هوانگ (کانسو) شرح می‌دهد، چنین است:

۱. آنها دوست ندارند که همیشه در یک‌جا بمانند. مثل یک شاه که گرچه مستقل است، همیشه در یک‌جا مقیم نیست بلکه



مراسم مذهبی، شاید عید یما، در برابر جایگاه بلند مانوی. روی میز، یک سبد میوه، خوراک برگزیدگان (تورفان).

گهگاه سیاحتی می‌کند و گروهی از سربازانش را، که به شیوه‌ای
پرشکوه سلاح برگرفته و تجهیزات کامل با خود دارند، به همراه
می‌برد. او می‌تواند چنان کند که تمام حیوانات درنده و تمام
دشمنان کین‌توز در کمینگاه خویش پنهان شوند. ۲. مطلقاً
خسبیس نیستند، هر جا که بمانند، اگر صدقه‌ای دریافت کنند،
شخصاً به مصرف نمی‌رسانند بلکه آن را در اختیار جمع
می‌گذارند... ۵. خوش دارند که همیشه در جمع مردان پاک
زندگی کنند، هر جا که باشند از همگان کناره نمی‌گیرند و تنها در
اتاقی زندگی نمی‌کنند. اگر کسانی اینچنین رفتار کنند آنها را بیمار
می‌خوانند. واقعاً نیز چنین است که در جهان، بیماران بر اثر میل



ناپسند به تنهایی همیشگی دچار اختلال روان می‌شوند و نمی‌خواهند خویشاوندان و دوستان را در کنار خود داشته باشند. و نیز چنینند آنهایی که جامعه را دوست نمی‌دارند.⁷⁸

سنت مانوی



یکی از استادان فرقه، پیشایش برگزیدگان (نقش دیواری، تورفان).

تاریخ مانویت و سنت آن بدون احتساب تجدید حیات نوین و حتی معاصر آن، از قرن سوم تا قرن پانزدهم میلادی به درازا می‌کشد. در این دوازده قرن عرصه گسترش کیشی که مانی در بابل پایه گذاشت و آیینهای ملهم از آن از چین در خاور دور تا اسپانیا و فرانسه در اروپای غربی ادامه یافت و این پس از آن است که پی در پی در استانهای متعدد امپراتوری ایران، روم، اسلام، و بیزانس رخنه کرده بود. باید به نفوذ شدید آن در ترکستان به دوران پادشاهی «خاقان»های اویغور در قرون هفتم و هشتم، و از طریق بوگومیل‌ها و پاتارین‌ها^۱ در بوسنی و دالماسی، بخصوص در قرن سیزدهم، نیز اشاره کرد.

بهتر آن است که به جای ارائه طرحی زمان‌بندی‌شده به منظور بررسی گسترش همزمان جریان مانویت در شرق و غرب، برای وضوح بیشتر قضیه، این گسترش را از زمان مرگ پیامبر تا قرون وسطا ابتدا در محیط شرقی خودش و در خاور دور (ایران و خراسان^۲، ترکستان و چین، امپراتوری

۱. Bogomiles-Patarins، دو فرقه گنوسی غربی. درباره تمام این فرقه‌ها در همین کتاب بعداً توضیح مفصل داده می‌شود. -م.

۲. اینکه نویسنده خراسان را جدا از ایران نام می‌برد، به لحاظ توجه او به خراسان بزرگ است که شامل بخشهای وسیعی در آن سوی مرزهای کنونی ایران نیز می‌شود. -م.

اسلام) بررسی کنیم، سپس تاریخ مانویت را در کشورهای وابسته به امپراتوری روم (بخصوص در مصر و افریقا)، پاولسین‌های آسیای صغیر بیزانسی، بوگومیل‌های بلغاری، و بالاخره کاتارهای اروپای قرون وسطا را از نظر بگذرانیم.

مانویت در ایران و خراسان

محکومیت و مرگ پیامبر آغاز دوران سرکوبی را در پی داشت که شدیدترین آن بویژه در زمان بهرام دوم (۲۷۶-۲۹۶) و شاپور دوم (۳۰۹-۳۷۹) رخ داد. این تدابیر موجب مهاجرت [مانویان] به خراسان تا به ماوراءالنهر گردید که ابن ندیم آن را چنین شرح می‌دهد:

"گذشته از سمنیه^۵، نخستین کسانی که به سرزمین ماوراءالنهر وارد شدند مانویان بودند. دلیلش آن بود که وقتی کسری مانی را کشت و به صلیب کشید بر تمام اهالی کشورش هرگونه گفت‌وگویی درباره آن کیش را قدغن ساخت و پیروان مانی را هرجا که یافت قتل عام کرد. آنان از پیش او گریختند تا آنجا که از رود بلخ (= آمودریا) گذشتند و به امپراتوری خان (=خاقان) رسیدند و نزد او اقامت گزیدند. در زبان آنها خان لقب پادشاه

۳. Pauliciens یا بیالقه، فرقه‌ای از مسیحیان که در قرن هفتم در ارمنستان ظهور کرد. آنان قائل به دوگانه‌باوری بودند و در امپراتوری بیزانس تا قرن دوازدهم قدرت داشتند. م.

4. Cathares

۵. بر حسب قول مؤلفین عرب، مذهب سمنیه از مذاهب هند و مذاهب چین است، و بعضی سمنیه را عبارت از بت پرستان و کسانی که برای عالم قائل به ضرورت فرض خالق نیستند شمرده‌اند. در کتب نظم و نثر فارسی نیز مکرر لفظ شمن و شمنی به همین معنی به کار رفته است. دایرة المعارف فارسی-م.



در خراسان، به سوی مرز افغانستان.

ترکان است. مانویانی که در ناحیه ماوراءالنهر مقیم شدند تا سقوط پادشاهی ایران و تحکیم امپراتوری عرب همان جا ماندند. آنگاه، بویژه هنگام فروپاشی ایران و در روزگار بنی امیه، به کشور ما بازگشتند. خالد ابن عبدالله قسری آنها را زیر حمایت گرفت اما در کشور ما، مقرر رئیسانشان فقط بابل بود. بعدها پیشوای آنها جایی می رفت که احساس امنیت کند.⁷⁹

مانویان نقاط مرزی خاوری، که از پایتخت روحانی خود در بابل دور مانده بودند، به تدریج در قرن پنجم (یا ششم؟) در جمعیتی مستقل که شخصی به نام مار^۶ شاد اورمزد بر آن ریاست داشت متشکل شدند. این «سازمان مذهبی»، انشعابی محلی به نام دیناوران^۷ شناخته شده است⁸⁰ که مؤلفان مسلمان این نام را به آنها داده اند (تی ین ناوو^۸ در اسناد چینی) و شاید مشتق از ریشه دین باشد. این پاکان - یا پاکدینان - بی شک از برگزیدگان بوده اند. ضمناً یاد آور می شویم که مانویان تورفان نیز گاهی به همین نام معرفی شده اند. مورخ ایرانی گردیزی هنگامی که درباره اوغورها سخن می گوید چنین می نویسد: "هر روز سیصد چهارصد نفر از دیناوران در خانه حاکم شهر اجتماع می کنند و به صدای بلند کتابهای مانی را می خوانند. سپس نزد حاکم می روند، به او درود می گویند، و به خانه های خود بازمی گردند." (قضیه این است که مانویان محل در برابر نمایندگان حکومت در حق «خان» دعا می کرده اند.)

در داخل ایران هم مانویان گاهی با بعضی جنبشهای خرابکار مخالف

۶. کلمه سریانی به معنی آقا که بیشتر در مورد قدیسان و رهبران دینی به کار می رفته است. - م.

۷. بر اثر اختلاف بین مانویان آسیای مرکزی و مانویان بابلی، آنان به دو گروه تقسیم شدند. مانویان آسیای مرکزی به دیناوران و مانویان بابلی به دینداران مشهور شدند. - م.

8. tien-nawou

دولت تبانی می‌کردند و به این ترتیب برای توجیه تدابیری که علیه آنها به کار گرفته می‌شد دلایلی فراهم می‌ساختند. همچنین بود که در پایان قرن پنجم مزدک نامی که مبلغی چالاک یا آرمانگرایی روشن بین بود و تا حدی از دوگانه‌باوری مانوی الهام می‌گرفت و خود را ادامه‌دهنده راه پیامبر معرفی می‌کرد شروع به تبلیغ کرد. تعالیم مذهبی او را شهرستانی⁸¹ نقل کرده و آن آیینی است باطنی بر اساس گنوس، همراه با اصول اخلاقی بسیار خشک و سختی که از مانویت اقتباس شده است: پاکدامنی و پرهیز، تحریمهای غذایی، ترک ریختن خون. گفته‌اند که این آیین چیزی جز بیانی جدید از کیش مانوی نبود که پیش از آن نیز، در پایان قرن سوم، شخصی به نام بُندوس⁹ به همین نحو به اصلاح آن کیش پرداخته بود. اصالت آیین مزدکی بیشتر در نظریه‌های اجتماعی «کمونیستی» آن است که با خواستار شدن الغای تمام امتیازها و اشتراکی کردن تمام اموال (از جمله زنها) محتمل بود ساختار جامعه ایرانی و طبقات اشرافی آن را زیر و رو کند. مزدک ابتدا از همراهی شاه ساسانی، قباد اول، برخوردار شد که می‌خواست نفوذ بعضی از اقوام مخالف اقتدار خود را درهم بشکند. اما زیر فشار مقتضیات اقتصادی و مالی، شاه به آسانی از آن فرضیه‌های غیرعملی دست برداشت. جنبش مزدکی غیرقانونی اعلام شد و متلاشی گردید و بنیانگذار آن به قتل رسید. باقیمانده‌گان فرقه به چند گروه تقسیم شدند که بعضی از آنان در زمان خلافت عباسیان در سغد و فارس و ترکستان مدتی دوام آوردند.

بدون آنکه پیشاپیش در اینجا به اظهار نظر درباره کیش مانوی و جریانهای مانوی مخفی در امپراتوری اسلام پردازیم، می‌توانیم به همگرایی دست‌کم ظاهری بین جنبش برابری‌خواهانه این نوآوران ایرانی و نهضت

9. Boundos

ابومسلم، بردهٔ سابق، که یکی از عوامل اساسی انقلاب عباسیان شد، اشاره کنیم. با وجود این، اضافه می‌کنیم که نمی‌توان به اندیشهٔ دینی واقعی چنین شخصیتی پی برد که همیشه خود را در هاله‌ای از اسرار می‌پوشاند و هرکس گمان کند که او پاره‌ای از نظریه‌های التقاطی رایج در آن زمان نزد موالی ایرانی را، که خالی از نفوذ مانویت نبود، پذیرفته یا اشاعه داده سخنی پیش خود گفته است. بالاخره، همان‌گونه که بر مزدک رفته بود، ابومسلم نیز که از اعتبار شایانی در خراسان برخوردار بود، مظنون به داشتن افکار باطنی شد - به عقیدهٔ شهرستانی، او به سلک کیسانیه درآمده بود که بعضی از پیروان آن معتقد به تناسخ بودند - و در ماه فوریهٔ سال ۷۵۵ به فرمان بزرگانی که او خود در به قدرت رسیدنشان سهیم بود اعدام شد.

آیین مو-مو-نی (یا مارمانی، «سرورمانی») در خاور دور

مانویت که مورد حملهٔ کیش مزدایی ایرانی و سپس اسلام فاتحان عرب بود، از ماوراءالنهر به دورترها مهاجرت کرد و جایگیر شد. از سمرقند و تاشکند گذشت، کوه‌های پامیر را زیر پا گذاشت، در سرزمین وسیعی که پیش از آن ترکستان چین نامیده می‌شد (امروز جزء استان سینکیانگ است) گسترش یافت. این ناحیه‌ها چارراه بزرگ تمدنها بود. امروز می‌دانیم (ص. ۹۱ کتاب حاضر) که از پایان قرن پیش مسافرانی که از واحه‌های تورفان (در جنوب خاوری اورومچی)^{۱۰}، مرکز کنونی منطقه می‌گذشتند شاهد مدارک فراوان بسیار کهنی بودند که پاره‌ای از آنها حتی به عنوان شیشهٔ قاب پنجره به کار رفته بود. هیئت‌های علمی که یکی پس از دیگری به آنجا می‌رفتند توانستند در میان آن متنها نوشته‌های مانوی را نیز

10. Urumchi

گردآوری کنند. باز هم به سوی خاور، در ناحیه کانسو، بیست کیلومتری تون-هوانگ - غار «هزارخانه» - حتی به یک کتابخانه واقعی دست یافتند که در دیوار پنهان بود و تلی از نسخه‌های خطی در آن وجود داشت. این کشف به وسیله یک کاهن تائویی صورت گرفت و متأسفانه تعدادی از آن نسخه‌های خطی این سو و آن سو پراکنده شد، یا بازدیدکنندگان آنها را بردند یا به بلندپایگان چینی پیشکش شد. در میان این نوشته‌های لوله‌ای شکل - که امروز بخش بزرگی از آن به موزه بریتانیایی واگذار شده - اسناد مانوی نیز وجود دارد که «قطعه» واگذار شده به کتابخانه ملی پاریس، به زبان چینی، هم از آنهاست.⁸² اما تاریخ را دنبال کنیم:

از قرن هفتم میلادی اقوام ترک که چراگاههای خود را در مغولستان ترک کرده بودند، در ترکستان چین مستقر شدند و سلطه خود را در آنجا برقرار کردند. این استقرار بویژه در قرن هشتم و نهم با آمدن ترک‌های اویغور، که زبانشان زبان غالب شد، اهمیت یافت. اما آنها در این اندیشه نبودند که آداب و رسوم و تمدن خود را به دیگران تحمیل کنند و با میل پذیرفتند که آیینهای رایج در کشور جدید خود را بپذیرند. یکی از «خان»ها وقتی با مانویان ساکن آن ناحیه آشنا شد به کیش آنها ایمان آورد. و این در سال ۷۶۳ بود. مانویت با بختی که به آن رو آورده بود دین رسمی دولت اویغور شد. این وضع حتی در دولتهای مجاور نیز بی‌تأثیر نبود. برای مثال، قطعه زیر را که حاوی نظر فرمانروای اویغور، پشتیبان هوشیار مانویان ماوراءالنهر است نقل می‌کنیم.⁸³

"در زمان خلافت خلیفه المقتدر بود که برای آخرین بار سخن از آنان به میان آمد. آنها از بیم جان به خراسان گریختند. جمعی که مانده بودند پنهان شدند و در این سرزمین سرگردان بودند و جمعیتی تشکیل دادند که تعدادشان

در حوالی سمرقند به پانصد نفر (رئیس خانواده) می‌رسید. چون آیین خود را اشاعه می‌دادند، والی خراسان به فکر قتل عام آنها افتاد اما پادشاه چین یا، به نظر من، به احتمال غالب شاه تغزرها (این نام را عرب‌ها به اویغورها داده بودند) به او پیغام داد که: "در کشور ما مسلمانان بیشترند تا پیروان دین ما در کشور تو" و او را تهدید کرد که اگر حتی یکی از آنها را بکشد تمام مسلمانان را به قتل خواهد رساند، مساجد را ویران خواهد کرد، و کسانی را خواهد گماشت تا مسلمان‌ها را در کشورهای دیگر، هر جا که باشند، تعقیب کنند و به قتل برسانند. آنگاه والی خراسان از آزار آنان منصرف شد و پذیرفت که از آنها جزیه گرفته شود (جزیه مالیاتی بود که از «صاحبان کتاب» - یهودی و مسیحی - گرفته می‌شد و آنها، در عوض، از حمایت‌های خاص اهل ذمه برخوردار می‌شدند)."

پشتیبانی «خان‌ها» همچنین به مانویان امکان داد که در چین نیز تا حدودی مورد اغماض و مدارا باشند. فرمانروایان اویغور هم که گاه روحانیهای فرقه را به عنوان نماینده خود به امپراتوری میانی [چین] می‌فرستادند همین هدف را دنبال می‌کردند. فرستادگان مانوی در سالهای ۸۰۶ و ۸۱۷ در این مأموریتها باید هدایایی با خود می‌بردند و نقشه از دواج یک «خاقان» را با شاهدختی چینی بررسی می‌کردند. در قرنهای هشتم و نهم درخواستهایی به پکن فرستاده شده بود برای آنکه مانویان اجازه یابند «معابد»ی برای خود در چند شهر چین بسازند. فرمانی شاهانه در این مورد صادر و بنا بر آن پذیرفته شد که کیش مانوی همانند کیشهای بودایی و تائویی می‌تواند در صورت لزوم واسطه خدایان باشد. به عنوان مثال، در یکی از متون تصریح شده که وقتی خشکسالی درازمدتی پیش آمد "به پیشوایان کیش مانوی دستور داده شد که دعا کنند تا باران بیارد."⁸⁴



دستنویس مانیه، تصویری از مؤمنان (قراخوجه)

نخستین اشاره قابل اطمینان به مانویت در چین مربوط به پیش از سال ۶۹۴ یعنی تاریخی است که یک مقام برجسته مانوی به دربار پکن رفت. این فرقه تا قرن سیزدهم به نام «کیش روشنی» - مینگ-کیائو^{۱۱} - دوام آورد. از شخص مانی با عناوین «سرور ارجمند روشنی»، «آخرین قدیس»، و بسیاری القاب دیگر که در متن زیر منعکس شده یاد می‌شود. این متن سرود مقدسی است در نیایش «مو-مو-نی» (یا مار مانی)، «سرور مانی»:

"آنگاه مو-شو^{۱۲}ها (عنوان خاص برگزیدگان در سلسله مراتب) و دیگران در برابر فرستاده روشنی تعظیم کردند و او را مورد ستایش قرار دادند. زانو به زمین زدند، دستها را به هم پیوستند، و به او گفتند: جز قدیس بزرگ، یگانه سرور ارجمند در هر سه جهان، هیچ‌کس در همه جا و برای همه موجودات زنده، پدری و مادری مهربان نیست. او همچنین راهبر بزرگ هر سه جهان است. او همچنین پزشک بزرگ موجوداتی است که روانی دارند. او همچنین فضای شگفت‌انگیزی است که می‌تواند دربردارنده هر شکلی باشد. او همچنین آسمان برین است که پوشش همه چیز است، او همچنین زمین واقعی است که می‌تواند میوه‌های واقعی تولید کند. او همچنین دریای بزرگ ماده‌هاست برای تمام موجودات زنده. او همچنین کوهستان خوشبو و گسترده و فراخ تمام سنگهای گرانبه‌است. او همچنین ستون الماس پربهایی است که نگهدار انبوه موجودات است. او همچنین کشتیبان چالاک و خردمند دریای بزرگ است. او همچنین دست یاری و محبت در مهلکه‌های آتشین است. او همچنین کسی است که، با مرگ، زندگی جاودان می‌دهد. او همچنین طبیعت مرکزی است در بین طبیعتهای درخشان تمام موجودات زنده. او همچنین دروازه روشنی است برای

11. ming-kiao

12. Mou-cho

آزادی از زندانهای مستحکم هر سه جهان.⁸⁵

در این بافت فرهنگی جدید بدیهی به نظر می‌رسد که، اگر بیان پل پلیو^{۱۳} را به کار بریم، آیین مانوی بر اثر نفوذ کیش بودایی «از پایه چینی شده» بود. این موضوع به وضوح از جزوه کیش بودای روشنی، مانوی استنباط می‌شود که یک نوع رساله شرعیات است و در سال ۷۳۱ به وسیله فوختان^{۱۴}، از بزرگان فرقه، برای امپراتور به منظور تحصیل آزادی آن آیین نوشته شده و مورد موافقت قرار گرفته است. کیش مانوی در اینجا به طور ماهرانه‌ای با کیشهای سستی، بودایی و تائویی، هماهنگ شده بود. اما باز هم این آیین بری از بدگمانی نماند و نویسنده سرشناسی به نام هونگ-مه^{۱۵} (۱۱۲۳-۱۲۰۲) پیروان مانوی را به چشم آدمهایی عجیب و غریب و دهشتناک نگاه می‌کرد:

"رئیس آنها شبکلاه بنفش رنگ به سر می‌گذارند و لباده بلند می‌پوشد. زنان کلاه سیاه و پیراهن سفید دارند. عنوان آنها «انجمن کیش روشنی» (مینگ-کیاوهوئی^{۱۶}) است. بودایی که ستایش می‌کنند جامه سفید بر تن دارد... و (این بودای سفیدپوش) را به عنوان پنجمین بودا می‌شناسند و هم او را مو-مو-نی (مار مانوی) می‌نامند... روال کارشان بر این است که جز یک وعده غذا، هنگام ظهر، نخورند. مرده‌ها را برهنه دفن می‌کنند. مسلماً اینها اعمالی است که از «کلاه‌زردان» ارث برده‌اند."

لو یئو^{۱۷} (۱۱۲۵-۱۲۰۹)، معاصر این نویسنده، نیز به سهم خود داوریهایی از همین گونه می‌کند:⁸⁶

13. Paul Pelliot 14. fou-to-tan 15. Hong-Mai
16. Ming-kiao-houei 17. Lou Yeou

"در فو-کین^{۱۸} اشخاصی هستند که به آیینی خلاف شرع عمل می‌کنند و آن را کیش روشنی می‌نامند. کیش روشنی کتابهای مقدس بسیار دارد. (این مرتدان) آن کتابها را کلیشه کرده‌اند و چاپ می‌کنند... همیشه (برای نثار) کندر واقعی می‌سوزانند، همیشه قارچ قرمز می‌خورند. به همین علت این دو گیاه خیلی گران شده. حتی پسران خانواده‌های تحصیلکرده در جلسه‌های آنها شرکت می‌کنند و همین‌ها به شما می‌گویند: امروز برای روزه کیش روشنایی می‌روم.^{۱۹} من آنها را سرزنش کردم و گفتم: «آنها (اشخاصی) شیطانی‌اند. چگونه با آنها مراوده می‌کنید؟» آنها پاسخ دادند: «نه. اگر مردان و زنان از هم جدا نباشند شیطانی است. این کار شیطانی است. در کیش روشنی قاعده بر آن است که زنان و مردان وقتی چیزی رد و بدل می‌کنند دست همدیگر را لمس نکنند."

کیش مانوی با وجود آنکه پویا بود و توان هماهنگی با تمدنهای گوناگون را که در محیط آنها قرار می‌گرفت داشت، از سالهای ۸۴۰-۸۴۳ پیوسته افول می‌کرد و این هنگامی بود که قوم ترک جدیدی به نام قرقیز که تا آن هنگام در کوههای سابیان^{۲۰} در سمت بالای رود ینیسی^{۲۱} زندگی می‌کردند به سوی غرب روانه شدند و کشور اویغور را اشغال کردند و آنگاه، به تحریک تائویی‌ها، کیش شکست‌خوردگان را به سختی سرکوب نمودند. جمعیت‌هایی از مانویان که از آن فاجعه گریختند موفق شدند در نقاط بسیاری از آسیای مرکزی، بویژه در کان-چئو^{۲۲} (کانسو) - که در آنجا مؤمنان گرچه اندک بودند، به سبب ارتباطی که با چین داشتند شناخته شده بودند - در آبادی جنوبی ختن و بویژه در شرق تورفان، در کوچو^{۲۳} مستقر شدند.

18. Fou-Kien

19. ming-kiao-tchai

20. Sañan

21. Ienisséi

22. Kan-Tcheou

23. Qotcho

اغلب متون موسوم به «ترکستانی» و نیز مینیاتورهای تحسین‌انگیز فرقه^{۸۷} در این ناحیه کشف شده است. در حدود سالهای ۹۸۱-۹۸۴ یک سیاح چینی که از این توکوز-اوغوزها^{۲۴} (نامی که نویسندگان عرب به آنها داده‌اند) بازدید کرده بود نوشت: "در آنجا معابد مانوی و پیروان مذاهب ایرانی هم وجود دارند که هر یک به کیش خود عمل می‌کنند و همین‌ها را کتابهای مقدس بودایی آیینهای الحادی می‌نامند." ما نمی‌دانیم چه بر سر این جمعیتها آمد، فقط می‌توان پذیرفت که بساط مانویت در قرن سیزدهم از ترکستان چین برچیده شد.

در چین، مانویان دیگر از پشتیبانی اویغورها برخوردار نبودند و حکومت، مثل همیشه در چنین مواردی، بدترین تهمتها را به آنها می‌زد که می‌تواند قلب شما را از حرکت بازدارد" و اعلام می‌کرد که در ظاهر بودایی بودایی یا تائویی پنهان شده‌اند، آنان را قتل عام می‌کرد، معابد و دارایی‌شان را مصادره می‌کرد، و کتابهای مقدسشان را از بین می‌برد. با اینهمه، مانویان توانستند دوام بیاورند. آنها ناگزیر شدند در جنبشهای سیاسی شورشی - از جمله در سال ۹۲۰ - شرکت کنند و به جمعیتهای مخفی، از قبیل جمعیت «نیلوفر سفید» و «ابر سفید» از فرقه‌های التقاطی بودایی، پیوندند. در چین برای آخرین بار در مجموعه قوانین مینگ (۱۳۷۴) از مانویت سخن به میان آمده است:

"...جمعیتهایی که به دروغ عنوان ... انجمن «نیلوفر سفید»، کیش «سرور ارجمند روشنی»، فرقه «ابر سفید»، و غیره به خود گرفته‌اند و تمام آنها مجریان یک آیین التقاطی مخل (نظم) درست هستند... حکم در مورد رئیسان آنها خفگی است و برای کسانی که آنها را پیروی کنند صد ضربه

چوب سنگین و تبعید مادام‌العمر.⁸⁸

«زندیقان» در سرزمین اسلام

مورخان عرب برای آیین مانی طبعاً واژه‌ای ساخته بودند و آن را «المانویه» می‌نامیدند. اما کیش مانوی معمولاً با عنوان «زندقه»، که ریشه ایرانی دارد، و مانویان به عنوان زنداقه، که جمع زندیق است، شناخته شده‌اند.

این نام مبهم کاملاً مبین مفهوم یا، بهتر بگوییم، مفاهیمی است که مسلمانان از این «کیش» استنباط کرده بودند. واژه زندقه پیش از هرچیز رنگ داوری اخلاقی دارد و دلالت می‌کند بر بی‌بندوباری و فساد اخلاقی و در عین حال لامذهبی و خدانشناسی «آدم آزاداندیش» و یکی از مظاهر آن کیش دوگانه‌باوری (ثویت) است. بالاخره، آخرین جنبه بسیار حساس در تفکر اسلامی قرون وسطا آن است که زندقه ضمناً معرف نظریه همگرایی با اندیشه قدیمی ایرانی (که نباید آن را با «رستاخیز» ساسانی یکی پنداشت) گروه ایران‌گرا در برابر برتری عرب است. این استنباطهای ساده بدوی از جهت واژه‌شناسی، وقتی نویسندگان پاکدینی چون ابن ندیم، ابن حنبل، غزالی، و کتاب الاغانی ابوالفرج اصفهانی را می‌خوانیم کاملاً مشهود است و اجازه می‌دهد تا پیشاپیش سرنوشت کیش مانوی را در سرزمین اسلام حدس بزنیم. زیرا مانویت بالاترین حد زندقه است و تمام خطاها و عیوب را هم یک‌جا در خود دارد.

در ۶۳۷ نبرد قادسیه، در ساحل فرات، پیش‌درآمد فروپاشی امپراتوری ساسانی در برابر ارتش خلیفه عمر بود. این نبرد که ایران در آن شکست خورد، در چشم مانویان که ناگزیر در تبعید به سر می‌بردند، نمی‌توانست یک شکست باشد. به عقیده ابن ندیم، (ص. ۱۴۷ کتاب حاضر) «تسلط

امپراتوری عرب» می‌توانست موجب بازگشت مهاجران شود. وانگهی این تسلط با سرعت به اشغال تمام کشور انجامید. در ۶۵۱ آخرین شاه شاهان، یزدگرد سوم، شاهد از دست رفتن امپراتوری خویش بود و خود او، که همه رهایش کرده بودند، به نحوی رقت‌بار کشته شد و این پایان مصیبت‌بار سلسله‌ای بزرگ بود که بعدها فردوسی شاعر ایرانی در کتاب ستایش‌انگیز خود، شاهنامه، آن را به شعر روایت کرد. اما برای مانویان آن زمان این به معنای پایان کار آنها «در کشور بابل» نبود.

بی‌شک پیروان مانی گاهگاه اندکی از مساعدت مقامات جدید اموی برخوردار می‌شدند. کتاب الفهرست ابن ندیم (ص. ۱۴۹ کتاب حاضر) به نام خالد ابن عبدالله قسری اشاره می‌کند که اعضای فرقه را «زیر حمایت» خود گرفت. این حاکم، که سپس به دست جانشین خود زندانی شد و زیر شکنجه به قتل رسید (سال ۷۴۳)، مادرش مسیحی بود. وانگهی فقط مانویان نبودند که از لطف او بهره می‌بردند بلکه او با مسیحیان و یهودیان و زرتشتیان نیز همین‌گونه رفتار می‌کرد.

این دوران صلح طی نیمه نخست قرن هشتم باعث تجدید فعالیت ادبی و نظری فرقه شد که به تفرقه‌ها و انشعابات انجامید. بین طرفداران مهر «استاد استادان» و مقلاص^{۲۵}، مقام ارشد صومعه سیدی کوت^{۲۶} و برگزیده واقعی بود، مشاجره‌ای درگرفت که از ۷۲۴ تا ۷۳۸ ادامه یافت. جنبه نظری این انشعاب، که به روال همان سنت انشعابی دیناوران (ص. ۱۴۹ کتاب حاضر) صورت گرفت، ظاهر آکثر بود تا، اگر بتوان این اصطلاح را به کار برد، جنبه «روابط عمومی» آن. مسائل مربوط به انطباق با شرایط جدید مطرح بود و هر نوآوری در این زمینه با انتقاد سنت‌گرایان روبرو می‌شد: چگونه شنوندگان جدید پذیرفته شوند که عضوگیری فرقه آسان

25. Miqlās

26. siddiqūt

باشد، با مقامات اسلامی چه روابطی باید برقرار کرد؟ و این هم نمونه‌ای از ایراداتی است که گروه انشعایی به روحانی بزرگ سازمان مادر می‌گرفت:

"یکی از دلایلی که مقالسه به مهریه سرزنش می‌کنند این است که چرا خالد ابن قسری یک قاطر سواری به مهر داده، انگشتی سیمین در انگشت او کرده، و جامه‌های زربفت به او هدیه داده است."⁸⁹

مسلماناً تاریخ مانویت را در جهان اسلام نمی‌توان در مشاجره‌های بین یک گروه تندرو و مقامات فرقه جست‌وجو کرد. جهان اسلام نیز چون جهان مسیحیت نمی‌توانست زیر تأثیر آیین مانویت قرار نگیرد و، در نتیجه، نگران نباشد. نویسندگان عرب شخصیت‌های بسیاری از نویسندگان مشهور، شاعران، و مردان سیاسی را نام برده‌اند که در پوشش پاکدینی اسلامی بستگی خود را با زندقه مانوی پنهان می‌کرده‌اند. هرچند باید بسیار در این باره محتاط بود زیرا مخالفان خود را به مانویت متهم کردن کار آسانی بود اما گفت‌وگو ندارد که گاه شخصیت‌هایی برجسته در اشاعه آیین دوگانه‌باوری نقش درجه اول داشته‌اند. "آنان نویسندگان آثاری در دفاع از دو اصل [بدی و نیکی] و آیین‌های مربوط به آن هستند؛ آنها با کتابهایی که متکلمان در این باره نوشته بودند بسیار مبارزه کردند... از میان آنهایی که در این زمینه شهرتی به هم زدند، ابو عیسی‌الوَرّاق..."⁹⁰

عده‌ای از برادر همسر او، ابن راوندی، نیز نام برده‌اند. ابن راوندی مسلماناً «مرتد»ی سرشناس بود اما به آیین دوگانه‌باوری اعتقاد نداشت. برعکس، نمی‌توان از آن زندیق کبیر - در معنای کاملاً مانوی آن - یعنی ابن مقفع نویسنده کلیله و دمنه یاد نکرد. او که شخصیتی برجسته بود ضمناً الگویی هم محسوب می‌شد. معلوم است که چگونه اساطیر نمادین

مانوی، که ظاهراً بسیار فراوان است، می‌توانست به وسیله شخصیتی که موفق شد جایگاهی معتبر در میان بهترین نمایندگان محیط و زمانه خود نیز به دست آورد، به عنوان ارزشهایی گنوسی درک و پذیرفته شود. جاحظ می‌نویسد: "ابن مقفع کسی است که در زمینه فرهنگ حرف نخست با اوست." نیز بسیار پر معنا بود که این ایرانی، که پدرش را شکنجه کرده بودند، شرح حال مزدک، مروج «کمونیست»، را بنویسد که آیینی ملهم از کیش مانوی را تبلیغ می‌کرد. اما او بیش از اینها کرد. به راستی او همچون «خردگرایی» مسلم و اهل جدلی چیره دست در اثری، که ردیه امام القاسم^{۲۷} بر آن باعث شهرتش شد، با علم کلام اسلامی در افتاد و حتی باک نداشت که به پیامبر اسلام و خداوند قرآن جسارت کند. کاملاً قابل فهم است که مؤمنان صدیق به وحشت افتند و بحق آن «ملعون» جان خود را در راه این کفرگویی‌ها از دست بدهد. دلایل علیه او کم نبود. بنابراین، احتمالاً در سال ۷۵۷، اعدام شد:^{۲۸} اندامهایش را یک به یک بریدند و در شعله‌های آتشی انداختند که مظهر آتش جهنمی بود که در انتظار ملاعین است.

کیش مانوی دو خطر داشت: سیاسی و اجتماعی؛ که هم متوجه مذهب دولتی بود و هم متوجه قدرت عرب. هرچند این کیش توسط شاهان ساسانی سرکوب شده بود، به نوبه خود در قرنهای نخستین اشغال اسلامی جریانی بود ایران دوستانه. شریک در دشمنی پنهانی کشوری بود که مسلماً از سپاهیان خلیفه شکست خورده و زیر سلطه حکام بی‌پروای آنها بود - که

۲۷. منظور قاسم بن ابراهیم رسی (۱۶۹-۲۴۶ ق) است که کتابی را به ابن مقفع نسبت می‌دهد و او را مانوی می‌خواند و در هر چند سطر دشنام و نفرینی نثار او می‌کند. اما دلیلی بر اینکه این کتاب واقعاً از ابن مقفع باشد در دست نیست. و اصولاً در مورد مانوی بودن ابن مقفع نیز بین نویسندگان اختلاف نظر وجود دارد. برای آگاهی بیشتر نک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد چهارم، مقاله ابن مقفع...م.

۲۸. تاریخ به قتل رسیدن ابن مقفع سال ۱۴۲ هـ ق مطابق با سال ۷۵۹ میلادی است...م.

حجاج نمونه بارز آنهاست - اما همیشه خود را به دلیل گذشته فرهنگی بسیار برتر از اربابان جدید می دانست. آیین مانی، همچنین، آخرین پناهگاه این روحیه بدبین خردشده در زیر سلطه غالب بود. آنها عقیده داشتند که این وضع نیز شکل جدیدی از پیروزی بدی و نیروهای وابسته به آن است. بالاخره، این آیین و راههای رمزآمیزی که در اتحاد عرفانی با خدا می گشود و ریاضتهای سختی که از برگزیدگانش انتظار داشت، انسانهای اصیل را مجذوب خود می کرد. اینان با خوراکیهای فراوان زمینی که یا در همین زندگانی به آنها داده می شد یا وعده آن را برای زندگانی آن جهان به آنها می دادند راضی نمی شدند.

بنابراین، اهمیت بسیار داشت که جامعه مسلمان این زندقه خطرناک را زیر نظر داشته باشد، زندقه ای که می خواستند بی سروصدا آن جامعه را با فرسایشی آرام یا گاه با آشوبهایی خشونت آمیز ویران سازند. چند تن از خلفای عباسی - از جمله مهدی (۷۷۵-۷۸۵) و حتی پسرش هارون الرشید معروف - این شایستگی را از خود نشان دادند که ناظر بر ریشه کنی «ارتداد» باشند و حتی از این نیز گامی فراتر می نهادند زیرا گروهی از قربانیان آنها حتی از وجود مانی و آیین او هم بی خبر بودند. اما این گونه «مسامحه»ها برای استقرار نظم عمومی، که بدون پاکدینی میسر نمی شود، گریزناپذیر بود.

همان گونه که در جاهای دیگر و زمانهای دیگر نیز در جریان سرکوبهای مذهبی و نژادی مشابه پیش می آید، طبعاً ضرورت داشت که برای توجیه تدابیر رسمی، با «افشای اعمال ننگین» مطرودان به تبلیغاتی رسواکننده دست بزنند. نویسندگان محترمی از اینکه قلمهای خود را در اختیار آنان بگذارند کوتاهی نکردند. اینک دو نمونه از آنها، اولی از عبدالجبار و دومی از بغدادی:⁹¹

"نزد مسلمانان حمایت قانونی از مانویان وجود ندارد. مؤمنه‌ها و زنانی که خود را وقف مذهب [مانوی] کرده‌اند شبانه با مردان مجرد و راهبان ملاقات می‌کنند. به صومعه‌ها می‌روند که در آنجا مردان مجرد زندگی می‌کنند و اجازه دارند تا در راه شوق شهود خدا و زندگانی عقبا و به خاطر مهربانی با مجردان خود را در اختیار آنها بگذارند. زنان، هر زنی را که چنین رفتاری در پیش گیرد شایسته ستایش می‌دانند. متعهد می‌شوند که خود نیز چنان کنند و به او می‌گویند: مسیح، نیکخواهی و مهربانی تو را فراموش نخواهد کرد."

"اینچنین بود که زندیقان به پیروان خود اجازه می‌دادند با دخترانشان و خواهرانشان ازدواج کنند، شراب بنوشند، و هر اغواگری را مرتکب شوند. حتی یکی از آنان لواط را نیز جایز می‌دانست و اجازه داد هر پسری را که نمی‌گذاشت با او چنین رفتاری بشود به قتل برسانند."

این فهرست مفصل «جنایات» منتسب به مانویان مطلقاً اصالت ندارد و هم پیش و هم پس از آن به پیروان فرقه‌ها و مذاهب دیگر - حتی به مسیحیت و اسلام نیز - نسبت داده شده، چنانکه گویی همیشه «شهود» اتهام همه دچار وسوسه‌ای معین بوده‌اند. اما سرکوبی که به این ترتیب به راه افتاد و اختیار آن به دادگاههای محنه^{۲۹} داده شد کاری بود در راه خدا؛ تفتیش عقاید کاتولیکی چیزی نداشت که بر آن بیفزاید.

۲۹. به معنای محنت، آزمایش؛ در تاریخ اسلام، بازجویی و آزمایی که در عقاید فقها و قضات و محدثین در نیمه اول قرن سوم ه.ق، به تحریک معتزله و به دستور سه خلیفه عباسی، مأمون، معتصم، و واثق، به عمل آمد. مسئله مهم مورد امتحان عبارت از عقیده به خلق قرآن یا قدیم بودن آن بود. هرکس از فقها و محدثین و ائمه جماعت را که معتقد به خلق قرآن نبود از شغل خود برکنار می‌کردند. دایرة المعارف فارسی...م.

اگر منابعی را که به ما رسیده کافی بدانیم، در سالهای ۷۸۳ تا ۷۸۷ سرکوب بسیار وحشتناک بوده است.^{۹۲} تعقیب پلیسی و بازداشت بر اساس یک اتهام ساده یا حتی گاه بر پایه کوچکترین بدگمانی صورت می گرفته است: خواندن یک کتاب مشکوک، غفلت در انجام فریضة نماز، استهزای یک فریضه خطر آن را داشت که موجب جلب توجه مهیب قضات دادگاه ویژه شود. در سال ۷۸۰، به مناسبت لشکرکشی خلیفه مهدی، دستگیریهایی گروهی در حلب آغاز شد: جمعی از زندانیان اعدام شدند و کتابهایشان از بین برده شد. در مداین - زادگاه مانی، که مرکز گروه بزرگی از مانویان بود - زندیقان زندانی را در کوچه ها گرداندند تا مردم آنها را ببینند. اشخاص مظنون طبق معمول در زنجیر بودند و نگهبانان آنها را در پایتخت می گرداندند. گاه از کسانی که از کیش خود برمی گشتند یا مدعی می شدند که از اتهام مبرا هستند خواسته می شد تا به تصویر مانی بی حرمتی کنند، چنانکه این کار را با ابونواس شاعر مشهور کردند، یا دلایل دیگری بر پاکدینی خود ارائه دهند تا آزاد شوند. دیگران را سر می بریدند و کالبدشان را به چوبه های دار می آویختند. از سرنوشت شوم فرزند ابوعبیدالله وزیر مهدی، بخصوص بنا به روایت طبری مورخ، آگاهیم. آدم جاه طلبی که می خواست مورد عنایت خلیفه قرار گیرد او را رسوا کرد و آن جوان وابسته بودن خود را به فرقه مانوی اعتراف نمود. در حضور پدر که نخست به او تکلیف شده بود خود حکم را اجرا کند، سر پسر را بریدند.

یک بار دیگر سرنوشت کیش مانوی با خون رقم خورد. همان گونه که بزرگان اسلام امید داشتند، تدابیر سرکوبگرانه کاملاً مؤثر واقع شد. هنگامی که در قرن دهم ابن ندیم کتاب خود را نوشت می توانست بگوید:

"اکنون مانویان در ممالک اسلام بسیار اندکند. در بغداد به هنگام حکومت

معزالدوله (۹۴۵-۹۶۷) من سیصد تن از آنها را می‌شناختم؛ امروز (حدود سال ۹۸۷) تعدادشان در پایتخت از پنج نفر تجاوز نمی‌کند. آنها را آجاری می‌نامند؛ در حومهٔ سمرقند در روستاهای سغد و بخصوص در نویکات^{۳۰} اقامت دارند.^{۹۳}

بی‌شک در همین دوره استاد اعظم کیش مانوی، که ناگزیر بود با آخرین پیروانش (ص. ۱۵۲ کتاب حاضر) از برابر سرکوبی که این بار توسط خلیفه مقتدر (۹۰۸-۹۳۲) علیه آنان به راه افتاده بود بگریزد، «سرزمین بابل» را ترک کرد و راه تبعید به ماوراءالنهر را تا سمرقند دور در پیش گرفت.

«خرافه ننگین» مانوی که امپراتوری روم را مسموم می‌کند

بنا به روایتی قدیمی که در کتاب Acta Archelai نقل شده، نوشته‌های مانوی از زمان خود او به وسیلهٔ توماس در مصر و ادا^{۳۱} در کشور سکاها بخش می‌شد و در همین زمان پیشوای ارتداد خود با کمک هرماس^{۳۲} آنها را در «بخش علیای استان خویش» معرفی می‌کرد. سپس احتمالاً مانوی این سه مرید خود را به شرق و سوریه و مصر فرستاد. مسلماً این افسانه‌ای است که هِگِمونیوس^{۳۳} رواج داده اما همین افسانه به‌خوبی نشان‌دهندهٔ واقعیت وضعی است که کوشش سترگ سازمان مذهب ابتدایی مانوی توانسته بود ایجاد کند: گسترش بسیار سریع آن در استانهای شرقی امپراتوری روم.^{۹۴} احتمال دارد که هنگام نخستین سرکوبی فرقه، یعنی در زمان بهرام اول، بخشی از مریدان که در مناطق خاوری امپراتوری ساسانی ساکن شده بودند یا به بین‌النهرین روم که زبان اهالی آنجا زبان خودشان بود، یا به سوریه، که

30. Navikât

31. Addas

32. Hermas

33. Hegemonius

ظاهر آن از همان زمان مرکز توسعه مانویت محسوب می‌شد، پناهنده شده باشند. در نتیجه، باید به اهمیت زبان سریانی در نشر کلام مانی توجه داشت. پیامبر نیز بیشتر کتابهای خود را به این زبان نوشته بود: حتی در فیوم نیز، در کنار متون قبطی، اسنادی به زبان سریانی کشف شد. افزون بر این، بعضی از آن متون قبطی خود ترجمه از سریانی است. بالاخره، آخرین دستنویسی که می‌شناسیم و از مصر به دست آمده ترجمه یونانی از یک متن سریانی است. از موطن کاتولیک‌های جدلی که به «ارتداد» می‌تاختند به خوبی می‌شود فهمید که آن کیش در چه نواحی رسوخ کرده بود: اثوسیوس اهل قیصریه، اثوسیوس اهل امسا^{۳۴}، گئورگیوس اهل لائودیکه^{۳۵}، دیودوروس اهل طرسوس^{۳۶}، و یوحنای زرین دهن^{۳۷}، اهل همان‌جا که با قدرت سخنوری مسیحایی درخشان و مشهور خود علیه مانویان، این «سگهای کور و کر و هار»، غوغا می‌کرد. با وجود این، «مرتدان» در فلسطین و آسیای صغیر فقط دشمن نداشتند. در انطاکیه، لیانیوس^{۳۸} سوفسطایی از آنها دفاع می‌کرد و می‌گفت: "آنها به کسی بدی نمی‌کنند اما عده‌ای به آنها بدی می‌کنند." البته لیانیوس بی‌دین بود.

مانویت در عربستان هم نفوذ کرد و از همان‌جا بود که به مصر رفت، جایی که باید مدارک بسیار جالبی از نفوذ خود باقی می‌گذاشت. بی‌شک جمعیت‌های مانوی بسیار فعال بودند و عمیقاً در آنجا ریشه داشتند. نه فقط در مراکز بزرگ چندملیتی مثل اسکندریه که در آنجا آتاناسیوس در حمله

۳۴. Eusèbe d'Émèse (۳۰۰-۳۵۹)، نویسنده مسیحی از مکتب اسکندریه، اسقف امسا (حمص کنونی در سوریه).-م.

35. Georges de Laodicée 36. Diodore de Tarse

۳۷. Jean Chrysostom (۳۴۷-۴۰۷)، قدیس، مدرس کلیسا، بزرگترین آباء کلیسای یونان.-م.

38. Libanius



واحه فیوم (مصر).

به آنها کوتاهی نکرد بلکه بویژه در دره نیل نیز دیده می‌شد. مسئولان فرقه مرکز کار خود را در تبائید، نزدیک لوکوپولیس در چند کیلومتری اسیوط کنونی، قرار دادند. نخستین کسی که به آنجا آمد شخصی بود به نام پاپوس^{۳۹} یا همان اداکه، به روایتی، از طرف شخص مانی فرستاده شد. کلام مراد و تر از آن جا مبر، بلکه در همان سرزمین، همچون بازرگانی که بساط گنجینه‌اش را می‌گسترده، بمان.^{۹۵} سایر پیروان پیامبر، از جمله توماس، چنان تحرکی در فرقه برانگیختند که سبب نفوذ سریع آن شد. واقعیت آن است که این آیین نونه فقط از اعتباری که از مدتها پیش گنوستیسیسم نزد مردم آن نواحی داشت بهره‌مند بود بلکه، افزون بر این، از حیثیتی هم برخوردار بود که ریاضت‌پیشگی سخت برای آن فراهم می‌آورد و مانند ریاضت‌پیشگی آنکراتی‌ها بود که پارسایی آنان همیشه در خاورزمین مورد ستایش بوده است. این پیشرفت فوق‌العاده، دیر یا زود، سرکوب را به دنبال داشت، سرکوبی که با میزان موفقیت آن هم‌طراز بود و به مرزهای آن استان محدود نمی‌شد.

هنگامی که شورشی به رهبری آخیلتوس برپا شد و مصر را، از سال ۲۹۳، به مدت تقریباً دو سال ناآرام کرد، مانویانی، بویژه از آنها که در تبائید و فیوم ساکن شده بودند، احتمالاً در آن شرکت کردند. درباره این واقعه توضیحی هم داده شده به این شرح که آن مانویان از طرف نرسی شاه ساسانی «تحریک» شده بودند زیرا او بسیار مایل بود که مشکلاتی در راه دیوکلتیانوس^{۴۰} امپراتور روم در یکی از استانهای او ایجاد کند و امکان دارد ساراسن‌ها، بازرگانان سوری که به تجارت اشتغال داشتند، برای انتقال دستورعمل‌های تیسفون نقش واسطه را بازی کرده باشند.

چگونه قابل تصور است که هنوز بیست سال از محکوم شدن مانی به

وسیله شاه ایران و قتل شرم آور او نگذشته، پیروان پیامبر که برخی از آنان به دور از وطن پناهنده شده بودند بتوانند چنین تن به مانوورهای شاهنشاه جدید بدهند. حتی اگر قرار باشد اوضاع و احوالی استثنایی را اساس فرض قرار دهیم، باز هم چنین فرضی به راستی شگفت انگیز است. می دانیم که بعضی از فرقه های مذهبی، مثلاً در اسلام یا مسیحیت، حاضر شده اند که نقش مبلغ و زمینه ساز را برای قدرتهای سیاسی حاکم بازی کنند. اما باید آشکارا بگوییم که تصور یاری دادن به هر نفوذ امپریالیستی یا هر مسلکی که در خدمت دولتی باشد از جانب مانویت، که خود همیشه منکوب قدرتهای حاکم بوده، ناآگاهی مطلق از کیش مانوی است. با وجود این، واضح است که دلایل دیوکتیانوس در فرمان سرکوبی که احتمالاً در سال ۲۹۷، یعنی اندکی پس از پایان شورش مصر، صادر شد، مغالطه ای زیرکانه است بین مانویت و تبلیغات ایرانی:

"همچنین بسیار مایلیم که سرسختی بعضی اشخاص بسیار پست و فاسد را به کیفر برسانیم، اشخاصی که در برابر ادیان بسیار کهن، فرقه های جدید و ناشناخته راه می اندازند... اینها مانویانند. اخیراً شنیدیم به بهانه اینکه معجزات تازه و غیرمنتظره ای از سوی ملت ایران که دشمن ماست، در جهان رخ خواهد داد یا زاده خواهد شد، بذریعۀ نظمی در میان ملل آرام می باشند و مرتکب جنایاتی بزرگ می شوند... حتی بیم آن می رود... که رسوم ننگ آمیز و قوانین شوم ایرانیان را به کار برند به این منظور که زهر پستی خود را به مردمی که طبیعت پارساتری دارند، به مردم شریف و سازگار روم و به تمام جهان ما تزریق کنند."

آیا باید قبول کنیم که در لفافۀ این استدلال حق به جانب دیوکتیانوس

در واقع دلیل دیگری پنهان است؟ امپراتور که می‌خواست به‌زودی عزم جزم خود را برای نابود کردن تمام آثار مسیحیت در امپراتوری خویش آشکار سازد، آیا کیش مانوی را با یکی از «کلیساهای مسیحیت که در مصر برپا بود به‌عمد مشتبه نمی‌کرد و آیا به این ترتیب فرمان سال ۲۹۷ سرآغاز سرکوبهای ضد مسیحیت نبود که باید به‌زودی راه می‌افتاد؟ دلایلی بر درستی این گمان وجود دارد زیرا فرقه مانوی نوعی مسیحیت «اصلاح‌شده» ساده نبود بلکه حتی برای کلیسای کاتولیک رقیبی هم محسوب می‌شد. با وجود این، مسلم است که فرمان ضد مانوی راه را بر تدابیری گشود که در آغاز قرن چهارم متوجه تمام مسیحیان شد، تدابیری که از نظر حکومت سه‌نفره^{۴۱} آن زمان به‌منظور از بین بردن جنبشهای فکری مخالف خداشناسی سیاسی یووه‌ای^{۴۲} و هرکولی^{۴۳} ضرورت قاطع داشت. کیش مانوی بحق می‌توانست محرک بی‌نظمی شناخته شود و چون خطرناک‌ترین خرافه‌ای بود که در برابر نظریه‌های خادم آوگوستوس‌ها و قیصرها قد علم می‌کرد، پس منطقی بود که پیش از همه نابود شود:

"ما فرمان می‌دهیم که محرکان و رهبران آنها، هم خودشان و هم کتابهای پلیدشان به شدیدترین مجازات محکوم و در شعله‌های آتش افکنده شوند. و اما پیروان ساده آنها هم اگر سرسختی نشان دهند، دستور ما این است که به اعدام محکوم شوند و خزانه ما اموال آنها را تملک کند. اگر کسانی، حتی از کارمندان موظف یا صاحبان مشاغل مهم یا حتی دارندگان درجات باز هم بالاتر، به این فرقه ناشناخته که نفرت‌انگیز و مطلقاً ننگین است یا به

41. Tétrarchie

۴۲. Jovii، پرستش یوپیتر به عنوان خدا...م.
۴۳. Herculli، پرستش هرکول به عنوان خدا...م.

آیین ایرانیان بگروند، ترتیبی خواهیم داد که اموال آنها به عنوان مالیاتهای ما محسوب و خود آنها برای «اعمال شاق» به معادن فنیقیه و پروکونسوس^{۴۴} تحویل داده شوند.

این فرمان به ابتکار زیرکانه یولیانس^{۴۵}، سرکنسول افریقا و افشاگر فرقه، صادر شد.

چهره انسانی کیش مانوی در افریقا

کیش مانوی پس از مصر — در آنجا چنان فعال بود که سرکوبی دیوکلتیانوس نتوانست خفه‌اش کند — به افریقا رسید. بنا به روایات کهن، در آنجا نیز یکی از مریدان به نام آدیمانتوس^{۴۶} آمده بود تا شخصاً راوی کلام پیامبر باشد. اسقف مانوی فاستوس از «علامه آدیمانتوس (دارنده کمال معرفت)، تنها کسی که پس از پدر نیکبخت ما، مانوی، شایستگی آموختن درست را به ما دارد»^{۴۷} سخن می‌راند. به عقیده آوگوستینوس، این شخص کسی جز همان ادا نیست که، چنانچه دیدیم، نخستین فرستاده به مصر بود. نخستین مأمور، هر که بود، بر خلاف پاره‌ای فرضیه‌های بی‌پایه درباره یک نوع خاص از «کیش مانوی نومیدیایی» مهم نیست، آنچه اهمیت دارد این است که جمعیت‌های وابسته به فرقه که در جای جای لیبی مستقر بودند از نظر تعالیم و معتقدات عمیقاً یکسان و کاملاً یکدست بودند. کشفیات اخیر مدینه مادی و تبائید و همانندی این اسناد قبطی با دستنویس یونانی و با آنچه راجع به کیش مانوی در افریقا از طریق آثار جدلی آوگوستینوس

۴۴. Proconèse، نام باستانی جزیره مرمره واقع در دریای مرمره. — م.

45. Julianus

46. Adimantus

47. *Contra Faustum*, I, 2.

می‌دانیم، هیچ شکی در این باره باقی نمی‌گذارد.

با وجود این، به نظر می‌رسد که کیش مانوی در میان مصریان بیشتر نفوذ کرده باشد تا در جامعهٔ افریقایی^{۴۸}، گرچه هر تخمینی در این باره بی‌اساس است. آوگوستینوس هنگامی که از وضع فرقه در افریقا سخن می‌گوید با خرسندی از «تعداد اندک — tam exiguus — و تقریباً هیچ» نفراش آن را به مسخره می‌گیرد. اما وقتی می‌خواهد خطری را که این «ارتداد منفور» در بردارد مهم جلوه دهد آمار را جور دیگری می‌بیند و صحبت از «شنوندگان فراوانی» که قربانی شده‌اند، جمعیت بزرگ هیوبی که فورتوناتوس روحانی مانوی در آنجا «بسیاری از مردم محل را فریفته — tam multos —»^{۹۶} به میان می‌آید. ظاهراً کیش مانوی نخست در حاکم‌نشین کارتاژ و سایر مراکز شهری سرزمین تونس کنونی، از کنستانتینوا [قسنطینه]^{۴۹} تا الجزایر مرکزی پا گرفت و به یقین افراد هوشمندی را که مسیحیت کاتولیکی نمی‌توانست راضی کند جذب می‌کرد. اما در آن اجتماعات صنعتگران، بازرگانان، و مردم معمولی هم شرکت داشتند.

افریقا بی‌شک آخرین سنگر مانویت در باختر بود و اقتدار سازمان مانوی افریقایی تا به آن سوی دریای مدیترانه دامن گسترده. در قرن چهارم اسقف فاستوس برای بازدید و فعال کردن جمعیت مانوی رم که احتمالاً به وسیلهٔ هیئتهای اعزامی از افریقا پایه‌گذاری شده بود به آنجا رفت. ما این فاستوس را که در آغاز بی‌دین و اهل میلاد^{۵۰}، دهکده‌ای کوچک در کوهستانهای کنستانتینوا بود به وسیلهٔ رسالهٔ کوتاه کاپیتولا، که حاوی خلاصه‌ای از آن آیین است و موضوع مشاجره‌ای از طرف اسقف هیپو نیز

۴۸. نویسنده، مثل مورد ایران و خراسان، وقتی از مصر سخن می‌گوید آن را (شاید به دلیل اهمیت یا مصطلح بودن در زمان مورد بحث) جدای از افریقا نام می‌برد. — م.

49. Constantinoi 50. Mila

IN CIPITLIBAVRELI
AVGVSTINICONTRA
FAVSTVHERETICVM

[illegible]

آغاز رساله جدال آوگوستینوس قدیس با روحانی مانوی افریقایی، فاستوس (دستنویس پایان قرن هشتم).

شده بود، می‌شناسیم. او از شیفتگی واقعی مراجعان افریقایی خود برخوردار بود؛ به گفته آوگوستینوس، که خود زمانی شنونده بود و برای طرح پرسشهایی نجومی در زمینه کیهان‌شناسی مانوی به دیدار او رفت، این شیفتگی در حدی اغراق‌آمیز بود. "او از اینکه چنان باری به دوش کشد با احتیاط و فروتنی ابا داشت. از عدم کفایت خود آگاه بود و سرافکنندگی نداشت که به آن اعتراف کند."^{۵۱}

نمی‌توان از کیش مانوی در افریقا سخن گفت و به کسی نپرداخت که برای شناساندن و بویژه برای بد شناساندن آن بیشتر از همه کوشیده است. آوگوستینوس از نوزده سالگی تا بیست و هشت سالگی پنهان نمی‌کرد که از ترویج مسیحیت ناب مورد ادعای «کیش روشنی» سربلند است، مسیحیت نابی که بسی فراتر از آن «قصه‌های پیرزنی» بود که مادرش، مونیک، آنها را دوست داشت و سپس او در آن محیط، همچون هر گروه کوچک دیگر، صمیمیتی دیده بود که نیاز به آن داشت. به دلایلی نسبت به مراقبتهای برگزیدگان از شنوندگان حساس بود و حتی از این دوستی‌ها در رم نیز استفاده کرد و آن را به عنوان تکیه‌گاهی برای خود نزد دولت به کار گرفت و از مهمان‌نوازی مانویان بانفوذ بهره‌مند شد و حال آنکه، از همان هنگام از آنها فاصله می‌گرفت. از جمله زرنگیهای او، باید قبول کنیم - چیزی که خود با احتیاط «اعتراف» کرد - این بود که می‌دانست چگونه باید از امکانات موجود برای حفظ منافع فوری بهره‌گیری کند. آیا برای ادامه تحصیل در کارتاژ از سخاوت رومانیانوس^{۵۲} که ارباب تاگاسته^{۵۳} بود و پاداش او را هم با وارد کردنش در فرقه داد، بهره‌مند نشد؟ گرچه آوگوستینوس بعدها به تفصیل در دفاعیه خود به موضوع «پیمودن راه خطا» پرداخته و بر آن

51. *Confessions*, V, 7, 12.

52. Romanianus

53. Thagaste

اشک ریخته، به نظر نمی‌رسد که در سنینی که استعداد‌های روحی پویایی داشته آنقدرها هم از آیین مانی ناخشنود می‌بوده است. لکن با گذشت سالها، کم‌کم نوعی ناخوشایندی پیش آمد. محاسبات نجومی مربوط به طالع‌بینی، که مانویت راه‌حل‌های بهتری از ریاضیات^{۵۴} برای آن نداشت و نیز ملاقات یأس‌آور او با فاستوس، رخداد‌های نامنتظری بودند که نباید علل واقعی این تحول را پنهان کنند. درواقع آوگوستینوس که شخصیتی نگران داشت از «درجه» شنودگی خود راضی نبود و احساس می‌کرد که وظایف اخلاقی برگزیده‌ها را هم نمی‌تواند به عهده بگیرد. و نیز نمی‌توانست تعلیمات آیین را به ذوق و سلیقه خود حکم و اصلاح کند و یک مانویت آوگوستینوسی پایه‌ریزی نماید. گیش مانی از لحاظ نظم و قاعده‌خالی از اشکال بود و تجدیدنظر و اصلاح آن ضرورتی نداشت. این شنونده که در اوج قدرت ناشی از شأن و اعتبار خود بود، سرمایه‌ای مسلم اما کاملاً بی‌فایده برای آن آیین محسوب می‌شد. او که پایبند امور پارسیانانه «غیر مذهبی» و تا حدی ساده‌لوحانه شده و موظف به تدارک وسایل زندگی برگزیده‌ها بود، با خشم گریزناپذیر همیشگی خویش در برابر اقتدار سازمان رسمی مانویت می‌کوشید تا منحصرأ نقش تبلیغ‌کننده‌ای پرکار را بازی کند. اما، با گذشت زمان، بیش از پیش در تنگنا قرار می‌گرفت و در آن دستگاه سختگیر، که



قدیمی‌ترین تصویر آوگوستینوس
(کلیسای لاتران، قرن ششم).

نمی توانست کاری برایش انجام دهد و به هیچ وجه مدیون آن نیز نبود، این «تازه مؤمن» ناآرام بالاخره متوجه شد - البته خیلی دیر - که کیش مانوی پاسخگوی پرسشهایی نیست که قرار و آرام از او می گیرد. آیینی که "گام به گام و با احتیاط اما زمانی دراز"^{۹۷} از آن پیروی می کرد برایش همان افسانه‌ای شد که از آن پس کوشید، کم و بیش با خرسندی، آن را ریشخند کند همان طور که پیش از آن قصه‌های پیرزنی^{۵۵} کاتولیک‌ها را استهزا می کرد. سپس نوبت بازگشت به مذهب کاتولیکی رسید و این مذهب خود را آشتی پذیرتر و نرمخوتر نشان داد و حتی شتافت تا، مانند کارفرمای یک کارگاه ساختمانی، دستاوردهای فراوان علوم الهی کسی را که باید اسقف هیپو و، بالاتر از آن، پیشوای معنوی بی چون و چرای مسیحیت افریقا می شد در کارگاه خود بپذیرد.

دیدیم که چگونه این مانوی ازدین برگشته دلایل خود را برگرداند و دشمن عوض کرد. زیرا در این مرحله او بیشتر از همیشه سر پیکار داشت، واقعاً بیشتر از همیشه، و چقدر از این بابت احساس آرامش می کرد، حتی در برابر هم فرقه‌ای‌های پیشین خود، مثل کشیش فورتوناتوس که از پیش او را می شناخت. این بار در واقع او به عنوان استاد و ارباب سخن می گفت و فرمان می راند. برای آنکه این مشاجره جو^{۵۶}ی مهیب را درست ارزیابی کنیم کافی است مشاجرات او بر ضد سخنگویان فرقه را دنبال نماییم. او در ادعای کتب و شفاهی خود، که بین سالهای ۳۸۸ تا حداقل ۴۰۴ پی در پی صادر می شد، توانست دقت نظر مسلم یک قهرمان مدافع امر حق را با بذله گویی آموزگاری مختصر عوام فریب درهم آمیزد. او، به تناوب، با متهم کردن و نیش زدن ماهرانه و هنرمندانه، ماشینی را به راه انداخت که به نحوی جبران ناپذیر فرقه را و پیش از همه پیشوایان آن را به خطر

55. *aniles fabulae*56. *debater*

می‌انداخت، پیشوایانی که باید اعتبار خود را نخست در برابر پیروان خویش از دست می‌دادند. قضیه برای این نماینده کلیسای بزرگ [کاتولیک] عبارت از وظیفه‌ای اساسی بود که به خوبی از عهده آن برآمد: بی‌اعتبار کردن و از کار انداختن پویایی مانویت، کاری که تحسین مداحان مذهبی را تا به امروز هم برایش فراهم آورد.

دلایلی که او برای رسیدن به منظور خود پیش کشید اثربخش بود. به این ترتیب، او می‌توانست سختگیرهای قانونی امپراتوری را توجیه کند. بین دوم مارس ۳۷۲ و نوزدهم ژوئن ۴۴۵، یعنی از زمان والتیانوس اول تا زمان والتیانوس سوم، بیست فرمان صادر شد که به موجب آنها مانویان سرکوب و از جمله به مرگ محکوم می‌شدند: آنها حتی در دوران باستان تنها مرتدانی بودند که توسط امپراتوران مسیحی به چنین کیفری می‌رسیدند.^{۹۸} البته آنها به انتظار آوگوستینوس ننشسته بودند و نیاز به دلایلی نداشتند که آن جدلی پیش کشیده بود تا علیه فرقه‌های مخالف مذهب کاتولیک، یعنی مذهب دولتی، چاره‌اندیشی کنند. اما در عین حال جای انکار نیست که از نظر اسقف هیو این قوانین بسیار درست و بجا بود اگرچه مفهوم با فکر واردشان کن^{۵۷} (انجیل لوقا، ۱۴، ۲۳) با مفهوم مورد عمل مفتشان عقاید قرون وسطا که پیوسته آن را بازور واردشان کن^{۵۸} می‌خواندند تا خودکامگی همراه با آهن و آتش جبار خویش را توجیه کنند، تفاوت بسیار دارد.

زندگی‌نامه‌نویسان فراوان یا بهتر است بگوییم ستایش‌نامه‌نویسان فراوان آوگوستینوس در مورد بعضی از ویژگیهای این شخصیت رازداری بسیار کرده‌اند. مثلاً درباره سرکوبی دوناتیان بجاست یادآور شویم که آن شبان ستیزه‌جوی کاتولیک حتی از برانگیختن یونیفاکیوس^{۵۹}، آخرین والی آفریقا، علیه آنان دریغ نکرد. او نامه مشهور یکصد و هشتاد و پنج خود را

57. cogite intrare

58. compelle intrare

59. Boniface



کارتاژ (تونس)، چهارراه مدیترانه‌ای تمدنها.



تیاسا (روستایی در الجزایر). یکی از گورستانهایی که در سراسر
سواحل افریقا گسترده است.

به قصد این سردار بدبخت نوشت که بر اثر ندای وجدان تردید داشت که آیا «مردان» را از دم تیغ بگذرانند یا نه؛ و در عنوان آن نوشت: "خطاب به کسانی که نمی‌خواستند در قوانین امپراتوری کیفری برای دوناتیان مقرر شود."⁹⁹ مسلماً نباید امید نوعدوستی «انسانی» تری دربارهٔ مانویان می‌رفت و همین نمونهٔ ساده در این خصوص به اندازهٔ کافی گویاست.

در کارتاژ مانویانی که در جریان دستگیریهای گروهی بازداشت شده بودند و پلیس از آنها بازجویی کرده بود «افرار»هایی کردند که آوگوستینوس با اشتیاق آنها را به ثبت رساند و شبهه‌ای در اعتبار آنها به خود راه نداد. تا آنجا پیش رفت که حتی اظهار کرد که دادگاه رم به کار این سرسختان، این مرتکبین «جنایات شرم‌آور»، «نه‌چندان بی‌درسر» — *vix compulit confiteri* = به زور اعتراف — رسیدگی کرد؛ او با استناد به اسناد کلیسا، که اشاره به بازداشت سایر پیروان فرقه داشت، تصریح می‌کند که برای واداشتن آنها به اعتراف، توسل به یک «بازجویی دقیق» ضرورت یافت — تحت بازجویی دقیق اعتراف واقع شد: *sub diligenti interrogatione confessi sunt*¹⁰⁰ — به این ترتیب، اسقف هیپو به نکاتی می‌پردازد که در حد آدمی وارد به «مسئله» است و تناسب^{۶۰} و سایل به کار رفته را ارزشیابی می‌کند.

مانویت افریقایی به سهم خود چهره‌ای روشن‌تر و نیز مسیحی‌تر و بسیار نزدیک به کلیسای ترتولیانوس^{۶۱} و کوپریانوس^{۶۲} داشت. اما ناچاریم بپذیریم که اگر ما از معتقدات نمایندگان این مانویت، فاستوس، فورتوناتوس، و فلیکس، آگاهیم — آوگوستینوس دو نفر اخیر را به عنوان متهم فراخواند —

60. *ad hoc*

۶۱. Tertullien (۱۵۰-۲۳۰)، متأله رومی، متولد کارتاژ. از نوابع مسیحیت و موجد ادبیات مسیحی لاتینی است. — م.

۶۲. Cyprien (وفات حدود ۲۵۸)، قدیس و از آباء کلیسا، اسقف کارتاژ. برای ایجاد وحدت در بین مسیحیان کوشید. — م.

از سوی جمعیت‌های مانوی چیزهای بسیار کمی به دست ما رسیده مگر از میان اشارات مربوط به سرکوبها یا از لابلای بدگویی‌ها، که شنونده سابق با دقت بسیار آنها را جمع آوری کرده، اما البته باید با احتیاط کامل پذیرفته شود. کاش ما در آن جلسه‌هایی که رؤسای فرقه رساله دو اصل را برای تازه‌مؤمنان تفسیر می‌کردند شرکت داشتیم و از شور و حرارت آن محافل و از آن روابط خانوادگی^{۶۳}، که کلیساهای بزرگ رسمی و سربازخانه‌وار بری از آن بودند، بهره‌مند می‌شدیم. گوش فرادادن به ویکتورینوس^{۶۴} که هم شماس کلیسای کاتولیک و هم شنونده مانوی بود و در ملیانه (خمیس ملیانه در الجزایر مرکزی) ایمان ممنوعه خود را فعالانه موعظه می‌کرد برای ما سرشار از آموزش بود. او به ارتداد خویش آنقدر ادامه داد تا روزی که پاسدار هشیار پاکدین، اسقف هیپو (که در شهر مقررکنسول اقامت داشت و بنابراین بسیار دور از آن شهر کوچک کوهستانی موریتانیای قیصری بود) شخصاً، از بالای سر اسقف آن ناحیه، دوتریوس^{۶۵}، تدابیری اساسی اتخاذ کرد و آن «مرتد» را واداشت تا چون طاعون‌زده‌ای با پای خود روانه تبعید شود.

بوژه باید آن پیروان اهل قیصریه^{۶۶} و تپاسا^{۶۷} را می‌دیدیم و با عقاید و زندگی آنها آشنا می‌شدیم که اگر نامشان بنا بر رسم رایج از طرف آوگوستینوس برای افشاگری تحمیلی در نامه شخصی به نام فلیکس در تأکید بر عقیده ارتدادی مانوی او نمی‌آمد — و چه بهتر بود اگر چنین می‌شد — ما از آنها خبری نداشتیم. اینان زنان و مردانی از آن مردمند که تنها نام کوچکشان بر سنگ گورشان در پهنه گورستانی گسترده در زیر آسمان

63. *familiaritas* 64. Victorinus 65. Deuterius

۶۶. Caesarea، شوشل کنونی، واقع در غرب شهر الجزایر، پایتخت قدیم موریتانیا. — م.

67. Tipasa

سرتاسر ساحل افریقا دیده می‌شود و بیشتر آنها شنوندگان ساده‌ای بیش نبوده‌اند و گناهشان تنها این بوده که می‌خواسته‌اند راه مانی را دنبال کنند.¹⁰¹

من، فلیکس، که به مانویت ایمان آورده بودم، خدا را شاهد گرفتم که تمام حقیقت را بگویم و آن وقت اعلام کردم که در قیصریه این مردان و زنان مانوی را می‌شناسم: ماریا و لامپادیا همسر مرکوریوس زرگر - که من و آنها با هم درخواستهایمان را به عنوان ائوکاریستوس برگزیده نوشتیم - کایساریا و دخترش لوسیلا، کاندیدا که در تپاسا زندگی می‌کند، ویکتورینای اسپانیایی، سیمپلیکیانوس پدر آتونوس، پل و خواهرش که اهل هیپو هستند (این دو نفر را من به وسیله ماریا و لامپادیا فهمیدم که مانوی‌اند). تمام آنچه من می‌دانم همین است. اگر کشف شد که بیش از این می‌دانسته‌ام خود را گناهکار می‌شناسم.

به سوی «نومانویت» قرون وسطایی:

پاولیسین‌ها و بوگومیل‌ها

مانویت، به‌رغم شدت سرکوبی‌ها، در امپراتوری روم نیز مثل چین و امپراتوری اسلام، تلاشی یأس‌آمیز برای بقای خود کرد، فرمانهای امپراتوران هم به‌سادگی نتوانست «کلیسای دادگری»¹⁰² را در جهان رومی خفه کند. به ابتکار شخص پاپ، تدابیر خارق‌العاده‌ای که از فرمانهای قدیمی گرفته شده بود در سال ۴۴۵ از نو زنده شد. لئوی کبیر که مایل بود جمعیت قابل ملاحظه مانویان روم را - که با رسیدن پیروانی از افریقا، به دنبال سلطه و اندال‌ها، فزونی یافته بود - متلاشی کند، شکار جدی «مرتدان» را سازمان داد. باز

همان زرادخانه اتهامات مرسوم به راه افتاد و اعضای فرقه به تبعید در خارج از رم و ایتالیا محکوم شدند. با اینهمه، چند تنی از مانویان موفق شدند از آن تدابیر بگریزند. از دیگران، گروهی به اسپانیا که هنوز جمعیهایی در آنجا بود یا به آستورگا پناه بردند (هرچند در اینجا ممکن است پریسکیلانیوسیان^{۶۸} بوده‌اند). در قرن ششم امپراتوران یوستینوس و یوستینیانوس تصمیم گرفتند کار را یکسره کنند: کیفر مرگ نه تنها برای مانویان وفادار بلکه حتی برای تمام کسانی که از ایمان خویش برگشته اما روابط خود را با همکیشان سابق حفظ کرده و آنها را به دادگاه معرفی نکرده باشند^{۶۹} برقرار می‌شود. می‌دانیم که این روش نفرت‌انگیز لو دادن را پیش‌تر آوگوستینوس باب کرده بود. مانویت، که همه‌جا مورد پیگرد واقع می‌شود، جذامی است هولناک. نام آن را بر هر آدم مزاحمی اطلاق می‌کنند: از اینجا است که از بین بردن آنها به امر سلامت جامعه تبدیل می‌شود و در چشم پاپ رم، این کار مشارکتی در خور ستایش است برای دفاع از کلیسا و حفظ سلامت آن، که دیگر نمی‌تواند این «کوفت» را در بدن خود تحمل کند. بنابراین، همراهی مقامات کاتولیک را در این راه نباید دست‌کم گرفت.

ماکسیموس^{۷۰} غاصب (امپراتور روم) این را خوب می‌دانست. او که نیاز به پشتیبانی کلیسا داشت، تردید به خود راه نداد و با فرستادن پریسکیلانیوس اسپانیایی و چهار تن از طرفدارانش به دم تیغ جلاد در تریپر همت و غیرت خود را ثابت کرد. اما چه ایرادی به پریسکیلانیوس می‌گرفتند؟ او در ناحیه مریدا^{۷۱} و کوردو^{۷۲} آیین را ترویج می‌کرد که تا جنوب گل گسترشی

۶۸. Priscillianists، پیروان پریسکیلانیوس (۳۰۰-۳۸۵) که از چند سطر بعد توضیحات کافی درباره او داده خواهد شد. -م.

69. *Codex Justinianus*, I, 5, 16.

۷۰. Maxime، ماگنوس کلمنس، امپراتور روم غربی (۳۸۳-۳۸۸). -م.

71. Mérida 72. Cordoue

دامنه دار یافته بود. پیروانش در گروه‌های کوچکی با هم جمع می‌شدند و پیشرفته‌ترینشان نیز نام «برگزیده» داشتند. این فرقه مسیحی که مایه گنوسی داشت از پیروان خود می‌خواست ریاضت‌پیشگی سختی را رعایت کنند که آنکراتیسم نامیده می‌شد. با وجود این، اگر شباهتهای آن را با کیش مانوی کنار بگذاریم، آیین پریسکیلیانوسی اساساً با کیش مانوی تفاوت داشت. در واقع این آیین گنوستیک دوگانه‌باور نبود، عهد عتیق را قبول داشت، مسیح را یک آدم واقعی و امرگناه را ناشی از اراده انسان می‌دانست. پریسکیلیانوس، که خود به سمت اسقف آویلا تعیین و تقدیس شده بود، همیشه اتهام مانوی بودن خود را رد می‌کرد. اما چون با شدتی کم‌نظیر از سوی چند اسقف مورد حمله قرار گرفته بود - از جمله هیداکیوس^{۷۳} که نشان داد شایستگی بدترین نابکارها را دارد - و شورا‌های مذهبی ساراگوسا و بوردو او را سرزنش کرده بودند، محکومیتش گریزناپذیر بود. طبعاً شکایت‌هایی که طرح می‌شد حاکی از افشای غیراخلاقی بودن و «اعمال جادوگری» فرقه بود: شکایت‌های وحشتناکی که متوجه جمعیت‌های مخفی می‌شد و کیفرش مرگ بود. امپراتور ماکسیموس در نامه‌ای که به پاپ سیریکیوس^{۷۴} درباره این قضیه نوشت تصریح کرد که محکومان به رابطه داشتن با مانویان «اقرار» کرده‌اند. ده قرن بعد نیز در محاکمه دیگری، که آن هم باید به نحوی رقت‌انگیز پایان می‌یافت، یعنی محاکمه شهسواران پرستشگاه^{۷۵} باز همین اتهام نابجای مانویت جزء سایر اتهام‌ها عنوان شد.^{۱۰۳}

73. Hydace 74. Cyrice

۷۵. Templiers، فرقه‌ای نظامی و دینی که در سال ۱۱۱۹ طی جنگ‌های صلیبی تشکیل شد و بخصوص در فلسطین تشخیص بسیار یافت و اعضای آن ثروت‌های هنگفت به دست آوردند. فیلیپ چهارم، شاه فرانسه، در سال ۱۳۰۷ تعقیب و آزار کردن آنها را آغاز کرد و در ۱۳۱۴ آخرین رهبرشان را سوزانید. در سال ۱۳۱۲ پاپ کلمانس پنجم رسماً سازمان آنها را نامشروع شناخت و ماجرای آنها پایان گرفت. -م.



”بسا، حدرا، اصل از لیدی، مانویت...”

قطعه حکاکی شده، بی شک کشف شده در سائن در در سواحل دالماسی، که گواه نفوذ مانویت، احتمالاً از آغاز قرون چهارم، در این ناحیه است.

همانند بهای اغراق آمیز و مغالطه های جانبدارانه به کناز، مسلماً نمی توان منکر شد که سنت دوگانه باوری گنوسی در سراسر قرون وسطا برقرار بود. حتی نمی توان با اطمینان تأیید کرد که در روزگار ما هم تمام اشکال آن از بین رفته باشد. با وجود این، یک پرسش باقی می ماند: آیا این دوگانه باوری گنوسی که با تهاجم گسترده پاکدینی رسمی در غرب باقی ماند، تداوم و میراث مانویت است و از نظر تاریخی شاخه ای از آن محسوب می شود؟ یا آنکه باید آن را آفریده ای قائم به ذات، اصیل، برآمده از ژرفنای دلهره های بشری دانست که از جهات اساسی با آیین مانویت نزدیک اما از لحاظ پیدایش مستقل از آن است؟ هیچ پاسخ قاطعی به این پرسش میسر نیست و، بنابراین، بهتر است که اصطلاح «مانویت قرون وسطایی» را با احتیاط بپذیریم. به نظر می آید که آیین پاولسین برای نخستین بار سنت دوگانه باوری را

پذیرفته باشد. این فرقه در ارمنستان به وجود آمد، در آن نواحی کوهستانی، که مسیحیت خیلی زود جا باز کرده بود و باید گهواره یا عرصه برخورد گروه‌های التقاطی بسیاری می‌شد، سی‌ودومین شورای مذهبی دوین^{۷۶} در سال ۷۱۹ مقرر می‌داشت: "در محلهایی که فرقه بسیار پلید آن مردمان ضد اخلاق موسوم به پاولیسین اشغال کرده است نباید احدی دیده شود." شناخت آغاز این «ارتداد» و حتی بیان ریشه لغوی آن کاری مشکل است. آیا پاولیسین‌ها، چنانکه از تاریخ بطروس سبسیلی برمی‌آید، مردمان شخصی به نام پاولوس پسر کالینیسی^{۷۷} مانوی هستند که در ترویج آیین مانی در ساموساتا^{۷۸} واقع در مرز سوریه و ارمنستان شرکت داشته؟ یا احتمالاً نام خود را از پاولوس ارمنی، پدر گنسیوس^{۷۹}، گرفته‌اند که در آغاز قرن هشتم سرنوشت فرقه به مدت سی سال در ناحیه مانانالی^{۸۰} واقع در غرب ارزروم به دست او بود؟ اما، به موجب منابع متعدد، می‌دانیم که آیین پاولیسین به وسیله کلیساهای بسیار سازمان یافته در سرزمین بیزانس تا تراکیا رواج یافته بود. این جنبش که ابتدا از مختصر توجه امپراتوران غیرستی برخوردار بود سپس به صورت تهدیدی واقعی برای پاکدینی مورد حمایت سازمان کاتولیکی^{۸۱} و ثبات سیاسی کشور درآمد. این خطر بویژه بین سالهای ۸۶۳ تا ۸۷۰ با اقدامات موفقیت آمیز یوهان کریسوس^{۸۲} پیشوای فرقه و نیز به دلیل اتحاد با امیران عرب ملطیه^{۸۳} آشکار شد. آنگاه سرکوبی و به دنبال آن تبعید به تراکیا پیش آمد. سپس یوحنا اول ملقب به زیمیسکس^{۸۴} پاولیسین‌ها را در آن نواحی از بلغارستان شرقی که تازه فتح کرده بود (۹۷۱) اسکان داد و این خود بازگشودن سرزمینهای جدید به روی آنها بود.

76. Dwin 77. Callinicie 78. Samosate 79. Genesios'

80. Mananali 81. *catholikai* 82. Jean Chrysocheir

83. Mélitène

۸۴. Jean I Tzimiskès، امپراتور بیزانس (۹۶۹-۹۷۶). - م.

این آیین از جهاتی به مانویت نزدیک بود: دوگانه بودن اصلها (تقابل خدای خوب، پدر جهان ناپیدا، با خدای آفرینش، خالق و فرمانروای جهان پیدا)، مردود شمردن عهد عتیق، دلبستگی خاص به تعالیم بولس حواری، اعتقاد به «مسیح روحانی» که جسمیت نیافت و، بنابراین، به صلیب کشیدن او صوری بود؛ بالاخره پاولیسین‌ها با هر تقدیسی^{۸۵} به لحاظ ارتباط آن با «ماده» مخالف بودند و، به عقیده آنها، گوشت و خون مسیح که انسان باید به دست آورد کلام اوست.

نام جنبش بوگومیلی از نام پایه‌گذار آن کشیش بوگومیل («که رحمت خدا بر او باد») گرفته شده است. غیرممکن نیست که این فرقه که نخست در بلغارستان رایج شد جایگزین آیین پاولیسین شده باشد. در این کشور، در کنار سایر «جرقه‌های ارتداد» که از ارمنستان می‌رسید، پاولیسین‌ها نیز پراکنده شده بودند و آیین خود را نشر می‌دادند. دیدیم که جمعیت‌های پاولیسین توسط بیزانسی‌ها در حدود سال ۹۷۵ به ناحیه فیلیپوپولیس^{۸۶} منتقل شده بودند. آیا این نکته گویایی نیست که این ناحیه یکی از پررونق‌ترین مراکز آیین بوگومیل بشود و تا قرن هفدهم نیز همین موقعیت را حفظ کند؟ با وجود این، پیدایش آیین جدید موکول به سکونت آن مردم در این نواحی نبود زیرا پیش از آن و در ثلث نخست قرن دهم پیدا شده بود. (این هم درست است که از قرن هشتم مهاجران پاولیسین نقش پوشش دفاعی بیزانس را در مرزهای بلغارستان به عهده داشتند) اگرچه همزیستی بین این دو فرقه و هماهنگی در اقدامات آنها وجود داشت، هیچ چیز به ما اجازه نمی‌دهد که بوگومیل کشیش ارتدوکس و پیروانش را جانشینان پاولیسین‌ها بشناسیم. بی‌شک دقیق‌تر آن است که تعالیم آنها را آمیزه اصیل آیین مانوی و

85. sacrement

۸۶. Philipopolis، پلوودیف (Plovdiv) کنونی، شهری در بلغارستان.م.

پاولیسین بدانیم. در حدود سال ۹۵۴ تئوفیلاکتوس^{۸۷}، اسقف اعظم قسطنطنیه، در پاسخ تزار بلغارستان که از گسترش این جنبش اظهار نگرانی کرده بود همین مطلب را، بی آنکه نامی از بوگومیل ببرد، در نامه‌ای به او نوشت.

آیین بوگومیل، بویژه به وسیله رساله‌ای که کشیش کوسماس^{۸۸} با خشونت‌های خشم‌آلود در رد آن نوشت، بسیار شناخته شده است.^{۱۰۴} این فرقه - که در مسئله اصل بدی به دو شاخه دراگوویتزن‌ها^{۸۹} و بلغاری‌ها تقسیم شد - موضوعات مهم را البته با تغییرات قابل ملاحظه‌ای از سر گرفت. چنین بود که بلغاری‌ها عقیده داشتند شهریار بدی وجود ابدی ندارد: ساتانائیل^{۹۰} [شیطان]، مثل مسیح، یکی از دو پسر - پسر ارشد - پدر است. او که طغیان کرد و مخلوع شد، آفریننده و فرمانروای این جهان گردید؛ کلیسای ارتدوکس یکی از آثار اوست. «شریعت موسی و پیامبران [یهود] در کتابهای مقدس که به دست ما رسیده وجود ندارد. مسیح‌شناسی مفاهیم مکتب دوستیسم^{۹۱} را از سر گرفته است، و کوسماس دربارهٔ مریم عذرا می‌نویسد: "آنها مطالب نابخردانه بسیار راجع به او از خود ابداع می‌کنند." ثروت و به طور کلی هر تجملی، ازدواج و تولید مثل، خوردنیهای آلوده (بویژه گوشت و شراب) به کلی حرام است. تعمید و مراسم قربانی مقدس به وسیله کلیسا، باطل شناخته می‌شود. ریاضت‌کشی راهبانه، که مستلزم روزه گرفتن بسیار و فقیر بودن است، تکلیف هر مسیحی خوبی است.

همچنین جالب توجه است که می‌بینیم آیین بوگومیل جنبش مخالف نهادهای اجتماعی موجود را تقویت کرد. این آیین که یک خمیرمایه واقعی

87. Théophilacte 88. Cosmas 89. Dragovitsiens

90. Satanaël

۹۱. Docetisme، فرقه‌ای از بدعتگذاران مسیحی که معتقد بودند مسیح وهم و خیالی بیش نبوده است و زندگی و آلام او نمودی بیش نیست. -م.



ستون کنده کاری بوگومیلی رادیملیه (نزدیک استولاچ، یوگوسلاوی) که «مصلوب»، لنگر
رستگاری، را در هیئت یک ساقه رز نشان می‌دهد. تجسم این آیه از انجیل (یوحنا، ۵ و
۱۵): "من درخت انگورم و شما ساقه‌های آن".



یک اثر بوگومیلی رادیملیه (جزئیات).

انقلابی بود، در این زمینه به طور محسوس با آیین پاولسین‌ها متفاوت بود اگر اینها مبارزان بسیار متحد ملی‌گرایی ارمنی بر ضد سلطهٔ بیزانس بودند، محرک بوگومیلی‌هایشتر عدالت اجتماعی بود که در مبارزهٔ روستاییان بی‌چیز علیه طبقهٔ زمینداران بزرگ و مقامات سیاسی که مدافع اشراف بودند تجلی می‌یافت. از همین جاست که این «آنارشیست‌ها» کلیسا و دولت را یک‌جا مردود می‌دانستند.

"شما به کشیشان و به تمام مقامات مذهبی بی‌حرمتی می‌کنید و کشیشان مؤمن واقعی را فریسیان^{۹۲} نابینا می‌خوانید و ناسزاها به آنان می‌گویید و مثل سگهای دنباله‌روی سوارکاران پشت سر آنها عوعو می‌کنید... یکی از مرتدان را شنیدم که به من می‌گفت: چه کسی تو را برای ما عالم دین کرده؟ ... به پیروان خود یاد می‌دهند که از مقامات پیروی نکنند، به توانگران اهانت می‌کنند، به امپراتوران کینه می‌ورزند، مافوق‌ها را ریشخند می‌کنند، به اربابان ناسزا می‌گویند، عقیده دارند که خدا از هر کس که برای امپراتور کار کند نفرت دارد و به خدمتکاران سفارش می‌کنند که برای اربابشان کار نکنند."

وقتی سخنان خشم‌آلود کشیش پاکدین، کوسماس، را بر ضد این رذالتهای «مرتدان» می‌شنویم آیا به نظرمان نمی‌آید که صدای او پتان^{۹۳} کشیش کاتولیک میلو^{۹۴} را گوش می‌دهیم که از زمینداران بزرگ بر ضد سیرکنسلیون‌ها^{۹۵} شورشی افریقایی دفاع می‌کند؟

۹۲. Pharisiens، فرقه‌ای از یهودیان که در قرن دوم پیش از میلاد می‌زیستند و مدعی اطاعت محض از فرمانهای تورات بودند اما در انجیل‌ها متهم به تظاهر و ریاکاری شده‌اند...م.

جنبش بوگومیل در صربستان، در تمام بالکان، و سپس تا روسیه گسترش یافت. در جنوب از بوسفور گذشت و به آسیای صغیر رسید. — در آنجا توانست با محیط جدید، با مراکز بزرگ شهری سازگار شود و حتی صومعه‌ها را به آرمان خود مؤمن سازد.

طبعاً قدرتهایی که خود را در خطر می‌دیدند در دفاع از خویش کوتاهی نکردند. در قسطنطنیه به امپراتور مقدس آلکسیوس اول کومننوس^{۹۶} (۱۰۸۱-۱۱۱۸) ترفند کارسازی الهام شد. او که می‌خواست مبشر بزرگ فرقه، واسیلی، را رسوا کند، دوستانه به کاخ سلطنتی دعوتش کرد چنانکه گویی می‌خواهد دربارهٔ آیین بوگومیل، که می‌گفت توجهش را جلب کرده آگاهی به دست آورد. واسیلی عقاید خود را بیان کرد. در این مدت کاتبی که پشت پرده‌ای پنهان شده بود «اقرارها»ی ارتجالی او را می‌نوشت. زندانش کردند، به دادگاهش کشیدند، مبلغ بلغاری با سربلندی در خطای خود اصرار ورزید. لذا شورای مقدس مذهبی خواست که آن مرتد را بسوزانند و امپراتور به طیب خاطر این درخواست را پذیرفت. آنگاه، و پس از آن کوه‌های آتش دیگری هم برپا شد. راستی که زمانه زمانه به آتش کشیدن‌ها بود.

ماجرای بزرگ کاتارها

دربارهٔ کاتارها، اشخاصی البته با شایستگیهای نابرابر، بسیار نوشته‌اند. دربارهٔ منشأ این فرقه نیز فرضیه‌های بسیار به میان آمده است. آیا کاتارها وارث جنبشهای «نومانوی» یا «نهان مانوی» در ایتالیا و فرانسه بودند که پیش از آنها در شبه جزیرهٔ بالکان وجود داشت؟ پیش از آنکه پاسخی

96. Alexis I Commène

دهیم نخست مسئله روابط بین کیشهای مانوی، پاولیسین، و بوگومیلی را به کوتاهی بیان می‌کنیم:

از پیش می‌دانیم که هیچ دلیلی در دست نداریم تا فرقه پاولیسین را یکسره در راستای کیش مانوی بدانیم. پاولیسین‌ها البته طرفدار همان دوگانه‌باری بنیادینی بودند که مانی تعلیم داده بود اما اصول اخلاق اینها بسیار ملایم‌تر بود و هیچ ربطی با اخلاق ریاضت‌کشانه سفارشی پیامبر ایرانی نداشت. آیین بوگومیلی «بلغاری»، برعکس، در زمینه آداب عملی کاملاً در خط سنت مانوی بود اما درک دوگانه‌باوری خفیفی که از «دو اصل» داشت سبب اختلاف این آیین و حتی گسیختگی ژرف آن با مانویت می‌شد، هرچند برای ما دشوار است که اهمیت واقعی این نکته را بر پایه اظهارنظرهای جزم‌اندیشانه قرون وسطا به درستی ارزیابی کنیم. برای تعیین جایگاه آیین یا، بهتر بگوییم، آیین‌های کاتار - زیرا گرچه کیشهای کاتاری همسانند، نمی‌توان آنها را آیینی واحد به حساب آورد - نمی‌توانیم بگوییم که آنها از نظر تاریخی دنباله جنبش «بلغاری‌ها» (یا بوگرها^{۹۷})، یعنی بلغارها و بویژه پایبند همان سختگیرهای اخلاقی هستند.

جمعیت‌های بوگومیلی عمیقاً در بوسنی ریشه گرفته بودند. در آنجا پیروان آنها به نام پاتارین‌ها یک کلیسای واقعی ملی برپا کرده بودند. مسلم است که تبلیغ‌کنندگان از ساحل دالماسی به ایتالیا رفتند و در آنجا شش کلیسا تأسیس کردند که دو تا از آنها بسیار پراهمیت بود: یکی کلیسای معروف به آلبانیایی‌ها که تمام ناحیه ورونا، میلان، و دزنتسانو^{۹۸} مشرف به دریاچه گاردا را دربرمی‌گرفت، دیگری مجمع یا کلیسای کونکورسو^{۹۹} که هزاروپانصد مرید در ناحیه لومباری داشت.

جنبش کاتارها (پاکان) از لومباردی به سرعت به جنوب فرانسه سرایت

97. Bougers

98. Desenzano

99. Concoresso

کرد که در آنجا، هم شرایط سیاسی و اجتماعی زمان - اصالت تمدن درخشان منطقهٔ اوکسیستان^{۱۰۰}، شور و شوق آزادی، و احساسات ملی بلند نظر و پذیرای آن - و هم انجماد کیش کاتولیک رومی که گاه اعتبار خود را نیز از دست می‌داد و شقاق سال ۱۰۵۴^{۱۰۱} بر آن سنگینی می‌کرد، مساعد به حال آن بود. کلیسای «پاکان» در این اوضاع و احوال پیشرفتی قابل ملاحظه کرد.

با اینهمه نباید چنین پنداریم که کیش کاتار به هر جا که می‌نگریستی گسترده بود. زیرا «مانویان» و «کاتارها» و «آلیگایان»^{۱۰۲} (عنوان آخری بویژه معرف مرتدان استان لانگدوک بود که در اطراف شهرهای تولوز، فوآ، کرکسون، بزیه، و ناربون فراوان بودند و به ابتکار پاپ اینوکتیوس سوم^{۱۰۳} در سال ۱۲۰۹ علیه آنان اعلان جهاد شد.) این منشعبین، همچنین، به نامهای دیگری هم معروف بودند: پاتارین، نامی که قبلاً به بوگومیلی‌های بوسنی داده شده بود؛ پوبلیکن‌ها، پوپلیکن‌ها، (یا پوپولیکانی^{۱۰۴}). «مسیحیان خوب» یا «انسانهای نیک»، بنا به اصطلاح خاص فرقه به «معتقدان» و «کاملان» تقسیم می‌شدند که مشابه شنوندگان و برگزیدگان مانوی بودند.

هر جا چنین عناوینی دیده می‌شد پای ارتداد را به میان می‌کشیدند. اما

۱۰۰. occitan، مناطقی از جنوب فرانسه که مردم آن به لهجه‌های مختلف لاتینی اوک (Oc) سخن می‌گویند. - م.

۱۰۱. منظور شقاق شرقی کبیر یا شقاق یونانی است که در قرن نهم آغاز و منجر به جدایی کلیساهای کاتولیک رومی و یونانی از یکدیگر شد. در ۱۰۵۴، پاپ لئو نهم و بطریق یونانی قسطنطنیه، میکائیل کرولاریوس، یکدیگر را ملعون و مرتد خواندند و قطع رابطه کردند. بعضی این واقعه را آغاز شقاق شرقی کبیر می‌دانند. دایرة المعارف فارسی. - م.

102. Albigeois 103. Innocent III

۱۰۴. Populicani، Popticans، Publicans، هر سه عنوان از واژه‌هایی به معنای توده و مردم گرفته شده‌اند. - م.

باز هم اشتباهات فراوان بود. پاکسازی بسیار زود شروع شد: کانن‌های^{۱۰۵} کلیسای سنت کروآ دورلثان^{۱۰۶} که متهم به مانویت بودند به سال ۱۰۲۲ در آتش سوزانده شدند. کار دادگاهها تا دو قرن رونق داشت. در واقع باید سال ۱۲۳۳ فرا می‌رسید تا به لطف هوشیاری پاپ گرگوریوس نهم^{۱۰۷} دستگاه تفتیش عقاید به کار افتد. پسران قدیس دومینیک^{۱۰۸} [دومینیکیان]، که متصدی این دستگاه بودند، از پاکدینی پاسداری می‌کردند و مامی‌دانیم که آنها از مباشران فعال «دستگاه قضایی عرفی» بودند. در ۱۰۵۲ در گوسلار^{۱۰۹} (در منطقه ساکس) مانویان را به دار کشیدند اما در ۱۱۶۳ در جریان محاکمه‌ای که به آدام‌سوزی انجامید، ظاهراً برای نخستین بار نام کاتار در برابر یک مرجع قضایی به میان آمد. به درازا کشاندن فهرست این‌گونه وقایع، اگر بتوان ارتکاب جنایات مشروع به نام «صلیب واقعی»^{۱۱۰} مسیح را چنین نامید، آسان است. بر اثر اتفاقی ناشی از مشیت الاهی، در سال ۱۱۵۷ اسقف اعظم شهر رنس^{۱۱۱} یک قانون فساد خطرناک در حوزه شرعی خود کشف کرد: پاکدامنی دختر جوانی که دست رد به سینه کشیش بسیار مشتاقی زده بود، شدیداً مشکوک جلوه کرد. وقتی از او بازجویی کردند اعتقاد خود را به وجوب حفظ بکارت پنهان نکرد و برادران پوبلیکن خود را نام برد. سپس معلوم شد که «مانویان» موسوم به پوپولیکانی دامنه خرابکاریهای خود را تا استان فلاندر کشانده‌اند و به استان بورگونی نیز رسیده‌اند که در آنجا به سال ۱۱۶۷ در وزله^{۱۱۲} هفت تن از مرتدان این

۱۰۵. chanoine یا Canonicus (کانونیکوس)، روحانی که عضو شورای کلیسا باشد و خدمتی نیز انجام دهد. لازم نیست چنین شخصی کشیش باشد...م.

106. Sainte Croix d'Orléans 107. Gregoire IX

108. Saint Dominique 109. Goslar

۱۱۰. صلیبی که عیسی مسیح بر آن مصلوب شد...م.

111. Reims 112. Vezlay

فرقه محاکمه و در آتش افکنده شدند: آن آدمهای لجوج، با وجود شکنجه، حاضر نشده بودند توبه کنند.

تمام کسانی را که پیش از ثلث آخر قرن دوازدهم انگ ارتداد خوردند و محکوم شدند نمی توان با اطمینان خاطر کاتارهای واقعی دانست. اصطلاح «مانوی» هم مدتها بود که در نظر الحادشناسان شمول وسیعی پیدا کرده بود و به سادگی می توانست اشخاص و جمعتهایی را دربرگیرد که اعتقاداتشان به دلایل کاملاً متفاوت التقاطی شناخته می شد یا حتی فقط مشکوک به ناهمخوانی می نمود. به یقین هر کس مختار است که آرمان کاتار را یک کیش انجیلی^{۱۱۳} خیالبافانه توأم با ضد روحانیتی بداند که جامعه «بورژوازی» در حمایت از امتیازات خود آن را تقویت می کرد. اما جای انکار نیست که اگر مسیحیان ناخشنود از کلیسای رومی و گاه طغیانگر در برابر رفتار مقامات کاتولیک می کوشیدند تا این آرمان را ستایش کنند و بر اساس آن زندگی نمایند، روحانیت که احکام جازم و نهادهای خود را در مخاطره می دید بی درنگ «مرتدان» را با ایراد وحشتناک ترین اتهامات تحت تعقیب قرار می داد.

گسترش آیین کاتار مسلماً یک واقعیت تاریخی است. این گسترده‌گی، که در آخرین دهه‌های قرن دوازدهم آغاز شده بود، در برابر ضربه‌های محتومی که در سالهای ۱۲۳۰ تا ۱۲۴۵ بر آن وارد شد تاب مقاومت نیاورد. در مدت نیم‌قرنی که کلیسای «پاکان» توانست پابرجا بماند - به رغم رودرروی دائم با بدی که تا حدودی بحق تجلی آن را در تفتیش عقاید و جنگ صلیبی می دید - کاتارها آیین خود را به شکلی اصیل گسترش دادند که بخصوص با کوششی برای ترکیب و تألیف نظریه‌های شاخص آن همراه بود.^{۱۰۵} این نکته، نخست از بازجوییهای مرتدان، که اظهاراتشان



در سرزمین کاتارها (وال، آریژ، فرانسه).

ثبت شده،¹⁰⁶ استنباط می‌شود. در واقع اسناد ادبی و مصوری که به دست ما رسیده بسیار اندک است. در بین آنها در درجه نخست رساله دو اصل را داریم که به وسیله دستنویس لاتینی فلورانسی، تألیف نیمه دوم قرن سیزدهم، شناسانده شده و نویسنده آن از مریدان یک پیشوای کاتار در ناحیه برگامو به نام جووانی دالودجو^{۱۱۴} است.¹⁰⁷ و نیز رساله‌ای در دست داریم که به آن فرقه تعلق دارد و در کتاب آزاد در برابر مانویت^{۱۱۵} اثر دوران دِ اوئسکا^{۱۱۶} بازنویسی شده است.¹⁰⁸ این شخص خود پیش‌تر مؤمن به آیین کاتار و مؤسس جمعیت «برادری کاتولیک‌های فقیر» وابسته به جنبش ودوا^{۱۱۷} یا والدوسیای^{۱۱۸} بود که پتروس والدوس^{۱۱۹} مروج ارتداد اهل لیون بنیانگذار آن بود.

در این آیین‌ها مناسک و فرایض مورد پذیرش، از چند نوع مختلف محلی که بگذریم، معمولاً یکسان بود. همه جا عهد جدید – که بنا بر سنت مانوی، یعنی با دیدی گنوسی و دوگانه‌باور، تعبیر می‌شد – و دعای پدر ما، جایگاهی برجسته در زندگی معنوی داشت. باید اعترافهای ماهیانه همگانی را نیز، که بندگی^{۱۲۰} یا ندبه^{۱۲۱} نامیده می‌شد و بوسه آشتی و طلب مغفرت و نیز تقسیم نان مقدس را به دنبال داشت، بر آنها بیفزاییم. در جریان خوردن غذا یکی از کاملان پس از دعاها مرسوم قطعه نانی را از روی دستمالی برمی‌داشت، تکه‌تکه می‌کرد و به هر یک از حاضران می‌داد. این نان نماد خوراک «برتر از غذای اصلی»، یعنی کلام خدا، بود که در خطبه‌های نماز یکشنبه طلب می‌شد. ما می‌دانیم که مؤمنان جمعیتها به دو گروه «کاملان» و «معتقدان» تقسیم می‌شدند. معتقدان در برابر کاملان

114. Jean de Lugio

115. *Liber contra Manicheos*

116. Duran de Huesca

117. Vaudois

118. Valdesien

119. Pierre Valdes

120. *servitium*

121. *apparellamentum*

مكلف به رعایت احترامات مناسب شأن آنها بودند که *melioramentum* یا «تکریم» نامیده می‌شد و به سهم خود حق داشتند پس از انجام مراسم احراز شایستگی^{۱۲۲} به وسیله نوعی «تعمید روانی» که با نهادن دست «تعمیددهنده» روی آنها انجام می‌گرفت و تسکین یا تسلا^{۱۲۳} نامیده می‌شد به رده بالاتر دست یابند. مراسم احراز شایستگی برای این بود که مسلم شود نامزد ارتقای مقام نه فقط کاملاً آمادگیهای لازم را دارد بلکه در زمان پذیرش بر تمامی استعدادهای خویش نیز تسلط کامل یافته است. فردی که پذیرفته می‌شد به این ترتیب در پایان دوره کارآموزی ضمن مراسم نماز و دعای رسمی، که پس از اعتراف همگانی در حضور جمع انجام می‌شد و ریاست آن را سالمندترین کاملان برعهده داشت، به عضویت قطعی درمی‌آمد. کودکان «برگزیده» نمی‌شدند و معمولاً باید به هجده سالگی می‌رسیدند تا پذیرفته شوند. اغلب تازه‌مؤمنان هم جز به هنگام خطر مرگ ناشی از بیماری یا در جریان سرکوبهای شدید خواهان مراسم تسکین و تسلا نمی‌شدند.

«کامل» جدید که به سلوک برای رسیدن به معرفت ادامه می‌داد متعهد می‌شد که طبق قواعد اخلاقی بسیار سخت و دقیق زندگی کند: پاکدامنی مطلق، روزه‌های بسیار، و پرهیز کامل از پاره‌ای خوردنی‌ها (گوشت، تخم مرغ، پنیر، شیر، شراب). در حقیقت کمال مطلوب، جدایی قطعی و نهایی از زندان بدن بود که می‌توانست با آندورا^{۱۲۴}، خودکشی از راه گرسنگی، تسریع شود. با وجود این، نمی‌توان گفت که کلیسای کاتار خود مشوق این تندرویها بود و موارد بسیار نادر این‌گونه اعمال نیز مربوط به دوران اخیر است.

اگر مناسک و فرائض در جمعیت‌های مختلف کاتار به طور محسوس یکسان است، باید به اختلاف اساسی آنها درباره دوگانگی اصلها هم اشاره

کرد. بین این جمعیتها نیز مثل بوگومیلی‌ها در واقع وجود دو مکتب مسلم است که یکی از آنها دوگانه‌باوری مطلق را می‌آموزد و خدا را برای ابد در برابر شهریار بدی می‌گذارد؛ و دیگری، که شیطان را ارباب این جهان می‌داند و عقیده دارد که او فرشته‌ای مخلوع بیش نیست. ظاهراً صلیبیون، که هنگام مأموریت جنگی به شاخه «بلغاری» کیش بوگومیلی ایمان آورده بودند، پس از بازگشت به فرانسه سعی می‌کردند این دوگانه‌باوری ملایم را در جمعیت‌های منطقه لانگدوک، که نخست به شاخه دیگر گرویده بودند، اشاعه دهند. پس از آن، چنانکه از اسناد شورای مذهبی کاتار (۱۱۶۷) در سن فلیکس دو کارامن^{۱۲۵} (امروز سن فلیکس لوراگه^{۱۲۶} در ناحیه گارون علیا^{۱۲۷}) برمی‌آید، با تذکر قاطع یکی از بلندپایگان اعزامی از قسطنطنیه به نام پاپا نیکیتا^{۱۲۸}، دوگانه‌باوری مطلق «کلیسای دراگوئیچ» تحمیل شد. ظاهراً این‌گونه اختلافات آنها در زمینه احکام جزمی با بعضی از جمعیت‌های ایتالیا سبب مشاجرات آیینی نشده بود.

یادآوری سرکوبی هولناک برای از میان برداشتن کلیسای کاتار و اعدام‌های دسته‌جمعی که افراد گروه گروه برای آدم‌سوزی‌های مهیب فرستاده می‌شدند ناشی از تمایل به صحنه‌پردازی یا نمایش نیست.^{۱۰۹} اگر عده‌ای از مفتشان عقاید خود را کارمندانی آرام در خدمت دستگاه پاپ نشان می‌دادند، اما هیجان دیوانه‌وار بعضی از متعصبان خطرناک، همچون کونراد دو ماربورگ^{۱۲۹}، عضو گروه پره‌مونتره‌ها^{۱۳۰} (پیروان نوربرت پره‌مونتره) و روبر لو بوگر^{۱۳۱} که از دومینیکیان بود، بر ما آشکار است. شخص اخیر که از ۱۲۳۳ تا ۱۲۳۹ بیداد می‌کرد در همه جاکو‌هه‌های

125. Saint-Felix-de Caramen

126. Saint-Felix-Lauragais

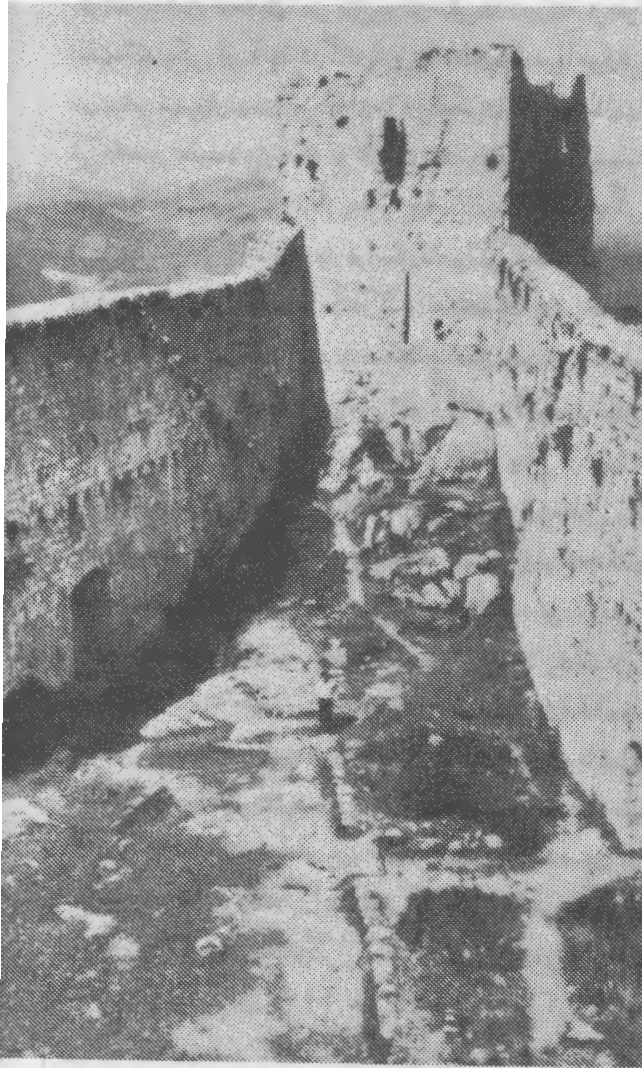
127. Haute-Garonn

128. Papa Niquinta

129. Conrad de Marburg

130. Prémontrés

131. Robert le Bougre



در پای کوه «پوگ»، راهی که به محل سوزاندن منتهی می‌شود:
Als Cathars, als martirs del pur amor crestian. 16 mars 1244
قصر مونسگور، جایگاه ممتاز کلیسای کاتاری منطقه اوکسیتان در جنوب فرانسه، که به
آسمان رها شد و صاعقه ناه دش کرد.



آتش را برافروخت: در شاریته سور لوآر، در کامبره، در نواحی دوشه و لیل، در شامپانی^{۱۳۲}. در مونتمه^{۱۳۳} (در مارن) دستور داد که تمام مظنونهای بازداشتی در سرتاسر ناحیه را، که صدوپنجاه و سه نفر قربانی بودند، بیاورند و پس از محاکمه‌ای برق آسا آنها را در روز ۱۳ مه سال ۱۲۳۹ در شعله‌های آتش سوزاندند. صلیبیون بیشتر خودشان کار اعدام را عهده‌دار می‌شدند. در واقعه میزو (منطقه ارو^{۱۳۴}) در تابستان سال ۱۲۱۰، روز بیست و دوم ژوئیه، آدمهای سیمون دو مونفور^{۱۳۵} صدوپنجاه نفر از کاملان را آتش زدند. برپایی بزرگترین کوه آدم‌سوزی در تمام دوران جنگهای صلیبی، آن که در تاریخ سوم ماه مه ۱۲۱۱ برای سوزاندن چهارصد کاتار در لاوور^{۱۳۶} (منطقه تارن^{۱۳۷}) برپا شد، کار «زایران»^{۱۳۸} بود. آنها با شور و شوق نقش درخیمی خود را به کمال رساندند. کتاب تاریخ وقایع که بسیاری از این گونه موارد را نقل کرده در توصیف این واقعه می‌نویسد:

cum ingenti gaudio، یعنی با سرور فراوان.^{۱۱۰}

در ۱۲۴۴ آخرین ایستادگی کاتارها به واقع درهم شکست زیرا گروههای کوچکی که تا چندی بعد باقی ماندند، مثل کریوها^{۱۳۹}، جز آنکه به حالت عقب‌داران نبردی منتهی به شکست پیکار کنند کار دیگری نمی‌توانستند انجام دهند. در آن سال، در روز شانزدهم مارس، مقارن بهار، کاملان مونسگور^{۱۴۰} - طغیانگران در برابر کلیسا و فرانسه - که در آنها، مرکز ارتداد، از ماه مه سال گذشته در محاصره بود، به نوبه خود در

۱۳۲. این نامها همه مربوط به شهرستانها یا شهرهایی از فرانسه است. - م.

133. Mont-aimé 134. Hérault

۱۳۵. Simon de Monfort (۱۱۶۰-۱۲۱۸)، کنت تولوز، از سرداران صلیبی. - م.

136. Lavaur 137. Tarn

۱۳۸. منظور همان جهادکنندگان جنگهای صلیبی است. - م.

139. Quéribus 140. Montségur

آتش انداخته شدند. کسانی که در روزگار ما بیش از پیش بر تعدادشان افزوده می‌شود، از کوره‌راههای سنگی باریکی که به قلۀ «پوگ» منتهی می‌شود به سوی کاخی در جایگاه کلیسای مرتفع کاتارهای اوکسیتان، که آذرخش آن را سوزاند و به آسمان رفت، صعود می‌کنند. این‌گونه کسان نمی‌توانند آن گروه دویست و ده نفری محکومان را که «ناگاه شکار شده بودند» و به سوی مرگ می‌رفتند به یاد بیاورند: زنان و مردان، جوانان و پیران، بیماران و سربازان، به دنبال اسقفشان برتران دان مارتی^{۱۴۱}. "نخست این فرقه‌گرایان را ترغیب کردند که ایمان بیاورند لکن چون در خطای خود اصرار می‌ورزیدند، دایره‌ای در پای کوه رسم کردند، مؤمنان دورتادور آن را گرفتند، کوه بزرگ آتشی در وسط آن دایره برافروختند و آنها را در آن آتش انداختند و سوزاندند."^{۱۴۱}

گفت‌وگو درباره محل اعدام - که در مونسگور بود یا در پای کوه، در کشتزارهای کراماچ‌ها^{۱۴۲} (سوختگان)، به گفته دفتر تاریخ وقایع صومعه بردوها^{۱۴۳}، یا در برام (بخش فانژو) به گفته دیگران، به کاری نمی‌آید. اکنون دیگر شعله‌های آتش خاموش شده و روان «شهیدان عشق پاک» در راه اشراق عارفانه خود زنده است.

ای پدر مقدس، ای خدای دادگر روانهای نیک، تو هرگز خطا نمی‌کنی، دروغ نمی‌گویی، و تردید به خود راه نمی‌دهی. برای آنکه ما در جهان خدایی بیگانه جان نسپاریم، زیرا که این جهان از ما نیست و ما از این جهان نیستیم، رحمتی به ما کن تا آنچه را تو می‌دانی بدانیم و آنچه را تو دوست داری دوست بداریم.^{۱۴۲}

141. Bertran d'en Marti

142. Cramatchs

143. Berdoues

سرنوشت مانویت



کاتارها، فیلم سینمایی از کلود سانتلی.

ناظران عینی به راحتی می پذیرد که مانویت در پشت اسطوره شکفت انگیز و «نا آشنا و بیگانه اش» کامل ترین کاری بوده که در راه پیدا کردن راه حلی دقیق و روشن برای مسئله بزرگ بدی، برای ستیزه هایی که انسان را آزار می دهد و بر ضد همנוش برمی انگیزد انجام شده است. همچنین تاریخ گواه است که در بین تمام مذاهب، کیش دادگری بیشتر از همه سرکوب شده است: در واقع این کیش را به عنوان نمونه بارز ارتداد شناخته اند. پیروانش، با پایبندی به ایمان خویش، این هجوم بی رحمانه را به پیکار عظیم بدی و کارگزارانش در «جهان» تعبیر می کنند. به راستی این کیش، از آنجا که به شدت در خواسته هایش «مانوی» است و سازش بین آسمان و زمین و مصالحه با هر قدرتی را مردود می شمارد، ناهمگونی خود را برای گسترش در جامعه ثابت کرده زیرا هر آرمانی باید خود را «انسانی» و، در نتیجه، مسلماً کمتر «آرمانگرا» نشان دهد تا بتواند در جامعه مورد پذیرش قرار گیرد. بسیاری از مذاهب این نکته را دریافته اند و آسوده به حیات سخت خود ادامه می دهند: آنها توانسته اند خود را با زمان گذرا وفق دهند. مانویانی که مدعی وفاداری به پیام کهن پیامبر خود هستند در غایت امر باید فاقد زیرکی و آشکار بگویم، فاقد ذوق سلیم باشند.

کدام جامعه، کدام دولت هرگز توانسته با آیینی که مروج مجرد باشد و، بنابراین، پایه‌های خانواده و مصالح عالیه جامعه ملی را نابود کند، به‌مدارا رفتار نماید؛ آیینی که ریاضت‌پیشگی اخلاقی و بی‌اعتنایی کامل به پیشرفتهای مادی را ترویج کند و سرچشمه‌های کشور را بخشکاند و بی‌چون‌وچرا آن را به سوی انحطاط و ورشکستگی اقتصادی بکشانند؛ آیینی که توانگران را وادارد تا دارایی خود را با بینوایان تقسیم کنند و فقر به تساوی را به دنبال بیاورد؛ و بالاخره، آیینی که جنگ و خشونت را نهی کند و ضمناً در برابر قیصرها سرکش باشد و هرج و مرج برانگیزد و به حقوق مقدس میهن آسیب رساند. یا باید، برای کوچک جلوه دادن خطر، آن طور که برخی نوشته‌اند، چنین اندیشید که «این مظهر بارز گنوس»، «کیشی روشنفکرانه است»؟^{۱۱۳} مانی اما پیام خود را محدود به طبقه اندیشه‌مندان نکرد و فقط در این محدوده نبود که طرفدارانی داشت.

مسلماً می‌توان مدعی شد که هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید که گسترش طبیعی کیش مانوی، اگر از آغاز و هر بار که سر بلند می‌کرد منکوب نمی‌شد، چگونه صورت می‌گرفت. هیچ دلیلی وجود ندارد بر اینکه مثلاً فکر کنیم آن دسته از «اعمال» که مورد قبول بعضی از جمعیت‌های مانوی بود - نهادها برای پذیرش و اجرای جنبه‌های عبادی آیینی آمادگی بیشتری داشتند تا برای حفظ و حمایت از معانی نهفته در آنها - به همین شکل باقی می‌ماند. حتی بسیار بعید به نظر می‌رسد که چنین می‌شد. تازه‌ترین سند شناخته‌شده مانوی - دستنویس یونانی - به‌خوبی نشان می‌دهد که مانی از قبل علیه تابوهای الخزایان جبهه گرفته بود و خود را آزاد، در معنای انجیلی آن، نشان می‌داد. عبادت‌های تشریفاتی حتی با این کیش، کیشی که اساساً روحانی است، تعارض دارد.

فلسفه آنتروپوزوفی^۱، که رودولف اشتاینر^۲ (۱۸۶۱-۱۹۲۵) در آثار فراوان خود معرفی کرده، نشان می‌دهد که تعبیر سرّی و باطنی «راز جلجتا»^۳ ۱۱۴ مسلماً دیدگاه جدیدی را بر سنت مانوی مسیحیت گنوسی می‌گشاید. و در همین راستاست - راستایی که سیمون ویل^۴ را شدیداً تحت تأثیر قرار داد - که دثودا روشه^۵ کوششهای خود را به کار برد و موفق شد تا از شهر آرک (در فرانسه)، جان تازه‌ای در آیین کاتار بدمد و البته این آیین کاتاری آگاه بر بینش مانوی خاص خود است و وظیفه خود می‌داند که ناقل آن شود: "به این ترتیب، ما اصول اساسی مسیحیت کاتار را در تدارک فرمانروایی عیسی مسیح در میان انسانهای پاک، با بدنهای رستاخیزی، در سرزمین جدیدی که پیش‌تر پیروان گنوس افلاطونی و مانویان خبر داده بودند، در اورشلیم آسمانی مکاشفه یوحنا می‌دانیم."^{۱۱۵}

آیا این نشانه‌های کوچک می‌تواند سرنوشت نوینی را برای این کلیسا رقم بزند که از آغاز پیدایش خود جز اشک و خون، آن هم واقعاً به‌روانی و فراوانی، هیچ ثروتی نداشته؟ آیا بدبینانه است اگر فکر کنیم که داشتن هر امیدی خیالبافی است؟ امروز دیگر کیش مانوی مقامهای سیاسی و مذهبی را پریشان‌خاطر نمی‌کند. زیرا از این پس دیگر این کیش از جمله فروع رومانیسمی کهنه و متروک است و به جهانی شگفت‌انگیز و نیز به فرهنگی عامیانه، فرهنگ عامیانه نواحی اوکستیان، تعلق دارد. شور و هیجان بی‌نظیری که هنوز پیروان وفادار آن از خود نشان می‌دهند، هر اندازه باشد، اگر پیش

1. anthroposophie 2. Rudolf Steiner

۳. Golgotha، یا گلگتا (عبری=جمعمه)، تپه‌ای که مسیح را در آنجا به صلیب کشیدند و در زبان لاتینی به آن Calvaire می‌گویند.-م.

۴. Simon Weil (۱۹۰۹-۱۹۴۳)، فیلسوف فرانسوی که تمایلات عرفانی مسیحی داشت و جانبدار عدالت اجتماعی بود.-م.

5. Deoda Roché

آید که باز سخنی از آرمان کاتار گفته شود، خوراک نشریات محلی برای اندک تحریک احساسات انتخاباتی، یا ناشی از ضدیت پیشینه‌دار با دخالت روحانیان در حکومت است. سرانجام، می‌تواند دست‌کم در یک برنامه تلویزیونی، سرگرم‌کننده‌ای باشد برای «عامه مردم».

جهان که منطقی است که دیگر اکنون برای آن بینوایان جز دلسوزی آمیخته به احترام چیزی ندارد، بینوایانی که به دنبال شور و شوق جانبازانه خود کشیده شدند و رفتند. با وجود این، هنوز گاهی از ژرفای روان انسان و سوسه‌ای زودگذر، احساسی مصیبت‌بار از زندگی، یقینی دردناک برمی‌آید که چنانکه رمبو^۱ احساس می‌کرد: "زندگی واقعی وجود ندارد. ما در جهان نیستیم." اما جامعه متعمر ما تدابیر خوبی اندیشیده تا هر کس «فصل جهنمی» خود را فراموش کند یا «راحت» بگذرانند. هیاهوی جشنها و کار اجباری در شهرهای اردوگاهی، آن ندای ژرف را بسیار زود خفه کرده است.

در این دوران نوین فن و پیشرفت، پیامی که مانی، پیامبر بابل، آورد دیگر جز فریادی ریشخند‌آمیز نیست که در غوغای جهان گم شده است. پانزده قرن پیش یک مانوی گفت:^{۱۱۶}

"خورشید برای نابینایان طلوع نمی‌کند، ناشنوایان ندا را نمی‌شنوند، و ضیافتهای قدسی برای مردگان برپا نمی‌شود." □

۱. Rimbaud، آرتور (۱۸۵۴-۱۸۹۱)، شاعر فرانسوی. زندگینامه دوران بلوغ خود را در منظومه فصلی در جهنم آورده است. -م.



“خورشید برای نابینایان طلوع می‌کند.”

گاهشمار رخدادها

گسترش فوق‌العاده مانویت و ماندگاری شگفت‌انگیز آن را پس از سرکوبهای دهشتناک نمی‌توان در چند ستون کوتاه تابلویی زمان‌بندی شده خلاصه کرد. در بخشهای مختلف این کتاب توضیحات بسیار درباره تاریخ رخدادها داده شده است. و این یک یادآوری از مراحل اصل جریانهای مذهبی و گنوسی است که پیش از مانویت وجود داشته — و بیگانه از آن نیست — و نیز چند تاریخ از سرگذشت مانی است:

ایمان آوردن بولس حواری.	حدود ۳۸
تولد مرقیون در سینوپ (پونت).	حدود ۸۵
مرگ یوحنا حواری.	حدود ۱۰۰
الخزای تبلیغ پیام (گنوستیسیسم یهودی - مسیحی) خود را در «سال سوم سلطنت تراپانوس» آغاز می‌کند.	۱۰۰
به مرقیون «الهام» می‌شود. کیش مرقیونی در استان آسیای صغیر رواج می‌یابد. مرقیون در سال ۱۴۴ با کلیسای کاتولیک قطع رابطه می‌کند.	۱۳۷-۱۳۸
والنتینوس در رم. نشر گنوستیسیسم والنتینوسی.	۱۳۵-۱۶۰
تولد بردیسان در اوسروئنه.	حدود ۱۵۴
به بردیسان «الهام» می‌شود.	۱۶۷-۱۶۸
جنبش پیامبری مونتائوس — که در حدود سال ۱۵۶ ظاهر شده بود — در آسیا اوج می‌گیرد و به رم می‌رسد.	۱۷۲
تاتیانوس کتاب دیاتسرون خود را تألیف می‌کند.	۱۷۵-۱۸۰
تولد پیامبر در بابل (= ۸ نisan - فرموتی ۵۲۷)	۲۱۶/۴/۱۴
پیروزی اردشیر بر اردوان پنجم. پایان سلسله پارتی اشکانیان و	۲۲۴/۴/۲۸

آغاز سلسلهٔ پارسی ساسانیان	
مانی به پدرش فتک (پاتک) در فرقهٔ مغتسله - الخزایی می‌پیوندد.	حدود ۲۲۰
(۸= نیشان - فرموتی ۵۳۹): مانی سیزده ساله می‌شود و به فیض کسب نخستین «الهام» خود نایل می‌گردد.	۲۲۸/۴/۱
(۸= نیشان - فرموتی ۵۵۱) مانی بیست و چهار سالگی خود را به پایان می‌برد. برای بار دوم به او «الهام» می‌رسد و فرشته التوم (همراه - همزاد) به او دستور می‌دهد که ظاهر شود. این تاریخ «تولد روحانی» پیامبر و نشان آغاز رسالت اوست.	۲۴۰/۴/۱۸
شاپور به عنوان شاه شاهان جانشین پدرش اردشیر می‌شود.	حدود ۲۴۱
تاریخ احتمالی ملاقات رسمی پیامبر و شاهنشاه. سفرهای تبلیغی مانی و پیروان نزدیکش در سراسر امپراتوری ایران، شمال خاوری هند، تا سوریه و مصر (ادا، توماس) طی بیست و چهار سال بعد.	۲۴۳/۴/۹
فاجعهٔ روم: امپراتور والریانوس به دست شاپور شاه بزرگ اسیر می‌شود.	۲۶۰
سال فرضی مرگ شاپور. پسرش هرمز جانشین او می‌شود.	۲۷۲
سال فرضی به تخت نشستن بهرام اول. نفوذ رو به فزونی موبد بزرگ کرتیر.	۲۷۳
شاهنشاه فرمان جلب پیامبر را می‌دهد.	آغاز ۲۷۷
تاریخ احتمالی بازداشت مانی. آغاز «مصائب»	۲۷۷/۱/۳۱
پس از ۲۶ روز در سیاهچالی در زنجیر بودن، «تصلیب» به پایان می‌رسد. مرگ پیامبر.	۲۷۷/۲/۲۶

ابعاد کوچک مجلدات این مجموعه مسلماً اجازه تنظیم یک صورت کتابشناسی، حتی بسیار گزینشی، از آثار فراوان مربوط به مانویت، بنیانگذار آن، جنبه‌های گوناگون این آیین، و سنت آن فرقه‌های قرون وسطایی چه در غرب و چه در شرق را نمی‌دهد. وانگهی در یادداشتهای این کتاب، افزون بر توضیحات لازم دربارهٔ مآخذ اصلی مانوی یا «نومانوی»، فهرست مفصلی از کتابها و مقالات — بیش از چهل عنوان — نوعاً اخیر، دربارهٔ مسائل مختلفی که ما مورد توجه قرار داده‌ایم وجود دارد. منابعی که اینک می‌آوریم مربوط به کارهایی است که در یادداشتهای پیشین نامی از آنها برده شده است:

Pour une vue d'ensemble, étayée sur une recherche historique très sûre, il faut citer l'ouvrage désormais classique de H.-C. PUECH, *le Manichéisme, son fondateur - sa doctrine*, Paris, 1949, à compléter par le travail suivant du même spécialiste, qui fournit une importante bibliographie (diverses sources et travaux): « le Manichéisme », dans *l'Histoire des Religions*, « Encyclopédie de la Pléiade », t. II, 1972, p. 523-645. Le livre de K. KESSLER, *Mani. Forschungen über die manichäische Religion I, Vortragsuntersuchungen und Quellen*, Berlin, 1889, marque une étape importante, mais, écrit avant les découvertes du Turkestan chinois et du Fayoum, il présente de la doctrine une conception « iranisante » désormais dépassée; c'est encore cette conception — plus proche il est vrai des vues de R. Reitzenstein — qui se retrouve dans l'exposé de G. WIDENGREN, *Mani und der Manichäismus*, Stuttgart, 1961. — On lira avec intérêt l'ouvrage de F. C. BURKITT, *The Religion of the Manichees*, Cambridge (University Press), 1925, et l'étude de E. WALDSCHMIDT et W. LENTZ, « Die Stellung Jesu im Manichäismus », dans *APW*, 1926, n° 4, ces recherches étant très significatives du retour à l'ancienne perspective des hérésiologues: le manichéisme, hérésie chrétienne, et cela avant même les découvertes des documents coptes de Medinet Madi. Pour une biographie de Mani, voir O. KLIMA, *Manis Zeit und Leben*, Prague, 1962.

Sur les problèmes de l'expansion du manichéisme en Orient, on lira les ouvrages de G. MESSINA, *Cristianesimo Buddismo Manicheismo nell'Asia Antica*, Rome, 1947, et de M. GUIDI, *La lotta tra l'Islam e il Manicheismo*, Rome, 1927.

Pour le domaine africain du manichéisme, l'importance de cet apport, la question des controverses menées par saint Augustin et de ses « victoires », on pourra lire de F. DECRET, *Aspects du manichéisme dans l'Afrique romaine. Les controverses de Fortunatus, Faustus et Felix avec saint Augustin*, Paris (Études Augustiniennes), 1970, et *Recherches sur la Gnose manichéenne. Contribution des traités de saint Augustin à la connaissance d'une histoire et d'une doctrine* (à paraître prochainement chez le même éditeur).

Sur le catharisme et sa répression, ajouter aux divers travaux déjà cités en notes, l'excellent ouvrage de S. RUNCIMAN, *The Medieval Manichee. A Study of the Christian Dualist Heresy*, Cambridge, 1947 (trad. franç., *Le manichéisme médiéval. L'hérésie dualiste dans le christianisme*, Paris, 1^{re} éd. 1949), qui comporte également des chapitres consacrés aux Pauliciens et aux Bogomiles; on trouvera une documentation et une large bibliographie dans le livre de Z. OLDENBURG, *Le bûcher de Montségur*, Paris, 1959, et également dans l'article de B. DELARUELLE, « l'état actuel des études sur le catharisme », *Cahiers de Fanjeaux*, n° 3, Toulouse, 1968, p. 19-41. Pour une étude historique, très riche en références aux sources et documents, voir l'ouvrage de A. BORST, *Die Katharer*, Stuttgart, 1953 (trad. franç., Paris, 1974). Terminons sur ce sujet en indiquant que la Société d'Édition des *Cahiers d'Études Cathares* a son siège au 23, Avenue du Président Kennedy, 11 - Narbonne.

یادداشت‌های نویسنده

1. AUGUSTIN *Contra Faustum*, II, 4 ; XI, 3.
2. H. NYBERG, « Deux réprouvés, Wâsil ibn 'Atâ et Ibn ar-Râwandi », dans *Classicisme et déclin culturel* (Symposium de Bordeaux, organisé par R. BRUNSCHVIG et G. E. VON GRUNEBaum), Paris, 1957, p. 131-135.
3. ATHANASE, *Historia Arianorum ad monachos*, 30, PG (= *Patrologiae cursus completus, series graeca*, de MIGNE) t. 25, 727.
4. P. BROWN, *Augustine of Hippo, a biography*, Londres, 1967 (tr. franç. sous le titre *La vie de saint Augustin*, Paris, 1971, p. 51).
5. *Contra Faustum*, VI, 9.
6. *Ibid.*, V, 6.
7. *Ibid.*, XV, 6.
8. *Ibid.*, XV, 9.
9. LACTANCE, *De mortibus persecutorum*, V (texte et trad. franç. par J. Moreau, dans coll. « Sources chrétiennes », Paris, 1954, p. 83).
10. E. HONIGMANN et A. MARICQ, « Recherches sur les *Res Gestae Divi Saporis* », dans *Mémoires*, Cl. des Lettres et des Sc. mor. et pol., Académie Royale de Belgique, t. XLVII, fasc. 4, 1952 ; cf. c. r. avec trad. part. par J. GUEY, dans *Revue des Études Anciennes*, t. LVII, 1-2, 1955, p. 113-122 ; A. MARICQ, « *Res Gestae divi Saporis*. Le texte grec », dans la revue *Syria*, 35, 1958, p. 295-360, traduction reproduite dans J. GAGÉ, *La montée des Sassanides* (le Mémorial des siècles), Paris, 1964, p. 285-291 ; voir l'excellent travail de M. SPRENGLING, *Third Century Iran ; Sapor and Kartir*, Chicago, 1953.
11. *Képhalaion LXXVII*, dans « Manichäische Handschriften der Staatlichen Museen Berlin », *Kephalaia*, publ. par H. J. POLOTSKY et A. BOHLIG, Stuttgart, 1935-1940, p. 188.
12. On trouvera une bibliographie sur la religion mazdéenne dans J. DUCHESNE-

- GUILLEMIN, *La religion de l'Iran ancien*, Paris, 1962 ; J. VARENNE, *Zarathustra et la tradition mazdéenne* (coll. « Maîtres Spirituels », le Seuil), Paris, 1966.
13. La *Lettre de Tôsar* a été publiée par J. DARMESTETER dans *Journal Asiatique* (JA), 1894, avec une traduction française reprise par J. GAGÉ, *op. cit.*, p. 264-278.
14. *Ibid.*, p. 317-328, *Inscription de Kartér*, traduction française de Marie-Louise CHAUMONT, parue dans JA., 1960, p. 339-380.
15. Cf. EUSÈBE, *Histoire ecclésiastique*, I, 13 ; III, 1.
16. E. RENAN, *Marc-Aurèle et la fin du monde antique*, Paris, 1882, p. 436-439.
17. Je traduis les citations du *Fihrist* de IBN AN-NADIM sur l'édition arabe de G. Flügel, Leipzig, 1871 ; ici, p. 328, 21-23.
18. Sur cette question de chronologie, voir H.-C. PUECH, « Dates manichéennes dans les Chroniques syriaques », dans *Mélanges offerts à M. René Dussaud*, Paris, 1939, p. 593-607.
19. *Commentaire de l'Évangile concordant ou Diatessaron*, int. trad. et notes par L. LELOIR, (coll. « Sources chrétiennes »), Paris, 1966.
20. AUGUSTIN, *Contra Faustum*, XVI, 31 ; *De haeresibus ad Quodvultdem*, 46.
21. *Chronique de Séert* (près de Mossoul), XI^e siècle, publ. et trad. par AD-DA SCHER, dans *Patrologia Orientalis*, t. IV, p. 220-223 ; cf. J. GAGÉ, *op. cit.*, p. 315-316.
22. Voir *Le origini dello gnosticismo* (Colloquio di Messina), publié par U. BIANCHI, (Sup. à *Numen*), Leiden, 1967.
23. A. VON HARNACK, *Lehrbuch der Dogmengeschichte*, Tübingen, 5^e éd. 1931, I, p. 250.
24. IRÉNÉE, *Adv. Haeres.*, I, XXVII, 1 (éd. W. Harvey, 221-222) ; cf. ÉPIPHANE, *Panarion*, XXXI, 1 (Valentin), PG, 41, 474.
25. *Oracles sibyllins*, IV, 165-168 (éd. Geffcken, p. 100-101).
26. EUSÈBE, *Hist. eccl.*, VI, 38.
27. HIPPOLYTE, *Elenchos*, IX, 13, 3-4 ; 14 ; 15, 1-3 ; 17, 1.
28. ÉPIPHANE, *Panarion*, XIX, 1, 5-6 et 3, 6-7 ; LIII, 1, 4 et 7. — (éd. Holl, t. I, p. 218, 220-221 ; t. II, p. 315).
29. *Codex grec* (qui sera désigné sous l'abréviation *Kölner Codex*), description, analyse et publication partielle par A. HENRICHS et L. KOENEN, « Ein griechischer Mani-Codex (P. Colon. inv. n° 4780) », dans *Zeitschrift für Papyrologie und Epigraphik*, V, 1970, p. 97-216. L'hypothèse situant à Oxyrhynchos le lieu de provenance de ce document a été abandonnée ; voir à ce sujet la communication de L. KOENEN, « Zur Herkunft des Kölner Mani-Codex », dans *ZPE*, XI, 1973, p. 240-241.
30. *Kölner Codex*, 91, 4-92, 11.
31. *Ibid.*, 80, 6-15.
32. IBN AN-NADIM, *op. cit.*, p. 327, 30-328, 10.
33. *Kölner Codex*, 90, 11-18.
34. E. RENAN, « Note sur l'identité de la secte gnostique des Elchasaïtes avec les Mendaïtes ou Sabiens », dans JA, 1855, 5^e sér., t. VI, p. 292-294 ; CHWOLSOHN, *Die Ssabier und der Ssabismus*, Saint-Petersbourg, 1856

- (réimprimé par la Johnson Reprint Corporation, New York, 1965), t. I, p. 112-121.
35. *Kölner Codex*, 94, 1-95, 14.
 36. *Ibid.*, 96, 6 s.
 37. *Ibid.*, 86, 17-87, 5.
 38. *Ibid.*, 84, 9-85, 1 et 85, 2-3.
 39. *Képhalaion I*, dans *Képhalaia*, *op. cit.* p. 14, 4 s.
 40. *Kölner Codex*, 105, 1-21.
 41. Cf. A. HENRICHS et L. KOENEN, *op. cit.*, p. 116-132, à corriger et compléter par la note de L. KOENEN, « Das Datum der Offenbarung und Geburt Manis », dans *ZPE*, VIII, 1971, p. 247-250.
 42. « Fragment de Tûrfân » M 4, dans F. W. K. MULLER, *Handschriften-Reste in Estrangelo-Schrift aus Turfan* (II), *Abhandlungen der preussischen Akademie der Wissenschaften, Phil. und hist. Abhandlungen*, Abh. II, Berlin, 1904, p. 51.
 43. Voir à ce sujet W. B. HENNING, *Mani's last journey*, dans *BSOAS* (*Bulletin of the School of Oriental and African Studies*), X, 4, 1942; traduction de textes présentés ici dans J. GAGÉ, *op. cit.*, p. 334-342. Pour les *Homélies*, voir le texte copte avec traduction allemande dans H. J. POLOTSKY, *Manichäische Homilien*, Stuttgart, 1934; pour le fragment M 3, cf. *APAW*, 1904, IV, p. 80-82.
 44. A. CHRISTENSEN, *L'empire des Sassanides. Le Peuple, l'État, la Cour*, Copenhague, 1907, p. 69-71.
 45. Cf. P. ALFARIC, *Les Écritures manichéennes*, Paris, 1919, t. II, p. 3-75.
 46. A. HENRICHS et L. KOENEN, *op. cit.*, p. 189-202.
 47. A. BÖHLIG, *Mysterion und Wahrheit*, Leiden, 1968, p. 177-187 (*Die Arbeit an den koptischen Manichaica*).
 48. M. ÉLIADÉ, *Aspects du mythe*, Paris, 1963, p. 15.
 49. « Un traité manichéen retrouvé en Chine », traduit et annoté par Éd. CHAVANNES et P. PELLIOU, dans *JA*, nov.-déc. 1911, p. 499-617, et II^e partie (« Fragment Pelliot » et « Textes historiques ») dans *JA*, janv.-févr. 1913, p. 99-199, et mars-avril 1913, p. 261-394. Pour la citation donnée ici, cf. « Fragment Pelliot », *ibid.*, p. 114-116.
 50. J. DE MENASCE, « L'origine mazdéenne d'un mythe manichéen », dans *RHR* (*Revue de l'histoire des religions*), t. CLXXIV, 2, p. 161-167.
 51. AUGUSTIN, *Contra Faustum*, VI, 8 et XXI, 12; *De moribus Manichaeorum*, 9, 14 et 9, 18.
 52. Voir Fr. CUMONT, *Recherches sur le manichéisme : I. La cosmogonie manichéenne d'après Théodore bar Khôni*, Bruxelles, 1908, p. 46-49.
 53. A. BÖHLIG, *op. cit.*, p. 218 et 200.
 54. AUGUSTIN, *Contra Juliani responsionem opus imperfectum*, III, 172 et 175.
 55. AUGUSTIN, *Contra Fortunatum*, 21.
 56. Hymne appartenant au recueil des « Hymnes du Moi Vivant », traduit de l'original pehlevi par E. BENVENISTE et paru dans *Yggdrasil. Bulletin mensuel de la poésie en France et à l'étranger*, II, n° 4-5, 1937, p. 55-56.
 57. Extrait de la très belle traduction sur le texte copte, par Michel TARDIEU, des *Trois psaumes à Jésus*, dans *la Vie Spirituelle*, t. 127 (1973), n° 596,

- p. 404-406. Ce « Psaume à Jésus » fait partie des « Psaumes des Errants », dans *A Manichaean Psalm-Book*, Part. II, Ed. C.R.C. ALLBERRY, Stuttgart, 1938, p. 151, 4-152, 9.
58. J. DE MENASCE, avec la collaboration de A. GUILLOU, « Un cachet manichéen de la Bibliothèque Nationale », dans *RHR*, t. CXXXI, 1946, p. 81-84.
59. AUGUSTIN, *De utilitate credendi*, 3, 7.
60. A. HENRICHS et L. KOENEN, *op. cit.*, p. 164-171.
61. *Traité Chavannes-Pelliot*, *op. cit.*, I, p. 525-526.
62. P. BROWN, *op. cit.*, p. 67 ; G. BONNER, *St Augustine of Hippo. Life and Controversies*, Londres, 1963, p. 174-175 ; M. DE GANDILLAC, « Le manichéisme d'après H. Ch. Puech », dans *Dieu Vivant*, n° 17, p. 147.
63. Cf. *supra*, note 48.
64. AUGUSTIN, *Contra Epistulam Fundamenti*, 11, 13.
65. AUGUSTIN, *Contra Fortunatum*, 22.
66. IBN AN-NADIM, *Fihrist*, p. 333, 5.
67. AUGUSTIN, *De mor. manich.*, 10, 19.
68. AUGUSTIN, *Contra Faustum*, XV, 7.
69. *Ibid.*, VI, 4.
70. *Ibid.*, V, 2.
71. Connue également par le *Kölner Mani-Codex* (cf. A. HENRICHS et L. KOENEN, *op. cit.*, p. 110) et la grande formule grecque d'abjuration (PG, t. I, 1468, B).
72. Ce sont les édits du 2.3.372 (*Codex Theodosianus*, XVI, 5, 3) ; 8.5.381 (XVI, 5, 7) ; 31.3.382 (XVI, 5, 9) ; 17.5.399 (XVI, 5, 35).
73. *Fragment Pelliot*, *op. cit.*, p. 108-111.
74. Traduit par H.-C. PUECH, dans *Histoire des Littératures*, I (« Encycl. de La Pléiade »), Paris, 1962, (*Littérature manichéenne*, p. 677-694), p. 686 ; cf. du même auteur, « Musique et hymnologie manichéennes », dans *Encyclopédie des musiques sacrées*, t. I, Paris, 1968, p. 353-386.
75. AUGUSTIN, *Contra Epistulam Fundamenti*, 5, 6 : *Lorsqu'on nous fit la lecture de cette [Épître] on disait que nous étions illuminés par vous (illuminati... a vobis).*
76. AUGUSTIN, *De haeres.*, 46 ; *De mor. manich.*, XVIII, 36 ; *De natura boni*, 47 ; cf. CYRILLE DE JÉRUSALEM, *Catéchèses mystagogiques*, VI, 33 (dans *Florilegium patristicum*, 7, 2, 1935 (2)).
77. AUGUSTIN, *Contra Epistulam Fundamenti*, 8, 9.
78. *Traité Chavannes-Pelliot*, *op. cit.*, p. 572-574.
79. IBN AN-NADIM, *Fihrist*, p. 337, 11-20.
80. *Traité Chavannes-Pelliot*, *op. cit.*, p. 554 et note 1 ; IBN AN-NADIM, *Fihrist*, p. 334, 5-9. Pour l'origine de « dēnāwaryya », cf. H. H. SCHAEFER, *Iranica (Abh. der Ges. der Wissenschaften zu Göttingen, Philologisch-historische Klasse, 3^e Folge, n. 10)* Berlin, 1934, p. 78 s.
81. IBN HAZM, éd. du Caire, II, p. 69.
82. « Fragment Pelliot », Bibliothèque Nationale, Don 4502, coll. Pelliot, inventaire n. 3884 ; manuscrit : long. 0,52 m ; haut. 0,26 m.

83. IBN AN-NADIM, *Fihrist*, p. 337, 21-26. Il est évident qu'il y a là un anachronisme : le royaume ouïgour était tombé dès 840 sous l'avancée des Kirghiz ; le « kaghân » – à supposer qu'il y en ait eu encore un – ne pouvait donc tenir un tel langage au calife al-Moqtadir (908-932).
84. *Traité Chavannes-Pelliot*, *op. cit.*, texte XIII, p. 262.
85. *Ibid.*, p. 586 et 125 ; pour Mo-mo-ni (Mâr Mâni), p. 122 et n. 2, 154 et 335 ; pour les mentions de la « Religion de la Lumière » (*ming-kiao*), cf. p. 333, 340 et 342.
86. Pour ces deux textes, voir *ibid.*, p. 330-333 et 339-340.
87. Voir A. VON LE COQ, *Chotscho*, Berlin, 1913 ; *Die manichäischen Miniaturen (Die Buddhistische Spätantike in Mittelasien, II)*, Berlin, 1923.
88. *Traité Chavannes-Pelliot*, *op. cit.*, p. 368. Pour les sources utilisées ici concernant le manichéisme dans le Turkestan et en Chine, voir *ibid.*, p. 303-366.
89. IBN AN-NADIM, *Fihrist*, p. 334, 29-30. Sur la question du schisme et des dissensions entre Mihriya et Miqlāsyā, cf. *ibid.*, p. 334, 19 s.
90. *Ibid.*, p. 338, 9-12.
91. Cf. G. MONNOT, « Quelques textes de 'Abd al-Jabbār sur le manichéisme », dans *RHR*, t. CLXXXIII, 1, 1973, p. 5 ; AL-BAGHDADI, *Kitāb al Farq bayna l-Firdq*, éd. du Caire, 1910 (par Moh. Badr), p. 269-271.
92. G. VAJDA, « Les Zindīqs en pays d'Islam au début de la période abbasside », dans *Rivista degli Studi Orientali*, vol. XVII, 1938, p. 173-229.
93. IBN AN-NADIM, *Fihrist*, p. 337, 26-28.
94. E. DE STOOP, *Essai sur la diffusion du manichéisme dans l'Empire romain*, Gand, 1909, à corriger et compléter par certaines remarques très pertinentes de P. BROWN, « The diffusion of Manichaeism in the Roman Empire », dans *Journal of Roman Studies*, LIX, 1969, p. 92-103, repris dans *Religion and Society in the Age of St Augustine*, Londres, 1972, p. 94-118.
95. « Fragment de Tourfān » M 2. Cf. W. SESTON, « L'Égypte manichéenne », dans *Chronique d'Égypte*, n° 28, 1939, p. 362-372 ; « Le roi Narsès, les Arabes et le manichéisme », dans *Mélanges R. Dussaud*, 1939, p. 227-234.
96. Voir, par exemple, AUGUSTIN, *Contra Faustum*, XX, 23 ; XIII, 5 ; XXX, 6 ; (cf. *Retractationes*, I, 15).
97. AUGUSTIN, *De duabus animabus*, 9, 11. Sur Augustin, il faut signaler ici – tout autant par objectivité scientifique que pour l'intérêt exceptionnel qu'elle présente – la « thèse » de A. MANDOUZE, *Saint Augustin. L'aventure de la raison et de la grâce*, Paris (Études Augustiniennes), 1968.
98. Il s'agit de la loi du 31 mars 382 (*Cod. Theodos.*, XVI, 5, 9), signée de l'empereur Théodose, qui condamne à la peine capitale tous ceux d'entre les Manichéens vivant en communautés aux dénominations diverses.
99. AUGUSTIN, *Retract.*, II, 74.
100. *De haeres.*, 46.
101. Cod. Vat. Reg. 569, publié par A. Mai, dans *Nova Patrum Biblioth.*, I, Rome, 1852, p. 383.
102. *Dikaïosunē*, dans les textes coptes du Fayoum, et *siddīqūt* dans les textes arabes (cf. *Fihrist*, p. 334, 11), les « Véridiques », ce terme désignant les Élus.

103. Cf. MIGNARD, *Preuves du manichéisme de l'Ordre du Temple*, Paris, 1853.
104. H.-C. PUECH et A. VAILLANT, *Le traité contre les Bogomiles de Cosmas le Prêtre*, Paris, 1945. Pour les passages cités ici, cf. dans l'ordre, p. 69, 64, 79 et 86.
105. Voir R. MANSELLI, « Églises et théologies cathares », dans *Cahiers de Fanjeaux*, 3, Toulouse, 1968, p. 129-176, et M.-H. VICAIRE, « Les Cathares albigéois vus par les polémistes », *ibid.*, p. 105-128.
106. *Ibid.*, voir l'article de Y. DOSSAT, « Les Cathares d'après les documents de l'Inquisition », p. 71-102.
107. *Livre des Deux Principes*, texte et traduction par Ch. THOUZELLIER, Paris (coll. « Sources chrétiennes »), 1973. — Sur l'auteur supposé, cf. Introduction, p. 33 s.
108. Ch. THOUZELLIER, *Un traité cathare inédit du début du XIII^e siècle, d'après le Liber contra Manicheos de Durand de Huesca*, Louvain, 1961; du même auteur, *Catharisme et Valdisme en Languedoc à la fin du XII^e et au début du XIII^e siècle*, Paris, 2^e éd. 1969; *Hérésie et hérétiques. Vaudois, Cathares, Patarins, Albigeois*, Rome, 1969.
109. Y. DOSSAT, « La répression de l'hérésie par les évêques », et « Le bûcher de Montségur » et les bûchers de l'Inquisition », dans *Cahiers de Fanjeaux* 6, Toulouse, 1971, p. 217-251 et 361-378.
110. Pierre DES VAUX DE CERNAY, *Historia Albigensis*, éd. P. Guébin-E. Lyon, Paris, 1926-1939, 3 vol. t. I, p. 228, 232-233, et t. II, p. 208.
111. Dom Cl. DEVIC et Dom J. VAISSETTE, *Histoire générale du Languedoc*, Paris, 1730-1745 (tomes VI et VIII, Toulouse, 1879), t. VI, p. 769. On sait que des discussions ont été engagées pour situer le lieu de l'exécution — sur le champ dit « des Crémats » au pied du « pog » de Montségur ou bien, selon d'autres, à Bram; à ce sujet, voir l'article de Y. DOSSAT, *supra*, n° 109, et le dossier fourni par cet auteur, favorable à la seconde hypothèse, en contradiction donc avec la Chronique de l'Abbaye de Berdoues.
112. Début d'une « prière cathare », traduite du provençal (cf. J. VON DOLLINGER, *Beiträge zur Sektengeschichte des Mittelalters*, Munich, 1890, t. II, p. 177-178) par R. NELLI, dans l'ouvrage collectif *Spiritualité de l'hérésie : le catharisme*, Toulouse, 1953, p. 166. Sur cette prière, qui aurait été dictée aux inquisiteurs du Languedoc par Jean Maurin de Monsalio, au début du XIV^e siècle, cf. l'article de Lucie VARGA, dans *RHR*, mars-juin, 1938.
113. Fr. CUMONT, « La propagation du manichéisme dans l'Empire romain », dans *RHLR*, (*Revue d'histoire et de littérature religieuses*), 1910, 1, p. 41.
114. R. STEINER, *Pour la compréhension du Mystère du Golgotha*, tr. franç. Paris, (Les documents anthroposophiques), 1947. Pour ces questions relatives aux théories anthroposophiques de R. Steiner, voir les publications de la revue *Pleiades*, Paris.
115. D. ROCHÉ, « Le problème du mal et du salut, de la Pistis-Sophia aux Manichéens », dans l'ouvrage collectif publié sous la direction de R. NELLI, *op. cit.*, (n° 112), p. 204; du même auteur, *Le catharisme*, (Institut d'Études Occitanes), Toulouse, 1938.
116. Lettre de l'Auditeur romain Secundinus à Augustin, dans *CSEL (Corpus Scriptorum Ecclesiasticorum Latinorum)*, 25, 2, p. 900, 14.

غلط‌نامه

صفحه	سطر	غلط	درست
۲۲	بالای صفحه	یک سطر جا افتاده	در سومین نبرد، چون به حران و ادسا لشکر کشیدیم سزار والرین به
۴۴	شرح زیر تصویر	، کونر	گلن
۵۰	۱۰	دست	دشت
۷۳	۱۱	افلاطون	فلوطين
۱۱۲	۱۳	محدد	محدود
۱۱۶	شرح زیر تصویر	، کونر	گلن
۱۵۷	آخر	شدند	شوند
۱۶۰	۱۸	واقعی بود	واقعی
۱۶۱	اول	نمونه	نمونه
۱۸۴	آخر	آیین	آیینی
۱۸۶	شرح زیر تصویر	سائلین دردر	سالونه در
۱۹۴	۲۲	لومباری	لومباردی
۲۱۱	۵	که دیگر	دیگر
۲۱۲	شرح زیر تصویر	می‌کند	نمی‌کند

